صفحہ 86

میم خ قادری

صراطِ مستقیم فارسی

یوسفی

لعینی

ملعون

ملفوظاتِ حضرت سید احمد شہید بریلوی قدس اللہ روحہ

۱۲۱۱ھ ——— ۱۲۴۶ھ

جمع و ترتیب

◉ سید محمد اسماعیل شہید علیہ الرحمۃ ملعون

م ۱۲۴۶ ہجری

◉ مولانا عبد الحئ بڈھانوی علیہ الرحمۃ ملعون

م ۱۲۴۳ ہجری

المکتبۃ السلفیۃ شیش محل روڈ لاہور ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد یکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطهٔ بیان احدی جز ذات پاک وی نمی گنجد و برهان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انام میدرخشد و شکریکه حق آلای بی حصر احصای وی که در هر لمحه بر نقطهٔ انسانی که مرکز دائره لطف رحمانی است ریزان میماند ادا نماید از هیچ مخلوقی بر نمی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی نمی تشبد و مناسبت و مقایست وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که مسمی بشخص اکبر است با هزاران امثال خود در میادی این وادی قدم نهاده الی ابد الآباد در تکاپوی بیقیاس کند و با خطرهٔ موازنهٔ شکر نعماء و در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا را بجز بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس ازین مشت خاک شمهٔ از حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بلطف عمیم خود بآن امر سفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوت خود متبری گشته اتباعاً لامره تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون نکشد و به تحمد و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود ان پاک بیچون و بیچگون بتعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض را بنوخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشد. وَاَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ راہمدم وہم نفس و مونس نفس خود رز دود رود نامحدود بر علم عرصۂ وجود صاحب مقام
محمود مطلع جریدہ اصفیا مقطع قصیدۂ انبیا رونق افزای چمن اصطفا گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و
تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرا فرامین تکالیف تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلبیس اعنی احمد
مجتبی محمد مصطفی صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهٗ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ وَعَلٰی وُرَثَائِهٖ
وَنُوَّابِهٖ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَیْنَا مَعَهُمْ وَفِیْهِمْ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ. اما بعد میگوید
عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله الجلیل بندہ ضعیف محمد اسمٰعیل کہ نعم الٰہی دربارۂ این ضعیف نامتناہی ست و از
اعاظم آن حضور محفل ہدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب ہدایت مرکز دائرہ ولایت دلیل
سبیل فلاح و رشاد رہنمای طریق استقامت و سداد مظہر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی سلالۂ خاندان صلب طاہر
سید الاولیا یعنی علی مرتضی نقاوۂ دودمان سبط اکبر سید الاصفیا یعنی حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای
ارباب طریقت ہادی زمانہ مرشد یگانہ سراج المحبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد مَتَّعَ اللّٰهُ الْمُسْلِمِیْنَ
بِطُوْلِ بَقَائِهٖ وَنَفَعَنَا وَسَائِرَ الطَّالِبِیْنَ بِاَقْوَالِهٖ وَاَفْعَالِهٖ وَاَحْوَالِهٖ ست و این ضعیف در
اوان حضور آن مجلس ملائک انس باستماع کلمات ہدایت آیات فائز گردیدہ پس محض نصیحت عامۂ مسلمین و
خیرخواہی جمہور طالبین چنین اقتضا کردہ کہ درین فیوض الہیہ و فائدہ سعادتیہ غائبین ہمراہ حاضرین اشتراکی ہم رسد
و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفس تحریر نیافتہ اگرچہ از عیان تا بیان و از حضور تا غیبت
تفاوتیکہ ہست بر ہیچ یکی از عقلا پوشیدہ نیست کہ اَلشَّاهِدُ یَرٰی مَا لَا یَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاہد عدل ست لیکن
بحکم مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ ہمت در اتمام این امر چست بستہ و نیت خالص از تہ دل درست نمودہ
سعی بیش از بیش بجا آورد و در اثنای تحریر این کتاب مستطاب اوراقی چند کہ جناب افادت مآب قدوۂ فضلای
زمان زبدۂ علمای دوران مولانا عبد الحی دام الله برکاتہ کہ در سلک ملازمان آن عالی جناب باریافتگان حضور آن
والا قباب منسلک گشتہ و دو بارۂ از مضامین ہدایت آگین کہ از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیدہ در آن

اوراق تحریر کرده بودند فائز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را بر آن
کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این کتاب چنان می نمود که بطوریکه در تحریر اکثر
مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد
و تمامی مضامین همان را پیموده می شد لیکن از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب
علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان
کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات
و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بر علوم رسمیه معتاد اند از محض ترجمه
آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار می نمود لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم
و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
فخر العرفاء المکملین اعلم بالله الشیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده شد
بعد این ضعیف هر پاره را از این کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین
و مقصود از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب اختلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح
حضرت ایشان منجبر گردد و این کتاب را بالصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه ترتیب ساخت
و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را
بلفظ افاده مصدر ساخت وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ مقدمه آن مشتمل بر افاده ہست افاده ۱
باید دانست که ثمره شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق سبحانه است چنانچه مَنْ کَانَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی ہست از آن وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ تلویحی ہست بآن این
مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام ہست بلکه متفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که اکثر اهل زمان از آن
در غفلت و نسیان اند و آن تمیز ہست درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق ہست و حب ایمانی که مشهور بحب
عقلی ہست چه اول از واردات مبادی سلوک ہست و ثانی از کمالات انبیاء کرام و مقامات اولیاء عظام
اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه بالبشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیاء و اولیاء باحوال

اہل عشق و مواجید و تشویشات بیجا محل بکار می برند حال آنکہ سیر این بزرگوار ازین ہیچ گونہ بوارداتِ این سالکان
مطابقت نمی پذیرد تفصیل این اجمال آنکہ مراد از عشق قلقی و شورشی است کہ در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید آمده
و در تمام قوای باطنہ سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلق قلب است
کہ محل جمیع کیفیات نفسانیہ اوست و ثانیاً سائر قوای باطنہ و غایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است در
وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود و شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتیکہ مسمی بعشق است
زائل میگردد و مراد از حب عقلی انبعاث داعیۂ طلب چیزی است کہ طالب بر فوائد و منافع او و احتیاج خود بسوی او
مطلع شده و این داعیہ مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سہل گردانیده و باین سبب کمر ہمت در طلب او
بستہ و ہر حیلہ کہ در کیسۂ فکر خود میداشت بر طلب او باختہ و از سر و سامان خود در گذشتہ اختیاراً لا اضطراراً و موقع
اول این عقل است کہ خزانۂ معلومات است و ثانیاً در سائر قوای باطنہ ہمین داعیہ سریان میکند مثل سریان آب
از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چہ افکار و انظار است کہ برای تحصیل او درست میکند و در قلب چہ عزائم و ہمتہا است
کہ در طلب او می انگیزد و در جوارح چہ مشقتہا و ترک مالوفات است کہ در سلوک طریق آن بر خود می پسندد و چنانکہ
نتیجہ حب اول فنا علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی کہ بنفس خود ہمچنین ثمرہ حب ثانی فنا ہمت
است یعنی ہرچہ میگوید از محبوب می گوید و ہرچہ می شنود از ان می شنود و ہر فکری و نظری کہ نتیجہ اش جز تحصیل
محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بہا است و ہر حبی و بغضی و استحسانی و کراہتی کہ بملائم
و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض لَا یُلْتَفَتُ اِلَیْہَا است بالجملہ داعیہ تحصیل مطلوب و تمہید
طریق او ظاہر و باطن طالب را زیر حکومت و فرمانروائی خود فرا گرفتہ بخلاف حب اول کہ استیلا او بر تمام باطن محب
شرط تحقق آن نمی تواند شد چہ بسا است کہ عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لَا سِیَّمَا عِنْدَ التَّعَارُضِ بَیْنَ
الْمُحَبَّتَیْنِ مثلاً نوجوانی متدین باربوالدین را عشق زنی یا مردی بہم میرسد و از بسکہ شارع یا والدین کہ نزد او
محبوب بحب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند ہر آئینہ آن سعادتمند آن معشوق را بلکہ عشق او را مکروه و
مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکہ متعلق اصلی او عقل است
و از انجا جنود او بقوای طبعیہ رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را ہیچگونہ در ان راه نیست و چنانکہ حب

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد و لهب آن منطفی میشود و هیجان حب ثانی بوصال محبوب بازدیاد می بندد
از یک هزار می شود و سعی میگوید که هرگز آن وسعت قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر
و اذا فات الشرط فات المشروط و ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این
معنی در وصال واضح تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلاً عطشان را
نزدیک عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب بنسبت آب عشق بهم رسید
یعنی از جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنا یافت او مسر ریز شد اگرچه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن
عطش است و اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد چون در عین شدت عطش آبی
زلالی میرسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند در آن زمان یک حالتی وارد می شود
که تعبیر از آن بجز نسیان ما سوای آب نتوان کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکر او را بهم میرسد و بسبب آن
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه بالکل زائل میگردد و اما زارعین و فلاحین را نسبت
آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاض
آنها که سرمایه معاش و اساس حیات است بدون آن آب صورت نمی بندد و با وجود شدت احتیاج خود بسوی
آب و کثرت منفعت او در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از غور عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه
حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابات و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشقتها است که در
حفر آبار و کری انهار و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهائم ایشان میگذرد و
ایشان آنهمه را کمال و افتخار خود دانسته بتمامی جهت خود استغراقی در امثال این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل
آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در آن دخلی نیست و اگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت
شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و بمناجات دوران تمنی و امنوب خواهند نمود و هر قدر که آب بدست
ایشان می آید بر فوائد و منافع او بعین الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را و مشاقی که در طلبش تحمل کرده بودند
بجا می انگارند و بآن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این مقدمه ذهن نشین شد

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمحض عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن بنسبت خود هدایت میکند و ایشان را باین بشارت سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مویداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص میدارد و از بسکه طالب را حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این امور را بوجوه تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۲** از بسکه حب ایمانی و احوال و مقامات و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت می شد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت هست راه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه حب عشقی و احوال و مقامات و نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقائق اشیا در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت هست می شد بنا بر علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت هست براه ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده شد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او مستقلا لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ نموده لهذا چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین المحبین عقد کرده شود و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق هست این باب را مقدم بر سائر ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از رذائل و تحلیه آن بفضائل بجا آوردن عبادات شرعیه طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و مؤخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشته کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت از اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد و اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن جدا جدا می باشد لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال ا

کوششها کرده اند بناءً علیه مصلحت دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال سیدیه که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این طرق ثلاثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق بمعنی تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوة است گردید و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق

باب اول

دربیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است

فصل اول

دربیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی دربیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده ۱**- باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر یکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکر یست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هردو نوع کرده خواهد شد **افاده ۲**- اما سبب حصول عشق پس تصویرش اینست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر است باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع احیاز عنصریه است جذب می کند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد و لیکن چون غبار یکه ممتزج در جو توده توده شود است عائق از صعود آن دخان بجانب حیز ناری میشود لابد که در میان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحم و تعارض بهم میرسد پس بسبب صولت نائره رعدیه و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا آنکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر بِالطَّرِيقِ الْمَعْهُودَةِ فِيمَا بَيْنَ الصُّوفِيَّةِ لِلذِّكْرِ الْجَهْرِ الْمَوْضُوعَةِ لِدَفْعِ الْوَسَاوِسِ وَجَمِيعِ الْخَوَاطِرِ وَتَرَقِّي الْأَرْوَاحِ از نور و سکینه و التذاذ مالامال می سازد همچنین خیال و وهم او را بِالطَّرِيقِ الْمَشْهُورَةِ فِيمَا بَيْنَهُمْ لِلذِّكْرِ الْخَفِيِّ الْمَوْضُوعَةِ لِوِجْدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهٰذَا اللَّفْظِ وَالْحُصُولِ إِلَى الْالْتِذَاذِ بِالْخَلْوَةِ وَالسُّكُوتِ فِي التَّنَزُّهِ عَنِ الْمُخَالَطَةِ مَعَ النَّاسِ وَالْمُكَالَمَةِ مَعَهُمْ

اضمحلالی و خمولی می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را
ازان انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در تشار علم که الطف و اعلای تجلیات و
اقرب آنها است بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است در ذهن
او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دائم التوجه بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت دراکه او مثل چشم
مقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر نزند اگر احیاناً خطرهٔ ما سوا
در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی بفکر است نزدیک قوم بالجمله چون
طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان او میگردد و الطف
اجزای سالک را که روح الٰهی اوست ذکر خود ساخته و با او امتزاجی بهم رسید او را باصل خود میکشد و روح
الٰهی که از عالم پاک است وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي در شان اوست بسبب مجبوسیت باین مشتی خاک اصل
خود را نسیان کرده و آئینهٔ ادراک او زنگ خورده بود چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات
حق در خود دیده که إِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده
اقتضای وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از
استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضائی صعود بحظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار
بشریت مانع لحوق او بحظیرهٔ تقدس میگردد ناچار تزاحمی درمابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبعی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را
دیوانه وار و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را برهم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت
وحدت این انست بفیافی و میادین و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و
اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی بعشق است و ازینکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را بحب نفسانی
مسمی کرده شد و این کیفیت آناً فآناً متزاید میشود تا که حجاب بشریت و نکره متخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش
گردد و ثمرهٔ این حب مترتب شود **هدایت ثانیه** در بیان مؤیدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱ - از عمدهٔ مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را
باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود و ظاهر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر **افاده ۲**
از جمله مویدات آن استماع الحان خوش و صوت دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است **افاده ۳**
از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و مداومت
بر اغذیهٔ کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب عشقی و آن
مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** از جملهٔ آثار آن اینست که این حب بالذات مقتضای انخراق حجاب بشری و
وصول روح الهی باصل خود میکند و بس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب و نه ابتغای
رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوب خود باشد خواه
غیر آن نه آنکه مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب بآداب عرفیه و طالب
رضای مولی و ملتزم متابعت مصطفی صلی الله علیه وسلم نمی باشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات
مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهدهٔ جمال حضرت ذوالجلال میخواهد بهر طریقیکه
بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلاً اگر صاحب این حال را ظن حصول مقصود خود در
استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تخلیهٔ اوقات از اذکار و طاعات و امثال آنها از امور ممنوعه شرعاً بهم رسد
البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدین و تشرع از ظهور
آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازالهٔ آن جهد کند آیا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهدهٔ جمال معشوق و
قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این
معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت می کنند و از قرب و جوار بلکه
از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسب و شتم و لگدکوب میرسد و آن عشاق هیچگونه از دید وادید و
از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و
تحمل غضب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و نثریهٔ آنها
دلالت صراحةً برین میدارد و آیا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف گله کسی

برزون چه قدر باعث رنجش آن شخص میشود ودر مقام عقلی بکدام پایه می افگنند مهند ارباب عشق مجازی
دربیان امثال این حکایات وشکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خودرا بامثال این مضامین رنگین مزین می
سازند بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا وکلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب
عشقی وحب عقلی هست **افاده ۲** از جملهٔ آثار آن تفرد هست یعنی قطع علائق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل
متشتته وهجوم علائق متکثره وتنگی حوصله از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی وسیاست مدنی واقامت
جماعات واقامت اعیاد وجهات ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن لهذا از ترجیح
کرده اصل همه علائق هست نهایت نفرت ووحشت میگیرد **افاده ۳** از جملهٔ آن شدت تعلق قلب هست بمرشد خود
استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض حضرت حق وواسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق
همان می گردد چنانکه یکی از اکابرین طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت شد من تجلی فرماید هر آئینه هرگز بآن
التفات نکردنیست **افاده ۴** از جملهٔ آثار آن عدم اعتناست بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال بعلوم از جمله نظم
وترتیب امور متشتته هست از بسکه کار او بساطت در بساطت هست اشتغال بامثال این امور کار وبار او را
پریشان میسازد **افاده ۵** از جملهٔ آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر شرع وباطن آن واقع است
تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی هست وآن تعلق قلب هست بحضرت حق جل وعلا واین تعلق را
انحائی هست مختلفه که هر یک را از آن انحا نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور هست وظاهر شریعت
(جمع نحو)
وآن امتثال اوامر ونواهی از مناهی است ودرمیان این افعال ظاهره وآن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس
باریک که قبلهٔ ارباب تحقیق وکعبهٔ اصحاب توفیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح وتفصیل آن موفق شده اند پس
هرکسیکه بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد واحوال او ممتزج بافعال
می شود والا آن شخص قشری محض ومتقشف محبت میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد والا
شعبه از الحاد در عقائد او راه می یابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجهٔ اعتبار ساقط داند واز بسکه
تفطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی واز این آثار مذکوره تا آثار دیگر که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن اهل فطانت

چندان مجیر نیست اَلْعَاقِلُ تَکْفِیهِ الْاِشَارَۃُ **ہدایت رابعہ** دربیان ثمرات حب عشقی آن مشتمل بر افادات

افادہ ۱ چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیه و قوت جذب تجلی علمی و کمال [illegible] روح الهی غبار شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیه و ظلمانیه منخرق میشود لا بد بنا بر انجاز وعده که منطوق کلام لازم الوثوق وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا هست و مدلول کلمه فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ است مشاهده جمال لایزال حضرت ذو الجلال دست میدهد و معنی قرب و معیت که مضمون اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی وَاَنَا مَعَهُ اِذَا ذَکَرَنِی و اِحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ که معبر وصال است هویدا میگردد و در طلبی تپ و تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود حامل سرور و ابتهاج و خلعت مکالمه و مسامرت بدست می آید بالجمله سراسیمگی بالفت مبدل میگردد و وحشت بانست

افادہ ۲ باز چون قائد توفیق دست این مدهوش ابتهاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام فنا و بقا از پرده خفا بظهور می آرد بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند و زبانهاء آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه اجزائی لطیفه ناریه در نفس جوهر آن آهن پاره مداخلت می نماید و شکل و لون او را همرنگ خود می سازد و حرارت و احراق که از خواص نار است باو می بخشد هر آئینه آن قطعه حدیدیه معدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بآن معنی که آن حدید از حقیقت خود متبدل شده بنار صرف متحول گردیده که این امریست بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن بسبب هجوم جنود شعل ناریه جدیدیتش مع آثار و احکام خود در نظرها آورده در زاویه اختفا خمول ورزید پس هرچه بر نار از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام تمامها بلا کم و کاست بر آهن پاره هم میتواند شد نی بلکه آن آثار و احکام حالا هم مترتب نار است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار این آهن پاره را مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره نسبت می توان کرد چنانچه وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ اَمْرِی تصریح است ازان فَاَرَادَ رَبُّكَ تلویح است بالجمله اگر آن آهن پاره را درینحال مجال مقال بودی هر آئینه بصد زبان آوازه حقیت خود بنار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته ساعتی از خود رفته و حقیقت خود غافل گشته باین کلمه متکلم شدی که من انگری از آتش سوزانم و منم آنکه کاروبار طباخان و حدادان و صواغان بلکه جمیع ارباب صنائع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش

رحمانی نفس کاملہ اینطالب را در تعرج بجارا حدیث قدسی کہ شدہ منہا انا الحق ولیکن فی جیبہ حضرت رسول اللہ ازان سر بر میزند
کہ کلام ہدایت التیام كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ
بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا و در روایتی وَلِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ حکایتی ست ازان قال و اذا قَالَ اللّٰهُ
عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَيَقْضِي اللّٰهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ کنایتی ست ازین مقامات
بس باریک و مسئلہ ایست بس نازک باید کہ دران نیک تامل کنی و تفصیل ورا بر مقامی دیگر تفویض نمائی
شعر وَرَاءَ ذَاكَ فَلَا أَقُولُ لِأَنَّهُ * سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ أَخْرَسُ * زنہار برین حالہ تعجب نمائی
و بانکار پیش نیائی زیراکہ چون از نار وادی مقدس ندای إِنِّي أَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِينَ سر بر زد اگر از نفس کاملہ
کہ اشرف موجودات و نمونہ حضرت ذات ست آواز انا الحق برآید محل تعجب نیست و از جملہ لوازم این مقام صدور
خوارق غریبہ و ظہور تاثیرات قویہ و استجابت دعوات و دفع بلیات ست کہ لَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَلَئِنْ
اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ مصرح ست باین معنی و از جملہ لوازم آن ظہور نکبت و وبال بر عدو و بدسگال و استیصال حال است
کہ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ مفید ہمین مضمون است افادہ ۳ باز اگر لطیفہ دیگر از غیب جذبی
ہدیہ از پردہ لاریب باو میرسد و ادراک او وسعتی بس عظیم و پہنائی بس فخیم پیدا میکند کہ بسبب آن اضمحلال جمیع
حقائق کونیہ و موجودات امکانیہ در جنب ذات بیچون ہویدا میگردد و نسبتی کہ ما بین نفس اینطالب و حضرت
حق ظاہر شدہ بود ہمان نسبت در میان ہر چیزی کہ در عرصہ وجود بظہور رسیدہ و حضرت حق روشن میگردد و بالجملہ
انبساط قیومیہ حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقائق متکثرہ بآن ذات متوحدہ مدرک میگردد و بمضمون
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَلَوْ أَنَّكُمْ دُلِّيتُمْ بِحَبْلٍ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى لَهَبَطَ عَلَى اللّٰهِ
دم میزند سبحان اللہ زہی تاثیر حب عشقی و خہی جذب تجلی علمی کہ بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس پاک چقدر
چالاک گردیدہ این تراب مہین در مجلس قرب ارباب عظیم چہ مقعد صدق و مقام کریم یافتہ شعر جسم خاک از عشق بر افلاک
شد * کوہ در رقص آمد و چالاک شد * عشق جان طور آمد عاشقا * طور مست و خر موسی صاعقا * از لوازم این مقام دم از وحدت وجود
زدن و لب بمعارف الٰہیہ کشودن و ترنم بمضامین این ابیات نمودن شعر آنچہ نی می گوید اندر زیر و بم *
فاش گر گویم جہان برہم زنم * جملہ معشوق است و عاشق پردہ * زندہ معشوق است و عاشق مردہ *

این است آنچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصاً تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوهٔ اولیا و زبدهٔ ارباب صفا یعنی شیخ ولی الله ازین کمال بقرب النوافل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چهار هدایت است **هدایت اولی** در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود هرچند بخیر مفطور است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند هر فردی ازین نوع که لوح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جهل و عناد که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص و معائب خود و امثال خود میداند و هر گرا از ابنای نوع خود عاطل ازین امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از زمرهٔ اغبیا و سفها میداند از عمدهٔ آن امور حب منعم و تعظیم او ست و ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مالوفات و صرف مرغوبات در ابتغای رضای او و خود را در زمرهٔ بندگان او شمردن و نفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان را بمدح او گشادن و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار منت او فرود کردن و منت او را بر خود قولاً و فعلاً اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر عزیمت امتثال او امر و رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاقه پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصهٔ آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله خلاصهٔ این کلمات آنکه انسان جید الفطرة را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهدهٔ آن مدة العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست دیگر نیک تامل کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواهی یافت و تمادح بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تساب و تشاتم بآن در مابین افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را ببر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا و تعظیم استاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جملهٔ مدائح خود خواهد شمرد و او را باین مدح سرور و ابتهاجی

حاصل خواهد شد بلکه جهد وسعی در نفع رسانیدن در دل او به نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر عقوق
والدین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین کسی نسبت کند البته آن شخص این قول را
ذم و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و تعصبی و سعی در ایذای قائل بهم رساند و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او
یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از آن امور
بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسی که ممارست
این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان از مهر
فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیز که
مؤید حب و مروج شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسی که به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گذاری و تائید این
محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و رو بافراط و غلو می نهد باعث تعظیم اموری
می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسید و مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای نعم او
بجا آورده و تعظیم احوالیکه در رضاجوئی او باخته نه آنکه این از قبیل عجب باقوال و افعال خود و خیال
صرف احوال خود است زیراکه آن اقوال و افعال و احوال را دو جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات
محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله
حب جواد است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه را تعرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هرگاه باین
صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از
سلاطین ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از صمیم قلب خود
دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش ازدیاد عز و جاه آن کرما استقراری میگیرد خواه باشان
انعامی از آن عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ یکی ازین
عظما را جواد حقیقةً نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا متصدی افاضه امور نافعه میشود و سعی در فیض
رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب
جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم

وثنا و مدح درا قرآن خود با مثال این امور باعث این افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند
الافاضة والانعام مستور میدارند و بی غرضی محض اظهار مینمایند و در بادی نظر تشبیهی بجواد مطلق پیدا می کنند
بنا برین مستوجب مدح ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقة در ذوات فیاضه او
منحصر است و بس آیا نمی بینی که اگر احیانا از کسی ازیشان عند الافاضة الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در نظر ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود می نمایند و ازین
جمله تعظیم صمدیت و مراد از صمدیت شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید و این صمدیة
امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیونیت مرتبه ایست
از صمدیة و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از لوازم جسمانیة مرتبه ایست فوق ازان و استغنا
از معین و وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس
و مهر کارها و خفیه نویسان و وقائع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از
علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را
برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال مشکلات
و استدفاع بلیات مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست فوق ازان و در حصول
جوارح و قوای بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق ازان و در نفس وجود و بقای او یعنی در خروج
از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و
بازای هر مرتبه از صمدیة مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیت
عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیت
و تعظیم را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکه یک پله علو و رفعت بهم می رساند همون قدر پله دیگر
بانحطاط و پستی رو می نهد آیا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان ملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را
که نهایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیة او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج
خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیته بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال

می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جا بجا اثبات
احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت
از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بداهت بمرتبه رسیده
که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرت هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل علم و فهم و ذکاوت و قوت و قدرت و حسن
صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و
تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از سبب اینکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش
میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی از ین امور مذکوره
در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهمه لا سیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب
ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق آن متصور نیست البته خواهد شد **تمهید ثانی** چون منعم حقیقی و جواد
مطلق نجات افراد انسان را از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق
جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و آنچه در خمیر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت
نهاده بود همان را طریق اقتناص این سعادت جاودانی و سرمایه دو جهانی قرار داده بزبان هدایت نشان آنحضرت
و اکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا اللّٰهَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ و آوازهٔ قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه فطرت در دادند و کلام سراسر لطف انتیام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود و علو از شرح
و بسط آثار صمدیت و ثبت صفات کمال و نفی سمات نقص و زوال بود در باطن او ریخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر
بصمدیت او بیند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مُنبی از اوصاف کمالات او و تهلیلات که مظهر تفرد او بالوهیت
که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس محامد و کمالات است هم بواسطهٔ آن اکمل الافراد تعلیم نمودند
و آیاتیکه منبث در آفاق و مضمر در انفس است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد
او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفیه و علقیه و مضغیه که بر او وا میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و
اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تنمیه او اولاً در بطون امهات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن
و رابعاً در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او و از

ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن محض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب والعجم ایضاح کرد
تا آن امور یکه در خمیره فطرت مستور بود بر منصه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که
منطوق فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ
ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا است نصیبه ایشان بود

تمهید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن به بعض وجوه
آن از متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح
چنانکه قالب بیجان معدود از جنس جمادات است همچنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و
شتم و ضرب و جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه مکملات و متممات
آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از سب و شتم یا نغمه و سرود سرای
و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و
اقوال فرحیه یا غضبیه مانع آید هر آئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده درحقی
لهب آتش غضب منطفی شده و انبساط فرحت به انقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را
با قوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی و تزایدی بهم رسد و سعتی و احاطه دست دهد همچنین حب منعم
جواد و تعظیم صمد یکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد باشد اگرچه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن
اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا دو بالا میسازد و آب و تابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و
بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار هالک الفرس خواهد شد چون این مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم **افاده ۱-** باید دانست که مرد سلیم الفطرت که در ازل الآزال او را از اهل سعادت
نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او نعمای جسمانیه و نفسانیه
در اقصای مراتب صمدیت و اعلای مناصب جود واقع است و باکمل اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات
نقص منزه و از صفات زوال مبرا و این شخص در اقوی مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بنسبت هر چیزی بسوی
او محتاج حتی که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت و حاجت است و نعمای منعم حقیقی با وجود

کمال صمدیت و استغنای او و ہر ساعت باران صفت ریزان و بہ بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را کہ منبث
در آفاق و انفس ہست عجائبی را کہ مبسوط از سمک تا سماک و از ثری تا ثریا ہست بلکہ از عرش تا فرش خصوصاً در نوع
انسان و خصوصاً در نفس این ناظر کہ بسوی پارہ ازان اشارتی در صدر کلام گذشت لا بد امور مذکورہ بصدر کہ در
فطرت او ودیعت نہادہ اند جنبشی پیدا میکنند و سینہ او را پر می سازند و حبی و تعظیمی بہ نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب
ادمی خیزد و ظہور افعالی و اقوالی کہ دال بر تعظیم و تشکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموال
بان رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممزوج با فعال خضوعیہ و حرکات تعظیمیہ
بملاحظہ آن معانی کہ در اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند۔ لاسیما تہلیل کہ دلالت بر تفرد او باعلای مراتب صمدیت
و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظہور میرسد خصوصاً کلام پاک او کہ شارح و مفسر امور اربعہ فطریہ بر وجہی ہست کہ
فوق آن متصور نیست باوجودیکہ آن کلام پاک تعظیم شعار منعم ہم مخلوط گشتہ پس آن کلام پاک را آن مومن
پاک بکمال تعظیم و تدبر معانی بوجہی کہ بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذات این اذکار خصوصاً عظمت این کلام
پاک قلب و عقل او را مالا مال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او را صید میکند و ہوش و عقل
او را سر بسر متحیر و روشن میگرداند و خیالات منتشرہ و وساوس پراگندہ و امانی باطلہ و عزائم عصیان و حب
و تعظیم ماسوی اللہ را پاش پاش کردہ متلاشی میگرداند و عقل و قلب او را از آلائش ہمہ پاک میسازد و این
ذکر این قوم و این را بذکر لسانی ملقب میکنیم و از بسکہ از صدر کلام معلوم شد کہ از اقوال لسانیہ و افعال جسمانیہ
در بارہ احوال نفسانیہ تائیدی عظیم ہم میرسد و آب و تابی فخیم و سعت میدہد پس بنا علیہ این ذکر مذکور باعث
ازدیاد امور اربعہ فطریہ خواہد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نہاد ذاکر فوارہ صفت جوش خواہد زد و آن جوش حب
و تعظیم اقوال و افعال دیگر تقاضا خواہد کرد و ہمچنین امر از جانبین می رود تا کہ مضمون تہلیل کہ تفرد حضرت حق است
بالوہیت و ربوبیت و فضائل ذاتیہ و فواضل متعدیہ و قصای مراتب استغنا و اوسع جود و نعما و سقوط وسائط
تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنہا و عدم اعتنا بجانب آنہا ست در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتی کہ ہر
کائنی کہ در عالم کون بظہور رسیدہ و میرسد ہمہ را بقدرت کاملہ او بلا واسطہ منوط و انعمہا و انعامیکہ باو و یا باشال
او فائض شدہ ہمہ را از آثار تربیت بالغہ او بلا حجاب شمردہ و ہر کمالیکہ در ذرہ از ذرات موجودات یافتہ ہمہ را

عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویداست همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعةً فساعةً در بحر عجائب قدرت او غوطه میزند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد و آناً فاناً در کتاب انعامات او مطالعه می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد بدین است فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** - چون این فکر بکمال خود میرسد الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری میشود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعامی دریابد و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند - و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند همین می بیند - و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده کرده باشد و با این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود هم از جمله نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند **بیت** نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است + و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان می زند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل برگ از نسیم سحری می لرزد و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و آوازه استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت شدیده را که ممزوج به تعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع هوا و اختراع بدعت است کاشته شد به حب عقلی مسمی میسازیم و از بسکه شارع نبوی همین حب را دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان آداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده به حب ایمانی نیز ملقب می نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان سویدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است **تمهید ا** - باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و اساس سویدات این سعادت جاودانی اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ما زل الازال نصیبه این ذره ناچیز گردیده و او را از زمره مقبولان معدود کرده پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از

حضیض خاک تا ذروه سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لطفی جدید و ترقی مناسب از و بظهور می رسد اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و بنسبت مصادفت بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجاً بر منصه ظهور می رسد بنابران این امور را از زمرهٔ مؤیدات و اسباب می توان شمرد اگرچه مؤید حقیقی و سبب اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند چه از اضعاف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم الطاف بر امثال این موصوفات - تمهید ۲ - باید دانست که اگرچه مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عدد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بسوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا اہل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند افاده - ۱ - از عمده مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال شور رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضاجوئی حضرت حق جست بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او لاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن - خلاصه که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بہم رسانیدن وسواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بعقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت برفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیه خود بچیزی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود بر رضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ پر پشه نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود برفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ زنجیر نقیبان و نعرهٔ مبارزهٔ اقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب سکر شجاعت و شور کسی را از اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً میداند که بر گردی همت خود آرام و نیروی عزیمت

برکارم فی الحال مثل مورچه بدحال پامال توانم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است
از وجدانیات که دائرهٔ تقریر و نطاق تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت
آن سرتنگی می نماید و جز وجدان راه دران بار نیست و غیر قلب سلیم را آنجا کاری نی ع - لذت این می نشناسی بخدا
تا نچشی ۔

افاده ۲ از جملهٔ مؤیدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری
ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع توانند
شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل و الشرب
باشد مثل گرسنه بر نان و حلوای افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء رضاء الله جائیکه نه طمع حصول
مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گذاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور
دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساء است و از معشوقه ذات الجمال
والحسب و المال بحسن اتفاق و یاوری نصیب مستور از عین الرقیب بدست آمده و آن وقت سرور و ساعت
ابتهاج را که به بذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و
عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء رضاء الله و خوفاً من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه عمل کرده
و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین
بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مدح آن مبذول علیه یا
مکافات نعمتی سابقهٔ آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد
در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین تواضع مفالیس فقرا و مساکین لغو لا در حق
اغنیای اعزه که بعد اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در
مهلکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار
و نبرد ندیده و گرم و سرد زمانه نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطاء و
نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاوت و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی
و در حل و منع کعب علیا دارند و هم چنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اہل

زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف وقائع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف
وقائع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیرابی خصوصاً
در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب
و کاه گرفتار میشود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ
از آب زلال بدست آورده و همگی همت خود با و متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود پیاله
پُر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد
درین اثنای شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود برآورد و لختی از
جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر
فقیری که در خانقاهی فرو کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبروریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا
اخمال بدعتی بنظر می آید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله میسره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب
همم عالیه بآن اعتنائی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که همین امور از افضل
عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری هم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست **افاده ۴**
از جملهٔ مؤیدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت
طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی
از غارمین و اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب و ازاله عسرتی از گرفتار پیچ و تاب یا همچنین سعی
که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود گو که این سعی چندان بر نفس شاق نبوده
باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد
فائده بر متفطن ماهر بفن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب ثمرات
جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود محملش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی یا از قسم ثالث و
آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدورها بشدت ظاهر می شود و حب ایمانی بحسب مراتب

خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است والله اعلم **هدایت ثالثه** در بیان آثار
حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افاده است **افاده ۱** - از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در رضا
جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصله باسترضای او و جد و جهد
در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد نه طلب مکالمه و مشاهده و نه
حصول مقامات فنا و بقا و استکشاف حقایق اشیا نه آنکه مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است
ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و مترقی برین درجات نمیشوند حاشا و کلا چه ایشان فائز ترین
ناس بسعادت بمشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسواران میادین فنا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف
و انکشاف حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت
مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه یا بمحض عنایات و جذبات
وهبیه نصیبه ایشان شود **بیت** فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب ۔ که حیف باشد ازو غیر
این تمنائے ۔ القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از هجر و بعدی که
محل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عار نه و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را
درکار نه و از فروع و نتایج همین استغراق همت و فنای عزیمت است انقطاع علائق حبیه و بغضیه از ماسوی الله
بغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن از لوازم خوف و طمع
فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه
باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه
حال فارغ البال می ماند و افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او را تجاه یافت و در ممالیک او از بهائم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و بر
عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن در انجام مثل شیر ژیان دلیرانه حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح
توکل است و سائر امور قوالب آن نه آنکه مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب
بیت گفت پیغمبر باواز بلند ۔ بر توکل زانوی اشتر به بند ۔ **افاده ۲** از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر

بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه شخصی برای رضاجوئی منعم
خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و قلب تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما
چون رضای منعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر شاق و متفاوت ست
مشاق را که محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع نعم خود محظوظ
ساخته و بالوان آلائی خود فائز گردانیده مثلاً کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده
و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شاهانه و خلعت عروسانه برای او مهیا ساخته
پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی
و ابتهاج و کامرانی پشه بنیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود وی باو رساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر خسی هم سنگ نخواهد
یافت و هرگز بخشی از آن بدل او نخواهد رسید و اگر احیاناً حرکتی که مشعر باضطراب مجز ایچ و تاب باشد از آن صادر شود
هر آئینه در دل خود انفعال و خجالتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشائسته در زمرهٔ طفل طبعان و سبک
مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظهٔ کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت حمانی هیچ مصیبتی را از
مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بچیزی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او هیچ گونه اخلال و فتور
نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور
و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانست و از این جا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در
شکر است و گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظهٔ نعم متکاثره و آلای
متواتره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج است
چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظهٔ نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات
والا صفات از جمیع کائنات که از جملهٔ آن این مشتی از غبار و ذره بی مقدار است پر ظاهر است که استغنای آن
ذات کثیر البرکات لم یزل و لایزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا
بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالالک

در همه حال می‌بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی ازان صادر ازو نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت**

بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش ٭ که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است ٭

لهذا صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس اکثر این کلمات بر گله و شکایات می‌باشد التذاذی نمی‌یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را تاذی بهم میرسد

افاده ۳ - از جملهٔ آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات شاقه در مآکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از کمالات خود نمیداند و تحمل آن قصداً نمی‌نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم کمال او و از آثار حال اوست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته بکمال جرأت دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مؤیدات دین متین و متممات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته و علاقه بآن در سویدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ جسمانیه او را ترقیات عظیمه می‌بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یٰۤاَیُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برائے اظهار یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را ولی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر ازان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی درمیان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات مولی و عبید مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی می‌بخشد که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده میداند که همه اسباب عیش و عشرت او مهتم

نعم ورفاہیت برای ہمین عبد مولای او مہیا ساختہ لیکن محض برای اظہار امتنان خود یا محض برای اظہار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا براستدعای ہمان عبد موقوف گردانیدہ پس در امثال این احوال استدعا و طلب لذائذ و حظوظ لطفی دارد کہ خارج از بیان است بالجملہ چون نیل حظوظ نفسانیہ و لذائذ جسمانیہ اکثر احیان در معاملات حب ایمانی کہ مطمح نظر شرائع ہمان است موجب خللی نمی شد بلکہ در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشد و لا اقل در دائرہ شکر کہ اعظم آثار حب ایمانی است بر روی اہل ایمان میکشود بنا برین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این لذائذ و ترک اعتراض بر اہل آن ناطق گردید یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا كُلُوْا مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ یٰاَیُّهَا الرُّسُلُ كُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا • قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْۤ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ •

افادہ ۴ - از جملہ آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چہ حب ایمانی الفتی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیہ ضرورت میشود بلکہ مدح لسانی و تعظیم جسمانی را بجدی تقاضا میکند کہ بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیہ را و صاحب فرح افعال فرحیہ را چنانچہ مفصلا در صدر کلام مذکور شد القصہ باطن شرع کہ عبارت از تعلق باللہ است با ظاہر آن کہ عبارت از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال و ممتزج با فعال او می باشد پس احوال تقاضای صدور افعال مینماید و افعال ازدیاد قوت و کمال ترقی در بارہ احوال می بخشد و بسبب ہمین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و وارتفاع تنفر و استکبار از انکار دی باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افادہ ۵** از جملہ آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیہ بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق اللہ و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالطت مع الناس بر عزلت و فرار از خلق و سکونت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می دہد چہ امور ثانیہ اگرچہ در حصول مشاہدہ و مکالمہ تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای حق جل و علا مدخلی زیادہ از امور ثانیہ است و صاحب این حب ہیچ کمال را ہم سنگ اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افادہ ۶** از عمدہ ترین آثار حب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع و اصطلاح تعبیر کرده اند چنانکه فرموده وَمَن
يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ و در حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا مُشِيرًا إِلَى قَلْبِهِ اشارتی بآن رفته تفصیل آنکه اذعان بمضرت امور
ضاره متفاوتست در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت نفس اذعان است قول او مخالف وجدان و برهان است
و کلام او مأول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او بر
ترک آن مطاوعت نمی کند او را مرتبه از اذعان که ضعیف مراتب اوست حاصل است و این را بمحض اذعان
عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسید که بسبب آن نفس خود را ممانعت
در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه تقاضای نیل آن امور ضاره و میل بملابست او در جبلت نفس او کامن
باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبیث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان افعالی مسمی باید ساخت و
شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسید که وقتیکه آن امور ضاره رو بروی او حاضر
می شود او را ذهن بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تغیری پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور
ضاره باشد هر آئینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجماد پدید می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ
او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و استرخای در اعصاب و تشنج در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب
باید ساخت پس همین مراتب ثلثه اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد باعیاد ایشان و مخالطت باهل بدع و اهوا و شمول در ترویج بدعات ایشان قیاس
باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران متصور نیست و
مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده با نفس بهیمیه
است و روح آن همان مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تواند کرد
و مرتبه ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بنسبت ممنوعات شرعیه است
و روح آن همون اذعانست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است انموذجی از آثار صاحب

این مقام وهر صاحب وجدان سلیم وذهن مستقیم که بچشم بصیرت خود دران امور مذکوره تامل نماید البته استنباط
آثار کثیره ازین امور یسیره تواند کرد * هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی وآن مشتمل بر پنج افاده و
دو فائده است **افاده ۱** - چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود رسید
ورضاجوئی منعم حقیقی ظاهر وباطن وجوارح وقوای مومن پاک را بآثار وانوار خود مجلی ومزین میسازد وشکر و
توکل وصلاح در صمیم قلب او جا میگیرد وملاحظه تفرد آن ذات بابرکات بایجاد جمیع موجودات وتاثیر در همه کائنات
بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار ومشتی از غبار بالوان نعم وحفظ آن از انواع بلا والم
است در ذهن او مستحکم می نشیند وتوحید افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی که
جمیع امتعه واقمشه خود را از مملوکات خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خود می چرد معدود کرده
انتفاع از مزخرفات دنیویه واسباب زندگانی بر میگیرد حتی که اعضا وقوای خود را وطاعات وعبادات خود را
هم از آن خود نه دانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت در تاثیر وآلیت در صدور افعال از
مالک آن سنگ وچوب بهره نیست قرار میدهد وبربوبیت رب الارباب صدر او منشرح میشود که
رَضِینَا بِاللّٰهِ رَبًّا رمزیست ازین مقام وبر تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعت میگیرد که وَبِالْاِسْلَامِ دِینًا وهکذا
اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ ایمائیست باین کلام در اتباع سنت لذتی می یابد که وَبِمُحَمَّدٍ نَّبِیًّا
بیانیست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اَنَا
عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ وَاِنْ تَشْکُرُوْا یَرْضَهُ لَکُمْ وَهُوَ
یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آثار محبت حق جل وعلا هویدا میگردد
وانوار رضامندی او که اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ اشارتیست
بآن جلوه گری شود واو را در کنف ولایت خود گرفته وزیر سایه کفالت تربیت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی
وتشریعی خود می سازد القصه او را اتصالی بحظیرة القدس وتلقی از منبع تکوینات وتشریعات چه در علوم عقلیه
وچه در عوارض قلبیه دست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک
کرده اند یکی قوه دراکه که آله دریافت دانش است یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه دریافت می توان کرد

و آن را مسمی به عقل می کنند و دیگر قوت عازمه که حامل سائر کیفیات نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و
غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال آن است و او را به قلب ملقب
میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است و نفس شجاعت
دیگر بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب او و در اسباب تحصیل اوست که مبارزت ره زنی بلکه مقاومت
سارقی از و صورت نه بندد و بسا دلیر پردل است که در عربده جوئی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم
شجاعت و تمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل
احساس پیل مست یا شیر ژیان و مثل اذعان به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض
نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخائی اعصاب و تعطل اعضاست امری
دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه
همچنین در ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تابی
و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه. چون این مقدمه ممهد شد تمایز فیما بین العقل والقلب ذهن نشین گردید پس
باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده
نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشان را باین مقام میرساند و بوساطت
تاثیرات غیبیه مشرف می سازد او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت
حق و ولایت کفالت و کیل مطلق از جانب ادراک به او هویدا میکنند مثلاً در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا
یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی میشود یا در معامله
بطریق مکالمه او را ترغیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها
روبروی او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن
او خطور میکند و امثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل
اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه و بر این قیاس باید کرد و هم چنین افعال مستحسنه و مستقبحه خود را که متعلق رضا و سخط
شبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین ربانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال

جبلهٔ وی بهره وری می یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت ذکی القلب مفطور اند این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه مثلا بر اشیای مقدرة الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرأتی می یابد و داعیه و عزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و سستی او را دنی یابد و نسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع یا اشیائیکه وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استبعادی بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث میشود و هم چنین بر مغضوبان حضرت حق دریای پر غضب از دل او فواره صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد گو که بر اموریکه باعث مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد بعد وقوع افعال مستحسنه و مستهجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گو که منصوبیت و ممنوعیت آن افعال را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند از دل آن رغبتی پیدا میشود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل او تقذری و نفرتی هویدا میگردد گو که امر حلت و حرمت در ظاهر حال بعکس می نماید و بسا است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمیشود و در سبب حدوث این هواجس تلبیه متحیر می مانند و این قسم اشخاص را شهدا و حواریین در شرع ملقب میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال نفعی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه غیر دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعضے اہل خدمات از اقطاب و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که دعائیکه بعد از انکشاف مدعو له یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعا هم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی در ابطال آن امر مدعو له شده در مقابله این بزرگان قائم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی در تحصیل آن امر مدعو له و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله ائمه این طریق اکابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام را احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد

افاده ۲ واعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفطور بران کمال می باشند و حب ایمانی پرده خفا از روی آن مقام وا کشاده میکند و انوار و آثار آن بصفت تابش و رونق بظهور می فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سیئ الاستعداد و بعضی جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلاً در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان در بدو فطرت دلاور و پردل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان می باشند اگرچه گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار و ممارست سواری و شکار نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل اوی جوشد در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال می کوشد و کارآزمایان پیکار را باکه اوضاع و اطوار ایشان را در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری از ته دل دوست میدارد و هر چیزی را که از ملابسات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه به حرب در ته دل او جا میگیرد و باهل آن یگانگی طبعی میدارد و بالضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن و ضعف قلب و از اوضاع آنها در زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که اورا تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال می رساند و هر صناعتی که بکسو ازین امر باشد هرچند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او استقراری نمی گیرد و دل او از ان انجامی می پذیرد و ما دامیکه آلات حرب را بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم قوانین حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و متشتت البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک و مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است و بس باز تامل باید کرد که

رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او تعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل
حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که مبدأ رو تقاضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه
و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات و مجالست اساتذه و حضور معارک ممکن نه پس ناچار باضطرار خود بخود
طلب آلات و تفحص اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکهٔ قلبیهٔ او بصد آب و تاب ظهور
خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقهٔ مماثلت و مساوات با او نخواهد پیمود و بعضی دیگر
بر صفائی لوح جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشان از مربی مشفق بدست آید بعد رفعت
و تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس در وی جلوه گر
خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن بانواع تربیت و تادیب
قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت و لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از **بیت**
نبیره منم دخت افراسیاب ، برهنه تنم راندیده آفتاب . یاد خواهد گرفت همچنین افراد انسانی بنسبت فیض ربانی
و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود عموماً بر سبیل قرب حضرت حق
و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب از عقائد و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام عالم
و در تدبیر منزل و مدینه بیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقهٔ اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشان را
با یمان حقیقی ملقب میسازیم و چون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرائع تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی قالبی
قوالب ملت میگردد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بزنیونه عنایت الهیه در ازل الازال افروخته
شده بود محیط میگردد و نور سپید او را بهم رنگ خود میسازد و آب و تابی بس عجیب و غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی و نور
شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال تجلای رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت خبر شناسان
ملک و ملکوت را خیره میسازد و از نهاد شهسواران میدان کمالات و سیاحان بحور احوال و مقامات ندای هو سیدنا
و اعتق سیدنا را بر میزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین میگویند و اهل ذکاوت و فطانت و ارباب تحدس و
کیاست کم لطافت ذهن و صفائی قریحه بمغز این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه
مقلد انبیا میباشد و من وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است خاطر او هست حضرت حق در افعال و اقوال مخصوص

صحت و بطلان در عقائد خاصہ و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیہ و صلاح و فساد و نظام واجب الحفظ در وقائع
و معاملات جزئیہ بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلاً بشہادت قلب خود میدانند کہ فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی
حق است یا غیر مرضی و فلان عقیدۂ خاص حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معاملہ
خاصہ کہ فیما بین اہل منزل یا اہل مدینہ منعقد شدہ یا فلان رسم مخصوص کہ در فلان قوم ترویج یافتہ موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکورہ او را بدو وجہ معلوم میشود یکی بشہادت قلب خود خصوصاً دیگر بسبب
اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم کہ بوجہ اول حاصل شدہ تحقیقی است و ثانی تقلیدی و اگر کسی بعقل است پس نور جبلی او
بسوی کلیات حقہ منعقدہ در حظیرۃ القدس کہ برای تربیت نوع انسان عموماً متعین گردیدہ و ارہنمونی می فرمایند آن
کلیات در ذہن او علی مراد الصدور و الاعضاء محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از ان کلیات میتواند کرد پس علوم کلیہ شرعیہ
او را بدو واسطہ میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیاء علیہم الصلوۃ والسلام مثلاً بشہادت قلب خود میدانند کہ فعلیکہ
چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و مثمر فلان ثمرہ پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و ہر عقیدہ کہ متعلق
بر فلان حقائق باشد یا حاکی از فلان صفات و ہمای الہیہ یا دال بر فلان وقائع و از فلان طریق حاصل شدہ باشد پس
آن عقیدہ حق است و در تربیت نوع انسان معاشاً یا معاداً دخلی میدارد و ہر عقیدہ کہ متعلق بہ فلان حقائق است
یا بہ فلان اسماء و صفات یا بہ فلان وقائع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیدہ باطل است یا در تربیت نوع انسان
معاشاً و معاداً بکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و ہر خلقی و ملکہ کہ منتج فلان نتائج باشد و در تحصیل آن بفلان
فلان امور حاجت افتد محمود است والا مذموم و ہر معاملتی و رسمی و سیاستی کہ منجر بفلان فلان مصالح شود بشرط مقبول
و موافق نظام اتم است والا واجب الرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیاء ہم
میتوان گفت و ہم استاذ انبیاء و نیز طریق اخذ آن ہم شعبہ ایست از شعب وحی کہ آنرا در عرف شرع بہ نَفَثَ فِي الرَّوْع
تعبیر می فرمایند و بعضی اہل کمال آن را بوحی باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیائی عظام علیہم
الصلوۃ والسلام باقامت نظام و انتشاح حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت ایشان با انبیاء مثل نسبت
اخوان صغار باخوان کبار یا نسبت انبیاء کبار با آبائے خود است کہ فیما بین ایشان من وجہ علاقۂ بنوت است
و من وجہ علاقۂ اخوت و ایشان حق الناس بخلافۃ الانبیاء رے باشند گو کہ تسلط ظاہری نصیب ایشان

نوٹ
علوم شرعیہ کلیہ
نبی کو بھی
مجتہد بن محفوظ
بے جز نبوت
احکام کلال
تے ہیں مگر
احکام شرعیہ
کسی کو نبی
تعلیم سے بھی
حاصل ہو جا
ہم کو بھی
کہ اصل
حاصل ہو
ج

نشود و گوکه جمله اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بامامت و وصایت تعبیر میکنند و علم ایشان را
که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده بحکمت می نامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف
شده و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ
الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ ۔ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ وَهَدَیْنٰهُمْ
اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۔ وَاذْکُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ
اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان همین معامله
است و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر
گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و ولایت و پرتوه از آن عظمت و عزت
نصیبه این حکما ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این بقیت حصه
ممدوحه بذکاء عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ ولی الله بقرب
الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است که کسب و اکتساب و حدوث و تجدد را در آن
راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت مؤیدات و اسباب آن تدریجاً متحقق می گردد چنانکه
انسانیت انسان محض خلقی است لیکن ما به الامتیاز او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در مبدء فطرت
مستور الاثر می باشد چه در میان طفل صغیر و بهیمه هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک از بهائم ضعیف
از بهیمه می باشد و بعد از مرور دهور اثر آن امر مستور بسبب مزاولت علوم و ادراکات ظهوری فرماید و از بسکه
در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت ایزدی که در ازل الآزال درباره صاحب این کمال مبذول شده در
هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و
معاملات و رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم فاسده
بوقائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصئون میدارد پس لابد او را به محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز میکنند تصورش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را و بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه

تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بہیمیہ او راه می یابد و بسبب
همین فتح رسوی قبائح عرفیه و شرعیه اتفاقی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و غرضیکه بر ملابست این امور در دل ایشان
منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و
اساتذه معینین در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبائح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت
خواهد بود و تقذری که بنسبت این قبائح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه از انجاس و الواث باشد
و اگر احیاناً از ایشان بطریق خطا و نسیان رغبتی و میلان بسوی قبائح مذکوره واقع خواهد شد هر آئینه آن مربی
مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت همچنین بعضی اہل کمال بسبب
استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذو الجلال و انهماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف
حقائق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزائم مختلفه فائز می شوند و بسبب همین فنای اراده و انطماس
عزیمت از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب ارباب
قرب النوافل است و بعضی اہل کمال بسبب نور جبلی و عنایت ازلی تحسن از مستقبح تمیز کرده خود را از قبائح مذکوره مبرا و
منزه میدارند و اگر احیاناً از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت ازلیه دامن عزیمت
ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقائع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا
أَنْ رَّاٰى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ
حکایت همین معامله است و این حفظ نصیب انبیا و حکما است و همین را عصمت می نامند ندانی که اثبات وحی باطن و
حکمت و جاهت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور در احادیث
رسول مقبول علیه الصلوة والسلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مهره اہل حدیث پوشیده نیست
و اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد پاره از ان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب
این کمال از عالم منقطع شده اند و قرب الوجود از روی زمین منطمس گردیده بلکه مادام که ابلق خوش خرام نور و ظلام
در تگ و پوی است عرصه وجود جولانگاه شهسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال
صاحب کمال که منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمانه نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی

بجملی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست لاجرم امر استنباط
مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر ظهور گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده
بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بدو
فطرت بلا استحقاق و اکتساب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال را از زمرهٔ مقبولان قرار داده و
در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت
التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و رشته دل او با آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیزی را از امور تکمیلیه
بسبب مصادفت آن امر بهمان نور جبلی او ظهور کرده واسطه تربیت او می انگارد بهمان عنایت ازلیه آن علاقه
را بنوعی از انواع تدبیرات برهم میزند و آن خیال او را برهم می پاشد و از جملهٔ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰی جِبْرِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهُ فَیُحِبُّهُ جِبْرِیْلُ ثُمَّ
یُنَادِیْ فِی السَّمَآءِ اِلٰی اَنْ قَالَ حَتّٰی یُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ اشارتیست باین معنی و
حقیقت این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه
جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب
و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهر و هویدا میگردد هم چنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ
غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزی که وقوع آن در حظیرة
القدس مقدر شده البته اکثر صلحا آن را قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع آن
یا همتی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة
القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم می
شود پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دوست
می دارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته میشود گو که بهمان
اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح او التفاتی نمی نماید ملخص کلام مقصود از این
محبت نه عوام بعضا این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اَنْتُمْ شُهَدَآءُ اللّٰهِ عَلَی الْاَرْضِ فی ظاهر

که اہل شہادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند و ارباب غفلت و سفاہت و اصحاب فجور و حماقت
بلکہ اگر نیک تامل کنی دریابی که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان و محب علامت تقوی وست ذٰلِكَ وَمَنْ
يُعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بغض اشباه این عظام امارت نفاق و مبغض و نشان شقاوت
اوست که لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفته **افاده ۳**
و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ ہست در ضرب تحدیدات شرعیہ و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام
حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام صحاب
شرائع ہست از انبیاء و مرسلین و بتبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیب بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را
در عرف قوم مفہمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفہیم اعنی الشیخ
ولی اللہ قدس سرہ بمقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افاده ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ
است در ایقاظ غافلین و ازالہ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برہان یا مع السیف و
السنان که بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات مقام
انبیای اولو العزم است و بعضی از کبار بتبعیت آن اولو الایدی و الابصار ظلی ازین مقام و پرتوہ ازین افتخار بہرہ ور
می شوند که ایشان را در عرف قوم حجج اللہ میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت مے
نامند **افاده ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست دوار و اطوار ہست بیانش آنکه چنانکه در بعضی
جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوہ واقع مے شود و عنایت
یزدانی که بسوی افراد انسانی عموماً مبذول ہست در ہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکه در مقام
نیابت عن اللہ در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ
بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیہ سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوہ تربیت معاشیہ بروی
کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کاملہ بنی آدم را متوجہ می سازد که در آیۃ کریمہ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ
السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ بیان ہمین سر واقع
شده مثلاً از زمان حضرت آدم صلی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در ہدایت افراد

انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت و طحن و عجن و خبز و طبخ سایر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای
مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلیم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه
مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام
علویه که خلاصه طب و نجوم است بر روی کار آمد و از زمان ذی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و
تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود در و نمود همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم
ادوار و اطوار متبدل می شود و ارباب اہل کمالات که در دوره آن ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره
ایشانست در قلوب ایشان میریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد
اساس تربیتی دیگری می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلاً دوره اولی از ادوار این امت دوره فقها بود و
بعد از آن دوره اهل کلام رو نمود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل ذکر کرده شده برای
حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق
بفیض رحمان دران جزوی از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت بکمال
میرسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی
الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام
حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام بعضی
کرام از اتباع او می بخشند که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت مآل دوره متقدم
و بدایت کمال که دران دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب
میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را نه بینند یا
ندانند و معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند یا سلسله تربیت ایشان باوی رسد بلکه معنی اتباع
درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه
آن شان که اولاً در قلب همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلب این بزرگواران از مخزن غیب و پرده لاریب می ریزند
و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاً از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیاً از قلب این بزرگواران

سر بر میزند **فائده - ۱ -** از بسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را بجز طفلی ازین کمالات و
نمونه ازین مقامات رسائی نه باوجودیکه امثال این اکابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم
نادر الوقوع و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه باشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن را بر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز اکتفاء این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آثر و وصول بآن مفاخر صورت نه بندد
پس جد و جهد در تبیین آن اسرار مکنونه سعی بیحاصل و تطویل لاطائل می نماید **فرد** در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام آری این قدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج نتائج بس غریبه است
که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را حدی و
پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند صدر ولایت شود بنده که سلطان خرید **فائده - ۲ -**
ندانی که درمیان راه ولایت و راه نبوت تباین است حتی که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات کمالات نبوت فائز
نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و صاحب
حب ایمانی غافل از حالات عشقیه باشند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه
ارباب فنا و بقا ذی المناقب والمفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سرتا پا از مضمون فنای اراده
که خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا والمرسلین علیه
افضل الصلوة والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای و نازی که فیمابین
گذشته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و نوری ایمان سعادت جاودانی از ارکان اعمال این
و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه اسپ شاه گام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله مدد
از پس طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب
عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در
راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی
بعد از فرو نشستن هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت رخ می نماید الغرض
حب ایمانی را مثل اساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی

و ثمرات او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد و بنا بر علیه
از بسکه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث اند لابد است
بهمین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی [illegible]
و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودن مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون
اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت باطن و فن شریعت حاصل کرده و جهد ها در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین
متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت
مضبوط یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر
جواد مطلق و تشریع شرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را برذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران
منعم و مشاقت او را از ابده بدیهیات می شمرد و بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و در اذهان اتباع
خود مسلم الثبوت پنداشته روی همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند
و درین امر سعی بلیغ بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جاهی عظیمه و عزت فخیمه در
بارگاه رب العالمین یافتند شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ پس بعد مرور زمانی از انقراض
زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلٰوةَ
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ برحال بمآل ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را برباد داده در تحصیل
حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه + آمِنْ ثُمَّ جَاهِدْ خبر [illegible]
ماثور و ثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشهور که عارف بلند پایه شیخ ابو سعید ابوالخیر از حال امثال
این گروه در مآل خبر میدهد جائیکه می فرماید بیت تقلید دو صد مقلد بی معنی + بدنام کننده جوان مردان راه
و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی
در ازل الآزال مبذول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در
هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی
و تاثیری عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشان را تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان افصح العرب

ومجمل مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز نظام را مع شرح و بسط او بسوی امم
حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو وجه میتواند شد یکی آنکه اموریکه در
اصلاح معاش و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی بنماید تعلیم بیان امور را قبله همت خود کرده بکتاب
و سنت متوجه شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امتثال احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات
مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب
و سنت و همین است مبنای هدایت و اساس سعادت و شارع صلوٰة الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرمود
و مبادی و طرق تحصیل آنرا اجمالاً عنا منضبط ساخت وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل
عقائد حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر خود
ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع نیست و لهذا
تصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلاً تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و
معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث
اقیسه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح
اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و
سنت است و بس و دعوت آنجناب بحجت و برهان و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر
تحمل مشاق و مقاسات تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت
حکم اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشان را منصب امارت و مقام وراثت نبوت می بخشد لهذا چون این کتاب و سنت بغایت
تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از ان فائز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات
در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه بسعی اساتذه فنون عربیه و ائمه اجتهاد و دانشمندان کلام
و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه برروی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمره عُلَمَاءُ اُمَّتِی
كَاَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَائِيل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا آنکه
علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومے از مقلدان

بی معنی کہ برحب جاه و طلب ریاست مجبول بودند برروی کار آمدند پس همین قیل و قال و مکابره و جدال را افضل و
کمال پنداشتند و کتاب و سنت را پس پشت خود انداختند همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله برباد دادند
و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند تا آخر غیر خیبت و خسران در گور تنگ
خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَعَاذَنَا اللّٰهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَالِ أُولٰئِكَ الْجَاهِلِينَ۔

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل۔
و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است مقدمه و آن مشتمل بر یک افاده است

افاده ۱ ۔ اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند
بسا می باشد که سالکان راهمان امور پیش می آیند و بهمان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند
فاما آن عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی درپی می رسید ثمرهٔ آن اشغال آنها نمی
و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد و هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق
الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک نمونه ازش هم باید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیر امری که مانع
ازان گردیده ضرورست تا تدبیر ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر
ناس ملابست به بدعات و تلوث برذائل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا باداء عبادات و اعمال شرعیه بوضعی که
مقصود شارع است و راه یافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد

فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین به صوفیه کبار
قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته آن مشتمل بر دو تمهید و شش افاده است ۔
تمهید : ۱ ۔ کشف و شهود که از ثمرات اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان کافر و

مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر و الحاد ملحد
و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان است دانستن خطای محض است
آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریقهٔ کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت
الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هر کس و ناکس بآن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام
اوصاف حیات او بزرگ تر از حیات تمام احیاست و علم او بزرگتر از علم همه علماست و علی هذا القیاس چه این قدر
معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد نه طرد معرفت
حقیقت ذات و صفات اوست که مدرکهٔ انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت
رزاقیت او کما ینبغی برکسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمی تواند کرد چه جای آنکه بانتهایش
رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع می گردید پس مراد معرفتی است که خدا تعالی
را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم می شود از قرآن و حدیث و بهمان معرفت آدمی را عزتی و اعتبارے
در بارگاه الهی بهم میرسد و آنان را که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت عینی و
انسان کامل بسبب این عزت و اعتبار مثل خدمتگاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار
عزت و اعتبار وی بهویدا گردیده مثلاً امانات سپرده وی می شود و مامور برسانیدن آن به بعض رعایا و لشکریان و
یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و بپایهٔ راستی می رسد و سفارش او در حق مردم مقبول می
افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود همان است انسان کامل و با وجود
اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت
تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی را منحصر در همین طریقهٔ مقرره سلوک نپندارند بلکه راههایش هم
بسیار است منجمله آنها این هم یک طریق اوست و نیز مقبول است این طریقهٔ مقرره منوطیه مطابقت اقوال
و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظاهر کتاب و سنت ◆

تمهید ۲ - از عمدهٔ مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمی کنند بلکه التزام آن را
طریق خود میدانند و اشغال قبیحهٔ مبتدعهٔ شرک آمیز تعلیم و تعلم مے نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا می کنند

حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تعزیر است و تنبیه
او را تعزیر و تنبیه کند و اگر عاجز از مضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان
نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبائح انگارد و اگر احیاناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود بادی بخاطرش
بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الٰهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نگردد که احتراز از
صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خداست جل شانه **بیت**

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ‌‌ ‌ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

افاده - ۱ - از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی
متقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعار اوست پس طالب حق را باید که از استماع
این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمرهٔ بی ادبی هرگز نیک
نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه
هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود ٭ مثلاً شخصی گفته که خدا را بجز مهره خریده ام آب یک خرمهره در
وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب او گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هر چند مدعا درست است
لیکن تعبیر بیجا است اگر می گفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شدم خوب می بود همین طور
تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند خود را بنده از بندگان بلکه کمترین بندگان آن بادشاه
بی پروائی عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقابات سریع الانتقام داند و هر دم در حرکت و سکون
ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده - ۲ -**
از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و با قوال اکابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای
توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از آن لذتهائی نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و
مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگوها معارف و حقائق می پندارند و لا اقل از مزخرفات آن اقوال اوقات عزیزهٔ خود را
بلا طائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم بآن امر نفرموده و هرگز لب بیان آن
نکشوده پس ما را از آن چه سود اگر امری کار آمدنی ما بود بطور صوم و صلوٰة بران آگاه می فرمود حریص علیکم

بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوفٌ رَّحِيْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکه بسبب
رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار می کنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات
عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات نه عین
حق است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است همچنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن
پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر مقتضای حکمت الهیه با وجود استغنا در مظاهر مختلفه
که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود اکابر طریقت است که ملاحدهٔ وقت اقوال آن بزرگوار
آنرا برخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس پیموده اند پس این قدر دانستن مضایقه ندارد
واما اوقات خود را باین گفتگو صرف کردن بی فائدهٔ محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی
انبیاء است علی صاحبها الصلوٰة والسلام **افاده-۳-** از جملهٔ بدعات ملاحدهٔ صوفی شعار که در عوام
اهل اسلام اشتهار یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئلهٔ تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از
اعظم عقائد اسلامیه و از واجبات شرعیه است و از بسکه مسئلهٔ تقدیر با مبحث تکلیف یک گونه در بادی نظر
تعارضی میدارد بنا علیه شارع از تعمق این مسئلهٔ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس لابد
بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج که عبارت
از تفصیل و تنقیح این مسئله است نه در آیند لیکن از بسکه درین جزو از زمان بسبب اختلاط رفضهٔ منکرین
تقدیر و بسبب اختلاط ملاحده منکرین تکلیف که تشریع را معارض تقدیر فهمیده و بمسئلهٔ قدر تمسک نموده در
ابطال شرائع جد و جهدی نمایند لابد بحکم اَلضَّرُوْرَاتُ تُبِیْحُ الْمَحْظُوْرَاتِ اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این مسئله
ضرور افتاد و معهذا مقصود درین کتاب اهتمام همان ایمان اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مؤمنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه و ملحدین کرده شد پس میگوییم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات
و سکنات ایشان و علوم و ارادات ایشان و سائر نعوت و اوصاف ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت
حق و تکوین آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در
بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل اسرار حکمتی است خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق

شرح و تفصیل احاطه نتوان کرد اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی
است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع
چوب محتوی است بعضی ازان قابل سوختنی است و بعضی ازان قابل ساختن آبخورهای شامیدنی است و آنچه قابل
سوختنی است آنهم تفاوتی بسیار دارد مثلاً بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان پره‌های ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدای
افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش را اول نیفروزد و بعضی آنچنان گرده‌های سخت خواهد برآمد که وقت تیزتر
شدن زبانهٔ آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت بکار می‌آید که بعضی را چوب کری میسازند
و پاره را تخته می‌نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تخته سقف خلوت خانه خاص‌ها در شاهی است و بعضی
قدمچه پاخانه زندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع
نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از دست صانع هشیار بجهت ناکارگی افتاده پامال خران راه گشته
و همین را مثال اختلافات استعدادات را که بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل حضرت شیخ
الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه از ین تفاوت راه
دو آهن پاره از یک جا نگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در
اصل خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت اجلیه امریست بس یسیر و کاریست
سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی
بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات
کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت مساوی می‌بود یا اصلاح همه
یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خودش فرموده هرگز عفو و حلم صورت نمی‌بست ثانی کارخانه حکومت که عبارت
از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت مساوی می‌بود یا اصلاح همه استعدادات
فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر وجهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی‌نمود آیا نمی‌بینی که کارخانهٔ مملکت
بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی‌بندد و هر چند کمالات ذاتی حضرت حق و صفات
کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است که اِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ

اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال مقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه بایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او معدود نیست بلکه کمال او همان ملکهٔ کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکهٔ کتابت مقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور از نقوش بجمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیهٔ واجبیه با وجود استغنا از مظاهر مقتضای ظهور میفرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت می شود و ازین تقریر اندفاع شبه که بخاطر اکثر عوام میگذرد و ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را مساوی الاستعداد در صلاح دارین چرا ایجاد نه فرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت دارین معاش و معاد میگذرانیدند یا صلاح همه استعدادات فاسده چرا ایجاد نفرمود که این اصلاح در حق ایشان لطف و جود است و قدرت حضرت حق و جود آن جواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانهٔ است بس وسیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر آئینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید — بلیت در کارخانهٔ عقل از کفر ناگزیر است ❊ دوزخ کرا بسوزد گر بولهب نباشد ❊ باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم و ودیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضاء و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلاً میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطهٔ ارادت ایشان صادر می شود گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سائر احکام شرعیه صراحةً از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه خود را بخود نسبت کند و دریافت
همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه توبیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت در نهاد
اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش
آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس جوابش در صدر کلام
مذکور شده و اگر در خاطر کسی سوال بهم رسد که وقتیکه ثابت شد که سبب هر یکی راهبر کاری ساختند پس رسل را دور
انداختند پس حکمت بعث رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و شرعیت جهاد
و حدود چیست پس بگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض والسموات بلا واسطه و آلات
است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسله اسباب
و مسببات بروی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب
بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب
شعاع را مسبب می نامند پس همچنین قیاس باید کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود
از مخلوقات آن قادر مطلق اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق
بمقتضای حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعث رسل و انزال
کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور مامور بها در دل مطیعین بسبب بعثت
هادین و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد و اقامت حدود
مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه است اما مجازات بر صرف
استعداد کامن نمی توانند بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را برسد که از بدی خود انکار کند و نیکان را
را بر جود و اندوختهٔ خود و ثواب نیک را بلاوجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادات اصحاب حکومت و سلطنت
که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشد همین است که گاهی بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش
آنکه سید والاقتدار رفیق مخلص خود را میداند که بلا شبهه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی جوانمردی خواهد
داد و لیکن پیش از ظهور امری نمایان در معرکه نبرد آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل خدمتش

همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را پرورده باشد بالیقین میداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آن قدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او دست نخواهد داد و کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات یک گونه تصور باید کرد و هر چند استعدادات ازلیه بتقدیر و قطعیه معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید

بیت "تا نگرید کودکی حلوا فروش - بحر بخشایش نمی آید بجوش

افاده: سوم - از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا اشتهار یافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه منجر باعتقاد الوهیت یا نبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدا تعالی است قال الله تعالی - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی شاید که شما رستگار شوید و درین آیت برائے فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوے و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک آیت را اشارت سلوک می فهمند و وسیله مرشد را میدانند پس تلاش مرشد بنابر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضروری است و سنة الله بر همین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس میباید که مرشد کسی را بگیرد که بوجهی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد و او را مرشد و هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود و آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ یعنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باین طور باید که مال و جان خود را برای رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیز تر از رضامندی وی نداند چرا که فائده صحبتی که از مرشد حاصل میشود هزارها مرتبه بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او

گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همان مجمله حقوق محبت وحق خدا تعالی است درجنب
محبت وحق او سبحانه هیچ محبتی وحقی را انجبال آوردن موجب از وی تعالی شانه ومحرومی از عنایات اوست واگر بعد
عقد بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر دران مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود ودعا برای او بجناب
ایزدی کند واگر باز نیاید وآن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده
او را مرشد وپیر خود نداند واگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند لیکن مبتلا بلا دانسته
اتباعش را دران کار حرام انگاشته سعی ظاهری وباطنی در نجات وی از ان بلیه کما ینبغی بجا آرد۔

افاده ۔ ۵ ۔ از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظلم
بدعات منکره بر قبور اهل الله است هرچند آن بدعات بسیار است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود
تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارات قبور آنهاست از جوانب واقطار زمین
کشیدن متاعب ومصائب اسفار ومقاسات آلام لیل ونهار دراین اسفار هم باوجودیکه در ارتکاب آن صعوبات
می ورزند به ظلمات شرک میکشند وبوادی سخط ایزدی میرسانند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند
وصورت احرام ومحرمان شنیده بعینها یا به شبها بر خود می بندند وعلاوه بر آن قیود زائده وابهه خود آن مسافران بدانجام
در سفر وتمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی
قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن به عوام مومنین آن قدر مضرت عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد
همه خواص وعوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند وهم از انجمله استمداد واستعانت
از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا والتجا داد شرک میدهند ودر اقسام آن
آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درینجا شرح کردن احوال خاص آن گاه فلان منظور است که باراده استفاضه
فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هرچند اولیاء ومقبولان بارگاه حق را موت جبری است
که حبیب میرسانند وایشان از انجناب انعامات الهیه ومعارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیاء وزندگان را کمتر نصیب میشود
بنا برآن علیه آنها را احیاء میتوان گفت لیکن بلاریب نسبت باحکام این عالم مردگانند قدرتی وقوتی که احیای این عالم را
حاصل است ایشان را هرگز نیست واگر فی الواقع همین قسم قوت وقدرت متحقق میبود ودر مجاورت مزارات شان حاجات

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله
در تربیت و ارشاد خلق بهمین منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگانی شود و اگر احیانا کسی را این چنین قدرت
که کشف کارها از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم
بگیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر
را مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است
تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ یعنی گذاشته ام
در شما دو چیز را مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل اطهار بر مصداق
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است
که تحقیق امثال این بزرگواران درین خبر و زمان بشابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که
بهترین ذریعه نجات است هرجا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین
را ولایت علیا پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر
ایشان را قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار الهام
امری عجیب است بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره
نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است
از ان چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت هم بنا بر شناسند صورت و صوت ایشان می باشد
و هر که شناسا نباشد پس حرف آوازی یا القائی در قلب و در وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنابر
مغرا شدن وی از جاده حق کفایت میکند و احیانا بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت
اسفار بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جواب آنکه این طریق
سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بادی هایه ایمان و خوف از دست رفتن اصل مایه کسب عادات است از تحدی

و تطاول سراق شیاطین و قزاقان اینها و از آن جمله است روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آن از روشنی شمع
بلا شبهه حرام است و لعنت برین کار در حدیث صحیح صریح واردست و این مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر
و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و بقصد دعای آن وقت مهیا شوند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد هم می پندارند معاذ الله من ذلک حدیث شریف واردست که ایمان زانی و سارق وقت زنا و سرقه
از اینها جدا می شود زیاده تر از اینها ایمان اینان به مجرد دعا آنوقت برباد میرود و ملک اگر جهل عذر نباشد پس هم
کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کردن و صرف استحلال حرام کفر است
چه جای آنکه آنرا عبادت شمرد. **افاده - ۶ -** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام ملک
جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع
بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن
چون عوام ظنون و اوهام خود را درین دخل داده اند و خلف آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدید و تخلیط نموده اند و
قاعده هر که آمد بران مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محتجب گردید و فروع خبیثه که زرع
تخم شیطان در مردم هم رسیده ظاهر و رائج گشت و آن فروع در خبث خود متفاوت الحال اند و بعض آنها قطعیه
و عادات است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر شده و التزام ما لا یلزم درین امور نزغه شیطانی و بعید از مرضیات
رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار
سهل که از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده التزام آنها را
تعبیری اقبح از نصیب شیطان بباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس الله
سره مثلاً از عوام این زمانه و امثال آن بارها مشاهده و محسوس میشود و تفصیل این اجمال آنکه اموات را بلا ریب ثواب عبادات
احیاء میرسد و سبیل اول که عمده و اهتر است آنکه درمیان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل میت
در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقه ابا با ابناء و ابوت و نبوت خواه بجهت ولادت باشد خواه
بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند آبائی او را هر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی
هر قدر که کوشش کرده اند و تا بیکه دران کوشش مکنون ضمائر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیادةً مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت
حق جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آباء و امهات که مومنات
و مومنین گذشته اند و مراتش ادا میشود زیرا که اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق تبارک و تعالی طاعت و تبعیت
بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روبروی سائر اهل حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و
و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر اقفال احکام شرع هویدا و بر اوقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه
هرکه بموجب معمول رائج فاتحه و ایصال ثواب نخواند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و میفهمند اگر
ترک این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشوند لازم می آید که اهل بیت عظام
و صحابه کرام و سائر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف
به نسبت سلف خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین به نسبت امام الانبیاء خلیل
باصفای حضرت خالق الارض و السماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس ابراهیم
بیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف
بران نیست هرچند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی کامل آن اعمال
اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن باغراض در حق آن صالح کامل میگردد لهذا این حقیقت
را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را در این امر تابع سلف صالح اعتقاد باید کرد ❖

سبیل دوم

آنکه زنده عملی کند که مقصود از آن نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور باشد و ظهور و اشتهار این قسم در حدیث نبوی
صلی الله علیه وسلم دعاست و یک صورت از آن که نماز جنازه است واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنجگانه
و اوقات متبرکه و غیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود بلاشبه مسنون و مندوب است و در احادیث
مشهوره معروف و شرح آن احادیث موجب اطناب است و دریافت آن از کتب حدیث حواله کرده میشد لیکن یک دقیقه کار
آمدنی در این جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مراتب است و در آن افراط و تفریط واقع میشود هرچند در آن افراط
و تفریط قبحی نبود لیکن هرچه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات در وقت

حضور قبر یا غیبت آں بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان وضع اگر وقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب برات تنها بے اطلاع اعلام احدی در بقیع تشریف برده‌اند و دعا فرموده‌اند و کسی را از صحابه امر نفرموده‌اند که درین شب بر مقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس بهر حال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور داشته در شب برات بر مقابر رود و جمع صلحا نموده ادعیه و فاتحه کند او را انجا لفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام کردن نمی رسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده شده برسم انجامیده حقیقت کار را باقی نخواهد ماند و مثال موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای دعا پس مروی از ان کسان چه است که حضرت رسالت پناه سعد بن عباده را بعد التماس افتخار که مادرم ناگاه فوت شده یارای گفتن وصیت نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بتقیید روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردها آزاد کرده‌اند و بر همین قیاس باید کرد تمام عبادات را پس هر عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آنکس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق او است به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده‌تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومه فاتحه‌ها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و متناول کنندگان هم از قبح خالی نیست آری ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیاناً مطلقاً نیت عبادت نمی باشد صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خست و لحوق عار پیش چشمهان به عمل می آید و اما ان مدعائیکه نام نهاده‌اند اصلاً بعمل نمی آید و دنیا اگر از عمل صالح محل اند پس حال ایشان و حال صالح کامل تارک این رسم همچنان ادای حق اسلاف خود مشابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب میدارد و ثانی تحقیقی است که برسوم ملوث نگردیده لفظ مثال و مثل را بمیزان شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت نموده

از التزام رسوم تائب باید شد رزقنا الله التوبة و جمیع المؤمنین من کل المنکرات و آدابیکه بحضور
طعام فاتحه دربار بجا می آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه
نشد و پس چرا آدابیکه در استحسان آن بنسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود بعمل باید آورد و ملک وی نگردیده چه اگر
ملک اوست پس چرا فاتحه کنندگان و خلق دیگران میکنند بموجب خواهش خود می خورند و میخورانند ملک آن فرا ایشان
صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سیدة النساء را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم باولاد و امجاد ایشان حواله نمایند و
علی هذا القیاس و اگر این آداب بگمان حلول روح صاحب فاتحه دران طعام یا عطف مس وی است آن طعام را باید که
تناول کرده پس خورده او نشده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی
از ان معلوم شود پس حاصل بیکه در آداب طعام میباید آن طعام از ان تجاوز نکرد و پس حاصل آن آداب آن طعام نیست مگر حصول شناعت
کفره هنود که احیاناً حبوب و غلات و اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید آکلین و مالکین یکی و اجازت دیگر
تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت
حکایت فرموده - وَقَالُوا هٰذِهٖ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا یَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان
و زراعت ممنوع است نخورد آن را مگر کسیکه خواهیم ما بزعم خود ها و ایضاً حق تعالی می فرماید وَقَالُوْا مَا فِیْ بُطُوْنِ هٰذِهِ
الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُکُوْرِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰۤی اَزْوَاجِنَا وَاِنْ یَّکُنْ مَّیْتَةً فَهُمْ فِیْهِ شُرَکَاءُ سَیَجْزِیْهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَکِیْمٌ عَلِیْمٌ و معنی حجر را بخوبی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این دیار
زمان از لفظ اچھوتا می باشد معرف طعام هر گرسنه و محتاج است آری پرهیزگار بیند از غیر پرهیزگار است پس صحبت
و توهم که ساخته و پرداخته سپینیان است و بتلاحق افکار ردیه حقیقتی نهایت و مدار حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را
را در اوقات تربیت و ارشاد در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در حین وقت متقابلاً این رسوم غیر مشروعه
الکاشفه خاموش می شوند از خاموشی آنها فریب نخورده مخوران سعی باید کرد چه این قیود شده بقبائح انجامیده و آن حقیقت دخرور
از قیود شرعیه او همان جمله قرار یافته که التزام آن را جزء اسلام و ایمان می پندارند و تارک و ساعی او در هدم مبانی آن خارج از ایمان
می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیز سنن و بدعت
تاکید یکه در حدیث بشنو یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره

گذشتہ جانہای جانوران کہ نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کردہ مطابق حدیث شریف کہ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللّٰہِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجہت کفر است پس امر یکہ کفر شد آنرا عبادت پسند داشتن بکدام مرتبہ زشتی و زبونی خواہد بود حقیقت آنست کہ کسانیکہ ندر و نیاز ارتکاب معاصی و کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکہ شرک میکنند و میدانند کہ این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا ہرگز در ذہن شان نمیباشد نمیابیش بلکہ ہر کہ در توشہا و نیازہای بزرگان مبلغان کثیرہ صرف کردہ باشد اگر از وی پرسند کہ گاہے برای خدا ہم چیزی دادہ خواہد گفت کہ نہ بالجملہ خدا را و آنہا را بعضی در مرتبہ مساوی تقرب و رضا جوئی می شمند و بیان حال ہمیں بعض ہست وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰہِ اَنْدَادًا يُّحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللّٰہِ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰہِ ؕ و بعضی ترجیح میدہند و بعضی آنہا را کافی حاجات خود بالاستقلال دانستہ از التجا و دعا بجناب حضرت حق جل شانہ بی نیاز میشوند پس چارہ کار طالب حق و صواب و متتبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست کہ بروح ہر شخصی کہ ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و تمنا و لان آن ہر چیزیکہ انفع و بہتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفائی نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کردہ بعمل آرد و اگر دعا ہم کنند بہتر است و تمام قیود و رسوم یکقلم دور کنند

ہدایت ثانیہ

در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط رفضہ در جمہور انام اشتہار یافتہ و آن مشتمل بر سہ افادہ است

افادہ ۔۱۔ از جملہ بدعات رفضہ کہ در قلوب عوام اہل سنت راہ یافتہ مخالفت سلف در عقیدہ تفضیل است پس طالب حق را کہ متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید کہ از صمیم قلب خود اعتقاد نماید کہ چہار یار کبار رض بہترین بنی آدم بعد انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام اند و تفضیل ایشان باہم موافق ترتیب خلافت است چنانکہ عقیدہ اہل سنت است ہر مسلمان را باید کہ ہمیں ترتیب معتقد فضیلت باشد و تفتیش وجوہ تفضیل نہ نماید چہ تفتیش وجوہ تفضیل از واجبات دین بلکہ از مستحبات ہم نیست خصوصاً عوام مومنین را در صدد این تنقیح و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است و لیکن بجہت شہرت این بحث در عوام و خواص این زمانہ و از راہ و تفریط ابنای روزگار درین عقیدہ نوشتہ می آید کہ جناب حضرت شیخین رضی اللہ عنہم را قطع نظر از خلافت در بارگاہ الہی وجاہتی ہست بس عظیم و قربی ہست نہایت لطیف

وتقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان رض را قطع نظر از خلافت آنقدر جاه و قرب نیست که متقدم بر حضرت مرتضی
علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است اما تقدم خلافت راشده نبویه باعث
آن است که در مقام تزاحم اهل مناصب مرتب و وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان رض پیشتر از حضرت علی باشند گو
ایشان را جاه و قرب زائده بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را صاحب منصب متأخر خواهند ساختن
اگرچه صاحب منصب متأخر را جاه و قرب و ارتضا زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی رض را نحو تفضیل بر
حضرت شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت وغیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی رض تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است
و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه مقدار
آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت و سلطنت از اطوار ایشان صورت نه بسته با وجودیکه بعضی کبرای انبیا اعلی الله
درجاتهم فی العلیین مساعی ذوره در این کار مبذول فرموده و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نموده لکن
سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری در انها اصحاب شانهای عظیمه
و مراتب ارجمند خواهند بود موکب مرتضوی را آن بهجت و جلال نموده خواهد شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی
نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض باعث آن گردید که در تفضیل جناب
شیخین رض ترددی هم رسانیده از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و اگرنه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین رض را بسبب
انتظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است باین بهجت و جلال نسبت فضیلت و مساوات ندارد بلکه شان آن دو
برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی عمده
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که از آن بتشبه بالانبیا تعبیر توان کرد این مزید نسبت آن ابهت
و جلال مذکور است تمثیلش بظاهر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه
گشته بنسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکارپردازی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال
بحضور بادشاهی و انهماک در ملازمت او حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع و خدم این مصاحب نسبت آن امیر معظم که قائم
بخدمات است متحقق نیست بلکه اقل قلیل است لیکن وسعت عزت و جاه و منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی التحقیقت

آن امیر با همگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جملهٔ اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت و تدبیر شریعت همه اتباع بادشاهی
جاری و ساری است حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت الٰهی در اعلای درجهٔ ایشان متوجه بود لهذا ایشان را
مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه حسب مراتب امثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید

افاده - ۲ - هر یک را از صحابهٔ کبار به نسبت سایر امت مصطفویه علی اٰلها الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابیت
فضیلت ثابت است لیکن بعضی را از آحاد اکابر است بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوق مراتب
قرب عند الله بلا شبه افضلیت متحقق است لیکن این اکابر را تعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه آنکه پسر که کامل در علم و هنر ز پدر خود
باشد هر آئینه تعظیم پدر بر وی ما دام واجب است در حدیث شریف است فَاِنَّ مِنْ وَّرَآءِكُمْ اَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيْهِنَّ كَانَ
كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِنَّ اَجْرُ خَمْسِيْنَ رَجُلًا يَعْمَلُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهٖ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللهِ اَجْرُ
خَمْسِيْنَ مِنْهُمْ قَالَ نَعَمْ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ

افاده - ۳ - از جملهٔ بدعات رفضه که در دیار هندوستان
اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس دانستن احوال
قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا مومن کامل ازان اجتناب ورزد و هر که مرتکب آنهاست پس وازند ریا
و غفلت نماند و صور ظاهره این بدعات چند چیز است اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شده غیرها و این معنی بالبداهة
از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرت
امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین صنم پرست است حقیقت
صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته نام شخصی بران نهاده با او همان معامله که با اصل باید با آن
نقل کرچوب یا سنگ تراشیده است بعمل آرند و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر
ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت
سجده و طواف کرده صراحةً خود را بسر حد شرک قبیح می رسانند و شده و علم و تعزیه چون سجود و مطاف گردید همه در معنی
بت پرستی است پس طالب حق راستی کامل در ابطال این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ
نماید و بجبر و قهر شکستن آن را هرگز مکروه نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و سبب آن که اهل بدعت و
جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پایمال کردن آن باکی نه کنند چراکه رضای حضرت حق

حق تبارک و تعالی در ازالت این افعال و اهانت فاعلین مصرین برین افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه
از تعالی مشابه همراه رضای اوست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمتر درجهٔ ایمان
است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها را بدو بران و بیتاب شود پس بدون اهانت و تذلیل آنرا ابوده ولی نشان
نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه بسبب شکی پیش آید بدون اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز
صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بصورت نبندد پس از آن حرکت باکی نکند بلکه اقدام بر هدم آن نماید و مانند آنچه
در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل اصنام اهانت
نشکستند پس سبب آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمان فترت در ورطهٔ جهل
و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنهٔ بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت
ملت حضرت خلیل حمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف ایام
تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع جهالت بود و این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت بصورت دوم رسوم شیون
است و آن سینه کوبی و رخساره زنی و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی هست پس این رسوم شیون مطلقاً
حرام است در فوت هیچ کس این افعال روا نیست سوای امر اسم احداد یعنی سوگ نشستن در ایام مذکوره و حقیقت آن
ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنابر اظهار غم و اندوه و احیاناً بعضی جهلا از نفرو و اجبار ترک می نمایند
و قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزین حلال است چنانکه مرد شانه نکند یا جامهٔ سفید و بهتر نپوشد
یا سرمه نکشد یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحبت و خیریت و مزاج نپرسد و علی هذا القیاس امثال کثیره است همچنین زنان ترک
تزین خود کنند معصفر نپوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزین هیچ چیز استعمال ننمایند و حد این حداد هم
مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد مباح است اگر نشود بهتر و اگر شود گناهی نیست و زن را بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق
یا بر شهید در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم مباحی از
مباحات به قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ
گناه نیست مثلاً کسی که معتاد سرمه کشیدن نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که آن معتاد آن بود

ودر همان ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است و همان قصد مذکور گناه است بالجمله از قبحیت نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورت سوم مشتبه الحال و آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن بقصد
احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در ان ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه
سائر عوام زمان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند و بچشم حقارت در روی
نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هرچند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه ارتکاب امری
است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش که ظاهر ممنوع است متبوع خواهد ماند
و پسینیان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثه نعوذ بالله منضم خواهند کرد و عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آزار در امور دینداری لحاظ
کردن بعید از کمال ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت
بامید توبهٔ ایشان کرده شود مضائقه ندارد و صورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
است بشرح و بسط و عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آن را بشنوند و تأسفها نمایند و حسرتها و آهها و گریه و زاری کنند
هرچند در نظر ظاهری خللی در ان ظاهر نمی شود اما فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث صدمه
یا تذکر آن استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تأسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت
یا بخاطر گذشتن آن آنچه طریقهٔ صابران است گو بتکلف بود التزام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع کردن البته خلاف
طریقهٔ صابرین است و این صور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرات امامین رضی الله تعالی
عنهما در دلهای خود می انگارند و این خود مغلطه ظاهر است چرا که تکرار معنا و تذکر آن موجب ناخوشی اهل مصیبت
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست بر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید در ملال و اندوه پیدا
خواهد شد بر همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی
بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سائر شهدای
کربلا و حضار آن عهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام فرحت و خوشی است و الا تحکم باطل خود را محب جناب حضرات

اہل بیت رضی اللہ تعالی عنہم قرار دادہ صریح امور ممنوعہ بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چہ ایشان
بنابر اقامت امور شرعیہ موقوف کردن امور نامشروعہ جانبازیہا کردند پس ہر کہ امور مذکورہ بعمل آوردہ خوشنود کردن
ایشان منظور دارد گویا بمنزلہ یزید مقابل حضرت امام حسین است زیرا کہ سبب مقابلہ با یزید نبود مگر ظہور امور نامشروعہ از وی و چون
این کس ہم ارتکاب نامشروع نمود و مصر بران گردید و آن کار را بہتر و عبادت پنداشت سزاوار دوری از جناب حضرت امام گردید
و در اتباع اعدا و مبغوضان آنجناب داخل گشت + و حق نیست کہ مسلمان را اتباع ظنون فاسدہ خود رسم قابل است حکم شرع
را لازم الاتباع دانستہ ہرگز آنرا نگذارد چہ حضرت شارع بچیزی از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت ندادہ و مطلقاً ازان منع فرمودہ
پس بگمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعہ شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا است کہ از تسویل (یعنی محبت حسین)
نفس صفات قبیحہ کامنہ خود معلوم نمیگردد و صفتی مشتبہ بصفت دیگر میشود مثل بیمار کہ خود را تندرست میپندارد و مدعیان محبت کہ این (یعنی مشتبہ)
کارہا میکنند امارات بسیار مکذب دعوی ایشان موجود است چہ ہر کس میداند کہ از گریہ و زاری و اسراف اموال و طمطراق
محفل آرائی و تعزیہ سازی ہرگز جناب حضرت امام رضی اللہ تعالی عنہ راضی نمی شوند و ہیچ فائدہ بایشان عائد نیست پس فائدہ اموال
آنہا نیست مگر بنابر خواہش نفسانی خود کہ کارہای مذکورہ مرغوب نفس و بازیچہای اوست فی الحقیقت رضای نفس و شیطان
است کہ آن را بہ فریب و تلبیس رضای حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ میگویند و بدعوی دروغ کہ این تمام مصارف و حرکات
از محبت آنحضرت است و افعال شنیعہ ذمیمہ را در نظر جہال و سفہاء مستحسن و نیک می نمایند چہ اگر محبت و رضای حضرت امام
منظور است چرا آن را بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عند اشتباہ نسب ہر جا پیش نمیروند و بہ
بسا سید صحیح النسب کہ از نایافت قوت جان میدہد و ہمین مدعیان لاف زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکہ سگان
خود تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظہور این قسم بی اعتنائی ہا از ایشان در بارہ سادات باز آنہا را محب و مخلص تصور
کردن جہل صرف و حماقت محض است و آثار محبت واقعیہ آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای ہیچ کس نکردن در امر معروف و نہی عن المنکر و بہ مجاہرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اہل بدعت و
از چاپلوسی و تملق آنہا بالکل احتراز کردن و صلاح دانستن از دخل ندادن و اولاد امجاد آنجناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و
ثواب عبادات قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس ہر کہ درین امور قصور ورزیدہ در ملاہی نفس بنام
نہادن حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ کوشش کند و بذل اموال نماید سخت دروغ بیجا و بی محل بر بستہ داد وقاحت

تالی خود بی اندیشه گشته اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من شر المنافقین المضلین الذین
هدایت ثالثه در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عموم الناس انتشار یافته‌اند و آن مشتمل بر یک تمهید
و دو افاده و یک فائده است تمهید رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر دیار هندوستان است والتزام آن در
اذهان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت شاق می افتد جهال اهتمام آن رسوم
مقدم بر واجبات شرعیه و ترک آن را زیاده تر از محرمات شرعیه می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیاست که تمامت
انسان را در ضیق می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز میدارد مثلاً التزام طمطراق شادی ختنه (و مهیا کردن طعام) باین حد می کشد که انسان
نامختون بالغ کلان سال می گردد و بعد آن ختنه‌اش می شود سبب بیحیائی و بی پردگی میگردد و احیاناً این شعار
شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر کرده می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد که انتظار مدت از بعد
بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و تحصیل در آنها هر چند تاخیر را در آن گنجایش نیست لیکن
التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر تساهلها می ورزند
و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت
و کشادگی میکنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و مقروض
میشوند بسا میباشد که انجام و انفصال ترک رسم انسان را در مهلکه می اندازد اسباب معاش خود را برای محافظت رسم
فروخته مفلس میماند محض محتاج نان شبینه گشته گدا گر میشود و گدا گری که ذلت دارین است بر خود گوارا میکنند و این مفسده
نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمداً
ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را
پیش می آید که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی بجد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان
مسکینان از گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت نیست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و در وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا و بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چون مال بدست
می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعجل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می کنند بالجمله بنای التزام رسوم
و اهتمام آن بر غیرت و بنای عزت و نام دار فناست و هر کاریکه بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از ملکوت آوازهٔ نفرین بران کار و فاعلان آن کار می رسد و مشاهدهٔ آن موجب ظلمت و کدورت باطن صافیهٔ اهل ایمان
کامل میگردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه و محاسبهٔ آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا در غیر محل
خرج کرده شامل زمرهٔ اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از حرام مضطر شده آن
رسوم از ایشان خود بخود موقوف می شود پس اگر ابتداءً بمواختیار لا انتهاءً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب صلاح معاش
و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب رضای خدا را لازم که متبری و بیزار ازین رسوم شده
در برهم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیلهٔ خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
که تواند کوشش نماید اگر بنیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و ازین نترسد که سعی من مشکور نخواهد شد یا اتباع
من خویشان و اقربای من نخواهند کرد و در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار با حق
افتد و اندیشهٔ هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود یا شرع مخالفت نداشته باشد
همان وضع را در ازالهٔ این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بطبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی هَدْیُ مُحَمَّدٍ
یعنی بهترین هدایت، آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام و فاتحه
خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ و در دو جنس و قسم طعام
هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل بود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفع بمیت منظور دارد موقوف بر اطعام نگذارد
اگر میسر باشد بهتر است والا صرف ثواب سورهٔ فاتحه و اخلاص بهترین ثوابهاست در تعیین تاریخ و در دو قسم
و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتناء و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میمانند
و یگانه و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا از هم می آیند و انسان را نخواه نخواه انجه
کردن دشواری بود و سرانجام آن ضرر می افتد پس در حق میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت
هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصهٔ کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق
پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده بدل و جان راضی بآن شده تمامی رسوم هنود و سنده و فارس و روم را که خلاف
وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقهٔ صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بران اظهار کنند

درسومیکه در جاهلیت رایج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتفی گشته و در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام تاکیدات منقول است اگر ازان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا لیه کردن جانوران شایع و رواج پذیرد و در ابطال آن سعی بلیغ نماید. **افاده ۱:** از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این مشروع اهل هنود را زیاده تر از محرمات شرعیه می دانند پس در ازالۀ آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش این صورت پدید آید خواه بخواه نکاح ثانی کرده بدهد و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر واری بعد از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالباً بل قطعاً بنابر التزام رسوم هنود است و الا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروائی ندارد و جانب حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود سازد

افاده ۲: از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادها دران گرفتار اند افتخار بمکارم آبا و مناقب اجداد است و اعتماد شفاعت ایشان حتی که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیاً منسیاً ساخته و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظهار بدعات و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه. لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا، وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا الآیه، فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ الآیه، يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ الآیه، تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ، و حدیث إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، و امثال آن بگوش هوش خود گاهی نشنیده و بمجرد اوهام و ظنون خود به مسلمات و شهوات باطله و امثال خود تمسک نموده در ورطۀ هلاکت جان خود را انداخته اند سبحان الله چه سفاهت و چه حماقت که اسباب نجات که بالیقین و بالقطع موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با اسباب وهمیه و ظنیه متمسک شده و حال

سفاہت مآل این جہال بدان می ماند کہ شخصی اموال خطیرہ خود را کہ در قبضۂ خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می
انگاشت در تحصیل حیل اکسیریہ و اعمال دست غیب کہ حصول آن محض موہوم است برباد دہد القصہ اگر این علاقہ
نسبیہ باکابر از امور نافعۂ معاد است پس پر ظاہر است کہ غفلت از ان و عدم اعتنا بآن بہیچ وجہ اخلال در نفع
آن نمیکند چہ علائق نسبیہ از جنس افعال اختیاریہ نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برہم شود پس وقتیکہ شخصی
غافل از علائق نسبیۂ خود در معاد نفعی حاصل خواہد شد البتہ او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبہ سرور و ابتہاج
دو بالا دست خواہد داد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبای خود باوجودیکہ این وارث از ان غافل
بود و اگر این امور معاد کارآمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از ان امر گذرانیدہ باشد پس
البتہ ندامتی و خجالتی بسبب جہل مرکب خود خواہد کشید و بانواع آلام نفسانیہ و تعذیبات روحانیہ گرفتار خواہد
گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیہ و عدم اعتماد بر امثال این امور وہمیہ بہر تقدیر احسن و اصوب است والسلام
علی من اتبع الہدی **فائدہ** باید دانست کہ در جوہر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان
ودیعت می نہند لیکن آن محض استعداد در ہیچ یکی از امور معاشیہ و معادیہ کارآمدنی نیست آری اگر ہمان استعداد
بروی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدین جلوہ گر شود البتہ مظہر امور عظیمہ و مصدر منافع جلیلہ خواہد
شد و این استعدادات مکنونہ را بمثابۂ استعدادات ازلیہ کہ نصیبۂ ہر شخص در ازل الآزال استعدادی از استعدادات
صالحہ یا فاسدہ گردیدہ باید فہمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لہذا مادامیکہ آثار آن استعداد
بمنصۂ ظہور نرسد کارخانۂ مجازات ہیچ اعتداد بآن استعداد نکند آری این قدر یقینی است کہ بسبب مصادفت اسباب ہدایت
و ضلالت آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظہور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچہ ارتباطی خفی
باستعدادات ہم میدارد لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و بآثار پر ظاہر و قلیل
التخلف مثلاً سنان فتح حرب بآلات آن ارتباط ظاہر میدارد و بجوہر حدید ارتباطی خفی لہذا شمشیر پولادی در جنگ ہمان کار
نمیکند کہ شمشیر مصقل از آہن خام

فصل دوم در تہذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو ہدایت است

هدایت اولی

در ذکر اخلاق محمودہ و مذمومہ اجمالاً و آن مشتمل بر سہ تمہید و پنج افادہ است

تمہید — ۱ — از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راہ حق تلوث نفوس بسیمای ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و خشم و غیبت و کینہ و ریا و کذب و طمع و حرص سلف صالح تزکیہ ازین رذائل مقدم تر و اہم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود متقطع و منقمع میکردہ اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلہای ایشان مصفی میگردید لہذا مورد عنایات بیغایات میشدند و ہمین تصفیہ کار رضاء اللہ تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و ہر کہ باوجود طے مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود تا این ہمہ رذائل یا بعض آن در وی البتہ محسوس خواہد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الہی است

تمہید — ۲ — سلف صالح را توفیق ایزدی در تزکیہ نفس از رذائل اخلاق ہمین اعمال صالحہ اسلامیہ و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب معالجات آن از علم طب تحقیق و تنقیح کردہ کتب ساختہ اند لیکن آن بیان باوجود شدت وضوح کفایت نمیکرد و مکلف باب فہم قاصرہ بمطالعہ آن صحف متطاولہ می پندارند کہ این حال رجالی است کہ گذشتہ اند و بحظیرۃ القدس پیوستہ اند و حقیقتے دیگر داشتند کہ باین اعمال کثیرہ و مشاق عسیرہ قیام ورزیدند و خود در اجل بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فہمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن کہ فضائل محضہ اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار است کہ چنانچہ اشغال و مراقبات بنابر وصول بمعرفت الہی می نمایند ہمچنین مراقبہ برای این امور ہم پیش گیرند و بدون آن وصول ایشان بارگاہ قبولیت غیر ممکن انگارند ہر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت راہ قبول نمی رسند بلکہ از باب دیگر آنجا رسیدہ اند کہ پرسش مقبول و نائل آنجا نیست و شیطان و نفس کہ بمنزلہ سگ دربان بارگاہ قبولیت حق اند ایشان را نمیگذارند کہ دران مقام واصل شوند و محفوظ از شرور شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیلہ اعمال صالحہ و تخلی از رذائل مذکورہ و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزلہ چوبدار و نقیب است کہ خود بخود انسان را بمقام مقصود میرساند و احیاناً احتیاج ازان بارگاہ میسر کہ بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق اوراق فائز بقبولیت میسازند و این قسم بندگان ہرگز باید حاجت بترتیب و تلقین ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات اثنا منازل ذاتی بسفر باید بر طریق آن امینت کرده تا شغلی بخواندن قرآن و حدیث
کنند و پارهٔ اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریافت ضروریات
خود پریشان نگردد من بعد بیاد داشتغال در طریقهٔ نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظهٔ ذات حضرت حق
مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظهٔ دیگر منضم سازد و آن ملاحظهٔ تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام
نواهی شرعیه و عزم اجتناب از آن است پس آدم هر جا در خلوت و جلوت و در کوچه و بازار و در تجارت و نفقات و حالت اکل
و شرب و بول و براز و ملاقات دوستان و احباء و مشغولی در وجوه معاش و معاد و الغصه در همه حالات آگاه و مطلع بحیثیت
که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و با اهتمام اوامر شرعیه را بجا آورد کی و بیتی و فرحت و نشاط دائمی علی الدوام
ماند و از جملهٔ اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق
به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن نورزد و هیچ کار را بر آن مقدم نکند و تقدیم از آن
نداند فوت هر کار در جنب ادای صلوة بهر وجه سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر وقتش مینشیند ممکن نیست
که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزارها کارهای دیگر فوت شود محاضره و مکالمهٔ آن محبوب مرغوب تر خواهد
بود و همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قرة عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود بیند اشتغال هیچ کار دنیا و
دین بران مقدم نکند و همچنین ارکان دیگر که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند جهاد را که سنام
الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی ببذل مال و جان کشیدن رنج و تکلیف بخوبی در آن واضح میشود
نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات و عبادات خواهد شد
مثلاً نخواهد خورد مگر باراده قوتی که موجب رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد
که این وقت خفتن باعث رضامندی خدا است و قس علی ذلک بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تجلی بفضائل
مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا بالقضا و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ
استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبهٔ اعلائی هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را پاک کرد
و براه اوامر شرعیه چست و مشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سلف صالح مورد
عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بوده اند که مغز لبابیات و حجابات میشدند

وآنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِن
كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ - از ان خبر رسید به شعر هرچه هست از قامت ناساز و بداندازماست ورنه
تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست فائده وماوراء منهیات الٰهی را دامن وراثت حبیلش آنکه سالک را
لازم است که تشبث بکلام الله شود واگر حفظ کند از همه بهتر واگر نتواند مهارت تام تلاوت قرآن پیدا کند واز ترجمه
موضحه معانی آن آگاه بود بهتر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات
و فاضل‌ترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک و تعالی است و صفتی از صفات
اوست که در لباس این عبارت عربی جلوه‌پیدا شده و هرگاه صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن
نوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد
غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل لوی شود ع حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ

تمهید ۳ - در احوال اتباع مذاهب اربعه که رائج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه
وسلم منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نه‌اند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده و بموجب مقتضیات قسمت و تقدیر
رسیده و بعد ازان که کتب مصنف شده حجیت آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ
یابد اتباع هیچ مجتهد در آن نکند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان را ورزد و تعظیم ایشان
لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و نوعی از فائده مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته‌اند و

مقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان بخوبی میدانند محتاج آگاهی آن نیستند

افاده ۱۰: هر که از امراء و ملوک اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهد او را با وجود اهتمام تمامی
امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده‌تر اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادات
است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین
کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای آن کافی است و فرق در میان آئین پادشاهان و خلفا این است که پادشاهان
اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای و اهتمامی بآخرت نمی‌کنند و خلفای راشدین با وجود کمالات
انتظام دنیا و دین را هرگز از دست نمیدادند و اصلاح دار عقبی را و آن را مقدم و اهم می‌شمردند و سلاطین جاه مراد

خود شوکت و حشمت ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است هر قدر که دینداری صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب آنها در اعدای ایشان زیاده تر می شود

افاده - ۲ - هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلند تر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را به کبریا نماید پس جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصائل و در حدیث شریف است - لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِيْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ اِيْمَانٍ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِيْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ كِبْرٍ دوم افساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین و این مراتب بسیار دارد باعتبار عموم و شمول اکثر و از سنه افساد اهل یکخانه است و افساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و افساد اهل چند اقلیم و همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اعلای آن فسادی است که تا صدها از قرون متطاول باقی است مثل افساد ملحدان یعنی شهادت حضرت عثمان که تمام قرون این امت را آثار آن افساد محیط شده و اول فسادیست که درین امت پیدا گشته و فساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت و گاهی تجسس عیوب و گاهی شورت بد دادن و این امور هم بنسبت اشخاص در حق افساد متبدل میشود مثلا کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبه دارد در قبح کشتن پادشاه عادل ضابطه که موجب بهبود امور خلائق باشد افسادیست که قبح آن بهزار ها مراتب افزون از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسبب او مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است و کشتن عالمی با کمال که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلائق بود و مصداق امام اعظم وقت و بخاری عهد و غزالی زمان گشته باشد قبحی و خامئی دارد که پایان آن نیست و کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس عیوب و هر قدر افساد سخت تر همی ایمان خبیث و سبب فزونی قبح این کار زشت آنست که در افساد اتلاف حقوق ناس و تخم گناهان کثیره که تا مدتها باقی ماند میشود و آن قدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام بد و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از مغفرت و رحمت الهی میگردد و از ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت منشأ ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام نخواهد شد مگر باجتناب از ظلم و در حدیث شریف است - اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰى قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ

افاده - ۳ - مسلمانرا بنابر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر قسمی از نعم غیر متناهیه خصوصاً آن نعم که بمقتضای - إِنَّ لِلّٰهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا - بر سبیل نفحات در بعضی ایام می وزد وبجز او سبحانه تعالی و ماغان که محیط رحمت خاصه الٰهیه گشته اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بیهمتا کما ینبغی بذهن و منقش خاطر کردن ضرورست چه اجمال این اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن باهل کتاب در کتاب مبین وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ غدار ساخته و در ذیل تقبیح حال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام نام بدنام اند نشان وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌۢ بِيَمِيْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۵ که نشانه انتقام شدید است مستغرقست پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدا تعالی بر هر چیز تواناست لیکن این معرفت محیط قوای ادراکی و جاگیر قلبش نمی باشد و دلیلش آنکه هر گاه امر عجیبی می شنود آنرا استبعاد میکند آری بعد مراجعت بعقیده اسلامیه آنچنان انکار نکند که او را از دائره اسلامیه کشیده بهفوات کفر اندازد اما استبعاد شدید از خاطرش نرود هر چند این قدر معرفت قدرت هم ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نهایت بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای ادراکیه و جاگیر قلبش باشد و هر گاه امری گونه نهایت عجیب و اغرب بود شنود که اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود و بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا تلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط قیامت چنین و چنانست و آنها حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق همین قسم معنی الله تعالی میفرماید - إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ إِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا ۵ معنی این است هر آئینه خدا تعالی باز دارد آسمانها و زمین را ازانکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هر آئینه اوست بردبار بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین علم و مغفرت اوست نه لاقدرت و انتقام وی مقتضی این کار از وجهی قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای مومن ذهن نشین کردن همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه ماثوره وارد شده أَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که هر امری گو نهایت دشوار و گران و نادر بوده وقوع آنرا نشنیده
واقع پندارد و این دریافت از دلش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سرزند آری بنا بر تصدیق وقوع آن
تحقیق صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم بوقوع آن نکند و سهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین از عیان
سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

افاده ۴: ادعای محبت و الفت با خدای عز و جل هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب
حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان و اعمال علم و عقائد او و هر باب اجتناب از معاصی و سیئات
برتبه علیا اگر او را مصائب بلیات آنچنان رسد که جانی و مالی و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او و افزاکبیره و به بدن
امراض مبتلا گردد و درین بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز بار از حرف شکایات
خاطر خطور نکند آری التجا و زاری و نیایش بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بخدمت خداوندی بسبب فرط عموم اعتقاد
رحمت و حضرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن ذات
پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه آن را بالکل بقصور حال و نقصان خود که در استعداد ازلی اوست نسبت کند و ما
اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سيئة فمن نفسک وما اصابکم من مصيبة فبما
كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام صبر منتسب رضا
بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسیده موافق استحقاق وی نیست عفو
عفو غفور است که بآن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلی انواع
شکر که در عین ابتلاء بلایا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت
توجه کرم الهی بتصور معنی قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخط او تعالی را ناقدردان پندارد چه او را
هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را قدردانی و ناقدردانی خود خیال کند ٭

افاده ۵: از جمله اخلاق سنده لطف و رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی
الله علیه وسلم الراحمون يرحمهم الرحمن ارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء
و معنی رحمت آن نیست که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع بهتر در حق او نهایت

گو در آزار مکاسد ایشان نقصان ایشان باشد بل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق دریافت برضیات الٰہی در حق عامٔہ ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست و بمقتضای اَلْخَلْقُ عَیَالُ اللّٰہِ خلق را عیال خدای تعالیٰ دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالیٰ پندارد و از جملہ مخلوقات امت محمدیہ را علی صاحبہا الصلوٰۃ بتخلق تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجہ تاش داند که نوکران یک آقا بلکه بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بہر کس پیش آید و اگر مقدور یابد سلوک و خدمت بہر نوع کند و مواسات مالی بہر وضع که باشد اگر مقدور بود عمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ نہ نماید و از دادن چیز ناچیز گو پارچہ خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اہل فضائل و مزایا ضرور است. ہر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دہد و تفصیل اخلاق بتفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند و ہر که از اہل دنیا برابنای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاہری نمی باید بلکه از وی بی پروا مانده التفات بسوی ایش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواہی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود صائح باشد یا فاسق

فائدہ ہرگاه که انسان را تحلی بفضائل و تخلی از رذائل و آراستگی صوم و صلوٰۃ و سائر عبادات حاصل شود می باید که آن را محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل ہرگز ننازد چہ پر ظاہر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضائل و رذائل غافل اند و بسا آگاہ اند که با وجود کمال تمیز در حقائق آن و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد و از حلیه فضائل مطلقاً مبرا و عاطل می باشند پس ہر صباح و مسا بلکه ہر ساعت و ہر لحظه بمضمون اَللّٰہُمَّ مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِّعْمَۃٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِّنْ خَلْقِکَ فَمِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ مقر و معترف باشد و خود را عاجز صرف ناچیز محض انگارد و گاہی از مکر الٰہی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند و جانب رجا را رابح دارد

ہدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلاً

و آن مشتمل بر یک تمہید و یازده افاده است

تمہید از خبث اخلاق ذمیمہ رذائل دہگانہ ہست پس طالب حق را لازم ہست کہ در امر تزکیہ آن رذائل مذکورہ را از سائر اخلاق ذمیمہ تخصیص کند بحیثیکہ ہیچ گاہ ہیچیک ازان در دلش خطور نکند و میلانی بسوی آن در دلش نگذرد و ہر یک را ازان رذائل موجب بغض و غضب و سخط حضرت حق و باعث نہایت دوری از بارگاہ قبول و رضائی او دانستہ از تہ دل دشمن آن شود و مانع عظیم و عائق عمدہ از وصل محبوب خود انگارد و در اہتمام مامورات و منہیات آنقدر تعمیم کند کہ ادنائی مامورات مثل دور کردن خاری از راہ مسلمین و ہمچنین ادنائی منہیات مثل انداختن آب دہن در مسجد از لحاظ اہتمام و منظر اعتبار او ساقط نگردد و از صدور امتثال این امور بی پروائی و بی اعتنائی نورزد زیرا کہ ہمین کمال اعتنا و وفور محبت ہست کہ موجب قبولیت میگردد و کار سہل بہتر از کار مشکل و مقبول تر در آن بارگاہ می افتد در حدیث شریف وارد شدہ کہ شخصی بہمین عمل نیک کہ شاخی خاردار را از راہ مسلمین دور کردہ بود بہشتی شد و اگر احیاناً در اہتمام مامورات یا منہیات سستی و غفلتی مظنون شود نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چرا کہ ہر نفس آرام و راحت خود می خواہد چونکہ تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منہیات خواہد یافت و رہائی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواہی یقیناً متعذر خواہد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیہ در وی خواہد آمد زیرا چہ ہر نفس را صیانت خود از تکلیف و تذلیل منظور ہست چونکہ صیانت خود منحصر در امتثال امر الٰہی دانست البتہ راہ مخالفت آن نخواہد پیمود و نمونہ تعیین سزا اینست کہ بمقابل کسل از نماز کہ از بسیار طعام و شراب پیدا شدہ روزہ دارد و اگر از صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر تعویق رو دادہ خلوتہا ورزد و ترک صحبت آنان و سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرد ٭

و رذائل دہگانہ درین رباعی منظوم ہست رباعی خواہی کہ شود دل تو چون آئینہ ٭ دہ چیز برون کن از درون سینہ حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ٭ کذب و حسد و کبر و ریا و کینہ ٭ و فرق در میان حرص و طمع آنست کہ حرص در اشیائی حاضرہ میباشد و طمع خواہش چیزہائی متغیب متخیل گو بعید الوقوع بود

افادہ ۱۔ علاج حرص آنست کہ حرص طلب خواہش مزید می باشد باوجودیکہ قدر کفایت حاصل ہست پس اگر مقدار زیادتی کہ مطلوب نفس ہست کم از مقدار شی موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر پای قناعت ورزد مثلاً یک انار موجود ہست و نفس بسبب حرص خواہان زیادتی نیم انار ہست یعنی خواہش

یک نیم آثار وارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد همین طور خلاف تو خواهم نمود و همین سوال در لباس و مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف این باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید الغرض نفس یا بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید و یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد

افاده ۲ علاج طمع آن است که هر گاه طمع چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آن چیز یا مثل آن در غایات و منافع نزد وی موجود بود همان را به صرف نماید مثلاً اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع طعام در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود در یکجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس از این رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دستش برود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً لباسی که ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را بر باد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین نسخه امر نامشروع لازم نمی آید و احتراز از نامشروع لازم پس باین طور هرگز صرف نماید مگر شخصی که قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود روا است و نشان علو همت او است

افاده ۳ علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال التزام کند و دوام بر وتیره جوادان مؤثر رفته باشد تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید

فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری موجود بوده بدهد و برای دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بیمایه گردد و رذیله بخل

از دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر اشیای مملوکهٔ خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد دران هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد و باز دران مال مکسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه بدین وضع مقابلهٔ نفس ذلیل و نهار خواهد کرد امید هست که رذیلهٔ بخل بفضل تعالی مندفع خواهد شد ❊

افاده ۴۴ - علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آن را هم بنا بر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه آن را بنا بر محافظت جان یا ادای عبادات و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم در آن وقت خواهش او ندهد هرگاه نفس خواهد که درین وقت طعام خورده آرام باید کرد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش طعام دگرگونگی فرونشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز وغیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق ارادهٔ نفس پرهیز کند و وقت و حالت متبدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید فائده در حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که ❊ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل او هست یعنی میلان خاطر او بسوی زن و در حدیث دیگر هست که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنی را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده رض

وایشان خوشبوی میساختند ونزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که اَیُّمَا رَجُلٍ رَاٰی اِمْرَاَۃً تُعْجِبُہٗ فَلْیَقُمْ اِلٰی اَھْلِہٖ فَاِنَّ مَعَھَا مِثْلَ الَّذِیْ مَعَھَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است انچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّہٖ وَنَھَی النَّفْسَ عَنِ الْھَوٰی یعنی و لیکن هر که بترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود باز دارد نفس را از خواهش و کنهه مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصا وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود و لیکن در عین حالت جماع اداهای و صداهای شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان میفرماید بیت ۔ بی رغبتی شهوت انگیختن ٭ برغبت بود خون خود ریختن ٭

قسم دوم جماعی است که طبیعت انسان بسبب شدت امتلائی اوعیه منی بآن مائل میشود درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع از حلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس نماید و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول و انتقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه میشود تا وقتیکه انفراغ از آن حاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً مکانی باشد که بالکل از بول کردن در انجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری می بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان آن
شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان دو بالا
میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت
آن زن و خصوصیت طریق تحصیل آن زن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از آن زن و کار حرام مطلقاً معرض و مجتنب بود و فقط
اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد و مصدوق حدیث
شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِکَ یَرُدُّ مَا فِیْ نَفْسِہٖ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِیْ مَعَهَا ازان آگاهی
می بخشند زیرا که مقصود از مماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائر امور مثل صورت و
سیرت و ازین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای
حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوی که منطوق
آیه کریمه است در ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**

وَالنَّفْسُ کَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰی ۔۔۔ حُبِّ الرِّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ یَنْفَطِمٖ

تذلکه کلام موجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره
برای تزکیه آن از اتباع حظوظ

افاده ۵ - علاج غیبت آنست که اگر صرف خطرهٔ آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ما سوی الله شده
بهمگی همت خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که
برای نفس خود نهایت خواهان بود و دعا هم بکیفیتی که بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس
درین کار تقاعد ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین دعا تعلل کرده تکاسل
نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوی دعا عفو تقصیر از آن شخص خواهد
و تحلیل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف
عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است
و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن قبیح ازان لهذا در خلوت گوید و او را هم از اظهار آن نفع آید ❋

افاده - ۶ - علاج کذب آنست که اگر کذب بنابر لذت زبانی است نفع ونقصان احدی را دخل دران نباشد پس علاجش سکوت وخاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد واحتراز از نشستن مجالس نه نماید بلکه در مجالس بنشیند وسکوت ورزد که این معنی بنهایت بر نفس گران است واگر کذب بنابر افساد ذات البین وفتنه انگیزی درمیان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که درمیان شما فساد وخرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کنانند وایشان را از خود راضی وخوشنود سازد وهمیشه در صلاح آنها کوشد وهر امریکه موجب مزید التیام وصحبت ایشان بود دران سعی بلیغ کرده باشد واگر زائد از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند واحتراز از اغیار بطور سابق وممانعت از اظهار آن لازم شمرد ودر هر صورت یعنی غیبت وکذب قبل استعفاء از اہل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق که حق ادا علاترین واصل همه حقوق است بجا آوردن بعد استعفا از اہل حقوق بعمل آرد۔

افاده - ۷ - علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر دعائی مزید کمالات محسود ووفور عزت وجاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در آن حسد کرده است کوشش کند وبطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجی نماید و ظاهراهم بقدر وسع خود از دست وزبان بمساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابل ومخالفت نفس از دلش منتفی ومنعدم گردد وهیچ گاه نباید وآن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثرے از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بے لیاقتی محسود در کمالیکه بسبب حسد گفته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود راهم بران آگاه کند وهر که را به بے لیاقتی او مخاطب ساخته بود وآن راهم بر خطا وغلطی خود آگاه ساخته معترف به قصور خود شود وهر لیاقتی که معلوم وے بود آن را بکمال خوبی وتقریر کرد دلنشین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت ومحل اعتماد نیست پس آن شخص راهم آگاه کند ومستعفی قصور خود شود وآن آقا راهم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد وفائده اعلام آن شخص آنست که وی هم برخلل کار خود آگاه بود وتدارک نماید ودر اظهار لیاقت خلاف نمائی نه کند بلکه اگر واقعی است اظهار نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند۔

افاده - ۸ - علاج تکبر آن است که اگر تکبر بنسبت شخصی رو داده تذللی بیش از حد بنسبت آن شخص

بجا آرد و گو از غایت تذلل خود بنهایت تعظیم آن شخص حرکات و نقل مجلس برای مردم و مضحکهٔ جهانیان وی گردد اگر
طالب رضای حق است خود را در سلک طالبان خدا منسلک کرده به هیچ چیز ازان باکی نه کنند اما منهی هیچ مردم
با عز و وقار مے باشند چونکه خود را در زمرهٔ آزادان داخل میکنند صلاح در قبول زی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل و
مروت است باک نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند امیر زاده معززی باشد که صحبت مخنثان او را صید کرده
بچه گوهای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آن را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان
اطوار خرامان و شادان میگردد اگر طالب خدائی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو مخالف
عقول ناقصه غافلان مرضیات الٰہی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید و مراد از تذلل این تذلل جعلی کذائی مطلق
نیست که سر خم کردن یا زمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علیحده است مثلاً شخصیکه
در زی مشائخ بود و از تکبر نسبت شخصی از مشائخ به همسر پس بیاید که با او معامله کند که در اذهان مردم متیقن گردد
که این شخص ازان شخص مستفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده و نقصان خود را به نسبت وی تکمیل نموده ٭

افاده ۹ - علاج ریا بطریق تفصیل آنکه ریائی در نماز طاری گردد پس آن خیال را بقدر مقدور خود دفع کند و اگر با وجود
کوشش دفع نشد پس لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ
کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود در دو رکعت و اگر چهارگانی بود چهار چهار رکعت
بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگذارد و اگر دران وقت هم خلل شود هر نمازیکه دران خلل شده آن را از
شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد تا ادای آن هرگز نفس را
رهائی ندهد همچنین اگر در لله دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که احب مال ترا ده چندان خرج خواهم کرد و لله خواهم
داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرکشی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن
انشاء الله تعالیٰ سزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز سزای معادل سرکشی باو رساند و در ادای فرائض ریا نیست
مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا
چنان که مذکور شد بعمل آرد

افاده ۱۰ - علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقهٔ اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش

اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهرا بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر تنخی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردید
علاجش استعفا و اعتراف بتقصور سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقه مشروح گردیده +

افاده - ۱۱ - چون بطور یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهد کرد امید واثق است
که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن بمجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نکند بلکه امتحان آن کند و طریق
امتحانش بخوبی فهمید خود را بان ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیری را باجلال شوکت و حشمت و طمطراق
بسیار دیده و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا
گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم چشم او بهمان اشغال و اعمال مشغول شود در اندک زمانی او را نوا لمه بتما
حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محنت کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت
عیره مشار الیه و ممتاز گشته و روبروی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان دانایان انکار دو خانقاه
نشینان و مرشدش که مسکن خانقاه است چالاکیش دران کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم
مشایخ عظام گردیده با وجود آن او را ابشاشتی و فرحتی نظر بالتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی برخی در دلش
نگذرد آن وقت البته اندر دنش داند رذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترف جدا است

فصل سوم در ذکر مخلات عبادات و آن مشتمل بر دو هدایت است هدایت اولی

در ذکر مخلات عبادات اجمالا - و آن مشتمل بر دو افاده است

افاده - ۱ - از عمده مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم
نام خدا می باشد اما بحدیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت
و تعظیم را غایاتی و اغراضی مے بود بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می شود
مثلا شخصی بمواظبت ذکر نام خدا با قیود و شرط و اهتمام تمام مینماید باین غرض که ببرکت این نام پاک
نوکری چند روپیه بدست آید یا بیش سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت
بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت

وتعظیم نام پاک او سبحانه در دلش بیش از حیطهٔ بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب
الارباب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
والسلام لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیزیست
فانی قلیل و ذلیل هر که نام خدا را واسطهٔ تحصیل آن ساخت قدر و مرتبهٔ این نام بلند نشناخت و بسا می باشد که
همین حقیقت دنیا بلباس دینداری بر می آید و خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گری می شود مثلاً مواظبت اذکار الهی
باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیلهٔ آن بادشاه و امراء و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و نام
و نشان من و صیت کمالات من تا ازمنهٔ متطاوله باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور دراز آوازهٔ ولایت من منتشر و
فاش گردد و فی الحقیقت اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ
و حالش همین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز عرض و حساب پیش خواهند آورد
و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضاجوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السر و العلن که
آگاه بر مافی الضمیر است هر یک را بر نیت آنها که شهره و آوازهٔ خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم با دخال دوزخ
خواهد فرمود از این بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که
این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که
ذاکرین در آن مختلف می باشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نار بیان شده پس شرحش آنست که ادای
افعالیکه از آن رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم از آن می توان گردید دو وجه می باشد اول آنکه
ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض لله بجا آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر
رضای خدا از آن کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه الهی است و قابل دخول نار و بیان حال همین
اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورده موافق نیت قلبیه خود اظهار
طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود
و نیز باید دانست که همین اشغال اعمال دنیا است که به نیات صحیحه عبادات عمده می گردد مثلاً خواب که سر غفلت
و حجاب می نماید باراده صحیحه و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا می شود مخلص فی العبادت هر گاه سر به خوابی

موجب کلال حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بیچاره مشتاق آن
لذت و کیفیات گردیده و بار دیگر حصول آنرا منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده و نیت رغبت در خواب و بهتر از نماز خواندن
صدها مرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب ورا با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری
از رضامندی حق است و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بر آن نائم صدها رحمت الٰهی و رضامندی و خوشنودی
حق فائض میگردد و شَتَّانَ بَیْنَ الْمَرْتَبَتَیْنِ و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید
کرد هرچند اغراض اخروی همه بهتر است لیکن درمیان همه تفاوت مراتب و منازل بیشمار است از تفاوت مراتب منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص شوارب
و استنجاء و استحداد و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علی نبینا و علیه
بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوٰة
صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوٰة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق و امثالهما بسبب تفاوت
عزائم و ارادت متبدل شد پس بهترین نیات اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی رضاجوئی وی است بجانبش
جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود ندانند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت
دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام پاک دریافت همین انعام را شرح و بسط تمام که صرف
بقوت و توفیق او است فهمیده و در دل خود جا داده از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط
آن این است که مبادی و اسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خدا است تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک را
دخل در ذکر است همه از انعام عام او است من بعد توفیق که انعام خاص خاصان است هم از وست پس شخص
است که همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزارها افکار دنیوی و اذکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همین کس اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بجناب تعالی نماید ثقلی در زبان و وهمی در دلش پدید می آید که هرگز
بذکر و فکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را بهترین انعامات دانسته
از طلب جزای و ثواب دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است ✦

افاده ✦ ۲ ✦ از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و عبادات شرعیه است فاصل بنیادش همین است

که راه رضاجوئی حق از دست شان گم میشود و صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال
خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود
هرچه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضائی اوست همانرا وسیله اش میسازند حقیقت اینست که خود را از راه
رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر اخته بیدا و بزبان حال خود علی الدوام سازند و کلام ازلی حضرت
حق را که خطاب باکمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود
شنیده اید کُلُّكُمْ ضَالٌّ اِلَّا مَنْ هَدَيْتُهٗ طریق رضائی او را منحصر در اعلام و آگاهی او دانند و شرع شریف را که حبل
متین و عروه وثقی است فائده خود نگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود ندانند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق
عادت و ظهور انوار تجلیات و مصاحبت ارواح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد +

فائده - علامت تحقیق این نوع در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در ادائی اوراد و اشغال مشائخ می نمایند
عشر عشیر آن در اهتمام ادائی صلوة مفروضه نمی کنند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود بمقتضای
وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ آنها را از راه حق دورتر می برد نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت
می دهند و این قدر وقت را که در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من
ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنکه خارج از دائره اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست +

هدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلاً و طرق معالجات آن

وآن مشتمل بر سه افاده است

افاده - ۱ - مخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس باینطور که کسالت میکند و آرام خود میخواهد و عجلت در
ادائی ارکان مینماید تا جلدتر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع
و سجود و قعود بطور مسنون نمیگذارد و ملکه مثل متنعمین و مغلوبین کسالتی و استرخائی در اعضائی او راه می یابد و جوارح خود را
باکیف اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوة بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد میدارد و همچنین مثل محمومین
پراگندگی حواس باطنه و خفقت و هم و خیال مستمر حال او گشته خللی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی
نماز می اندازد و اما شیطان پس وسوسه می اندازد و قبح وساوس و سبکی شان صلوة و قلت مبالات بآن و چندان

کار آمدنی نه نشستن آن این وسوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد
داو نادوسوسه اش آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود یا در متشابهات قرآن مجید خطا در می اندازد که آنرا در خیال دارد
بنابر صیانت از غلطی باوجودیکه همان نمازخوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که در بقای حضور هم تخللی
در رکعات نمیشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مکر شیطان است و غرضش از دو می رکعات و تسبیحات
و متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی و قلم خبراً تا که بمقصود اصلی رساند و
مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر بفضله تعالی آن مقصودش سرانجام نشد پس نماز چاره ی بمقتضای
اذا فاتك اللحم فاشرب المرق آهسته آهسته بخیال گاؤخری رساند تا که این صورت تحقق گردد که ع * بر زبان
تسبیح و در دل گاؤ خر * گاؤخر تمثیل است هرچه سوای حضور حق است گاؤ باشد یا خر فیل باشد یا شتر و طالبعلمان
ندانند که تأمل اندر صیغ و ترکیب از آن قبیل نیست هیهات هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاؤخر مخل صلوة است
و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات انگارند
که توجه هم و نماز برزنخیت شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است نی نی این
توجه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی باشد و نباید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در
نماز قبیح است بلکه توجیه همت و قصد آن کار رد طویت و استخراج این مدعا در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح
کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب و فرع نیتهای آن می
نوازند پس حق ایشان کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان حیات دمیست که ثمره اش بنظر رسیده آری
ادعیه حاجات گو حاجات قلیله معاشیه باشند که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی
با کمال در عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات با نفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه
نقصان نماز است و آنچه از عمر منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمود پس باین قصه مغرور نباید شد و
نماز خود را تباه نباید کرد بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر * خضر علیه السلام را
شکستن کشتی و کشتن کودک بگناه ثواب عظیم بود و دیگر انرا گناه نیز جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز

مخل نمی شد بلکه آنهم منجمله مکملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف
کسی که خود متوجه تدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود بر هر که آن مقام منکشف میشود میداند که آن بمقتضای ظلمات

بعضها فوق بعض از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و امثال آن

از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن
با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان میچسپد بخلاف خیال گاو و خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود و نه تعظیم بلکه مهان
و محقر می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است آنسان را باید که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و پس پا نگردد و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیکه فهم هر کس و ناکس تا آن برسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام عاکند
هر چند هر خیر منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط بفضل
الهی است و پس از همین قبیل است دفع این وساوس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی آشنا ترین کار
است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوای وسوسه
مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت و تنهائی بعدد
جدا اینکه وسوسه گذرنده شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
نمانده بعض بحضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بآلودگی خیالات گشته پس بمقابل هر رکعات
که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرره نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب
بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نا مشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است
البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کار حق بیاید شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس
مکافات آن بترفیه آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب
تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان بروی
کار آرند تنبیه آن شب بیداری همه شب با آن روزه پیوسته است میباید و شیطان چون لنا فی خود مایوس میشود
نفس را شریک غم دمی سازد و تا مدعای او بر آید و تنبیه تا دیب نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه

نفس منقاد حکم الٰہی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی در انسان نمی ماند +

افاده + ۲ + اگر در ادای زکوٰة نفس تعلل ورزد و آنرا گران فهمد بحکم حق تعالی راضی و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوٰة مال خود حسبةً لله صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و او را به فهماند که هر قدر تعلل خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد

افاده + ۳ + حج و جهاد وقتیکه فرض گردد و در ادای آن نفس را حیله ها و چالاکها بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعد می ورزد همان چیز را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گذارد که حج و جهاد را بجستی و چالاکی عازم شود پس نزی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد و هر چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن ذوقی و برکتی که در صورت اطمینان حاصل میشود اصلا در صورت منازعت پدید نمیگردد چونکه نفس رام شد و در عبادت به نشاط قدم نهد موجب برکات و رونق عبادات میگردد و اگر با وجود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی ادای حق آن نکند و محافظت خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیس کافر بخفیه و بخلوت همان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشته بجا آرد و نفس را به فهماند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور ترا در مهلکها خواهم افگند تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد درین زمانه از اهم مهمات است +

فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است

تمهید اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوب از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیرش از رذائل عین اتصاف او است بفضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس مامور از طرف حضرت حق نیست و نه با وجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور بها یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه باید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس به ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است زیرا که بدین ریاضات نفس کشته نمی شود بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند بسا که نفس را چستی و چالاکی باشد و اگر در وی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد بوجوه کثیره تازه خواهد گردید +

افاده ۱۰+ بهترین طریقه اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این کار از بخوبی فهمیده چونکه فائده و غرض از ان
بسیار خواهد بود نیست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز
که عمده ترین آنها است بادراک آوردن خیلے دشوار است لیکن بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ
شمه از عظمت نماز تحریر کرده میشود پس بعد از نوع از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولاً تمثیلی باید شنید بادشاهی
است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بے نهایت و بسیار کارخانهای وی در مقامات مختلفه و اماکن
متباینه قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و تعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مدخلت است مثلاً
مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و زرگاوان و حوائج بیشمار استفاده مسخر و ذلول و علی
هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او امیری تعین و جاے مقرر و هر یک بسبب آن
کار علاقه و تعلقی میدارد بجناب بادشاه و هر یافت آن علاقه در خود می بالد و بر سعی و کار خود می نازد چونکه میداند که
بادشاه غنی بی پروا محتاج بهیچکس نیست هر علاقه که مرا با وی هست از عنایات اوست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن
اهالی این تمام کارخانجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب و علو بعض آنها با علای مدارج کار نیست معین که از ان
تجاوز و تبدل ممکن نیست بنابر اجرت و جاه ایشان از زیادت و نقصان تفاوت نه پس بعد چلیه خاص که بمقام نیابت
و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده بار حضوری با اوقات
معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده و احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام
کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربار داری معین است و بحضوری بار حسب تعین وقت وی معین
شده است ارباب تمام کارخانجات نگران حال مشتاق مقام وی میباشند در هر بار احتمال ظهور چیزی مهیج مرتبه
رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص حاصل است از طرف بادشاه برای سائر ارباب کارخانجات
هویدا و منکشف میگردد و همین سبب آن خلیفه خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد همین منوال
مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الٰهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین با مناصب عمده
و کارهای بزرگ مقرر است اما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی و منصبی

که حضرت جبرئیل رہست ایشان را نه از ان نزول هست نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج بمعراج گواه است بیت - اگر یک سر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم حضرت آدم صفی الله
را الله تعالی بنابر خلافت پیدا فرموده و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و
عروج برای حقیقت انسانی مقرر فرموده اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت تا در سایر افراد این حقیقت
سریکه وی حامل اوست سریان کند و لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر هر امری از امور مملکت که منقسم بر همه
خدام سلطنت هست میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل گس رانی و نعال برداری
و امثال آن از ین چیله خاص هم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد و همچنین کاریکه به نقیبان و چوبداران تعلق میدارد
مثل پیغام رسانیدن کسی یا احضار آن عند الطلب از ان چیله خاص هم امثال این امور عند الحاجت بظهور
میرسد و همچنین کاریکه متعلق به منشیان و متصدیان هست از فرامین نویسی و تحریر حساب و ضبط جمع و خرج از ان
چیله هم عند الحاجت طلب میکنند و کارهای عمده را مثل ایلچی گری و نظامت ممالک و ریاست جنود و عساکر
و امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد همچنین اکمل افراد انسانی مصدر خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد مثلا
در جهاد و اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق دارد از ان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه
خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد از ان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه همچنین
تعلق دارد ازو رو می نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد ازو دست و
درست می آید و در اقامت سلطنت عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت
و مراتب اولوالعزم و خاتمیت خدمتیکه تعلق بملاء اعلی میدارد ازو صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات لقصه
حضرت حق جل و علی بنابر دربار داری خلیفه خود او را تقاضای معین سلطنت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را
مستور ساخت و اظهار آثار موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسل و انزال کتب
و انواع هدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامل در اهل امداد فرمود
پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری این اشرف مخلوقات هست و لهذا بر خیر امت فرض شده اوقات
دربار داری هست و شعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آن را جلوه گر نماید و هر که خواهد آن را برباد دهد

قد افلح من زکّٰها وقد خاب من دسّٰها اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهد است
مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گو افراد وی متفاوت و متناقص باشند بلکه تنزل
کرده باسفل سافلین رسند فی التحقیق بسبب نزول ایشان باسفل سافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا باکبر
بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبهٔ ملازمان حضور بادشاهی میباشد ع هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا۔ پس
مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همیں طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر
اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید بدربار داری پنج وقت اذن مطلق داده
محتاج باستیذان نه گذاشته و از منت برداری حاجبیان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده
پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطه عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل
و سفاهت است همیں قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال آداب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه
حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت دربار حضوری پندارد و تلاوت
و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت
ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات
در دل خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می استد و از ماسوای او اعراض کرده و هیبت
و سلطنت او در نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات باو می ورزد پس لابد به مجرد دیدن که آن بادشاه عالی
جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات او می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید بدیده
قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از آن چیله منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق
او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از پیش متوجه می یابد برای بجا آوردن
تخت بوسی یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمه استیذان مناجات و توطیه عرض حاجات میباشد بخم می ورزد پس بسبب
صدور این تعظیم عنایات بی غایات بادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات
باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای او است
کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای او است بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت وقت

نہایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن پادشاہ عالی جاہ و شدت ظہور ہیبت سلطنت و نہایت وضوح سطوت مملکت ہست بہ مظنہ سہو سی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لہذا او را امر می فرماید کہ لمحہ از مقام مناجات جدا شدہ خیال و عقل خود را درست نمودہ باز در محل قرب داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست دہد و وقتیکہ امثال این حالات قرب و مقامات اتصال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار در رود میکنند قانون حسن معاملت و قدر دانی و وفور قبولیت چنان مقتضامی فرماید کہ آن عبد را بران اعزاز و اکرام بہ نشستن ماذون کنند لیکن از بسکہ نشستن در دربار بادشاہی کمال سوء ادب ہست لہذا حکمت سلطنت چنان مقتضا می کند کہ آن عبد را بنحو نشستیکہ مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی پایہ خود و ر زمی کنند تا بتقریب ادای خدمت چیزی نشیند ہمچنین وقتیکہ مومن پاک مبرا از اشراک صحیح العقیدہ خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی بفضائل جان خود را از الواث بہیمیہ خباثث معنویہ صاف نمودہ و تن خود را از انجاس حقیقیہ و احداث حکمیہ پاک کردہ و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ما سوی اللہ مصفا ساختہ و دل خود را از علائق غیر اللہ معرا کردہ بقلب و قالب خود متوجہ الی اللہ گشتہ بکمال محبت و وفور رغبت بمضمون اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ را در سویدای قلب خود راسخ نمودہ و عقد تحریمہ می نماید بمجرد این عقد رحمت الہیہ بجوش می آید و عنایت خاصہ بسوی او متوجہ میگردد کہ اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی ہست باین معاملہ و ہر قدر کہ اقوال تعظیمیہ از تلاوت قرآن و اذکار و ادعیہ از وی بظہور میرسد ہمانقدر عنایت رحمانی و فیض ربانی در حق او مبذول میگردد تا اینکہ رکوع کہ توطیہ عنایت تعظیم و تمہید نہایت قرب کہ عبارت از سجود ہست بجای آرد و وقتیکہ بعقل خالص خود ملاحظہ می نماید کہ بمثل این مقام رفیع کہ عبارت از سجود ہست مرا ماذون مطلق فرمودہ و ہیچ مانع و عائق نگذاشتہ اند در ادای شکر این نعمت کبری و موہبت عظمی کہ ہست ایستادہ و مدح و ثنا یکہ شایان او ست بجا آوردہ جبین خود را بر خاک عجز میسائید و در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکہ سجود مقام نہایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و ظہور اسرار و تجلیات جلال ہست لہذا مظنہ سہو مضامین بعضی حاجات گردیدہ بنا بر علیہ چنان مامور شد خود را ازان مقام رفیع فرا تر آوردہ باز بہمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض الحاجات عود کنند و چون آن مومن پاک باین حالات

هر چه بار بار متلبس میشود کار ذوق ناسی تکرار ورود کثرت متحقق میگردد قابلیت پروانگی نشستن پیدا میکند زیراکه تکرار دلالت
بر شدت انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از ان یکبار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً از ان صادر شده باشد
لیکن بنا بر محافظت قوانین عظمت نحو صلوٰة را خالی از عبادات نگذاشته تربیت شهود که مشتمل بر نهایات اقوال تعظیمیه است امر فرمود
و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوتی جدیده لازمه تکمیل است پس لا بد رکوع را
از سجود بفصل اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن بر اسلوب علیحده نصیب مصلی گردد و همچنین در جلسه بین السجدتین سری است
پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی ذی القدر بمقامی فسیح و پایه بلند دفعةً فائز میگردد مثلا دست او به پایه تخت
شاهی رسید یا بدستار سربسته بهره ور گردد پس البته اقران و امثال او در ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون
این امر به تکرار متحقق می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب قرب که سجود
بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالیان بلکه در قلب نفس
این مصلی هم هست پس بنا بر ازاله این ظن در هر رکعت این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است
اشاره اجمالیه بسوی اسرار ارکان صلوٰة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده شد
چونکه بر این معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات
صادقه خواهد شد و از ینجاپی باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ جَیْشِیْ وَاَنَا فِی الصَّلٰوۃِ در دربار خود تدبیر عساکر
مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین باشد میفرمود لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داد
در هیچ عهد معلوم نیست القصه تحقیق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مختفی در زمین ساخته شده همینکه
مستحکم بکلمه شهادت شد و بجود وجودش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت وجودش و
قبولیت و از ملاء اعلی سر زده مسامع اهل عوالم را زینت بخشید بمجرد صدور کلمه شهادت امور بجاآوری در باره کاشت
محکم گشته بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و تعلیم آداب قولیه و فعلیه در عرض شش ماهه هجریه قصریه مفروض و مقرر
گشت ۔ افاده ۲۰ ۔ چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ قِیَامًا عماد زندگانی این جهانی است
کلیه امور بهیمیت و بساهت کل انسان وقتیکه مسلمان شد بیک وقت لازم نشود بلکه از سابق مالدار بود بنابر علیه زکوٰة را
ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نخوت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مسلمان نوعی

از حضوری علی الدوام بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد و دانست که بارکان اسلام ماموریم و اهتمام ارکان خمسه
که از ان جمله زکوة است در دلش قرار یافت همانوقت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل این زکوة است
وکدام نیست و هر چه از قبیل اول است مقدار شرعی چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است از کدام
وقت شروع پس این اهتمام او را میکند و دیگر خاطرش گو در عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن اوقاتش نوعی از حضوری
حق نصیب او خواهد بود و خوبی معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم برمن لازم
است و نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا آوازه وصیت خود یا جود و کرم در جنب نیت ادای
امر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق از من وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که بمن
در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل القدر خود برمن
مقرر فرموده و بنا بر علیه اخذ زکوة صاحبه حق امام و خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانچه قرآن و حدیث
بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال شبابه کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا بامر اکید
و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما
بدست عنایت خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن
از ایشان در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال عزت و تخصیص
که در بارگاه بادشاه است نمی باشند و آن شخص مدام در مزید ترقی میماند و غفلت او در عین اشتغال باموال رو نمی دهد
فائده چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذور و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه د[illegible]
سائر اهل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد
ایشان ذوی الحاجات و نعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج
آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم که علاقه اخوت و بنوت با آن جناب
میداشتند تحریم فرموده و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات معین نموده پس کسانی را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده اند
نعمت افتخاری حاصل شده که شکر آن هیچ زبان دانی نمی تواند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت صدها انواع عبادات و هزارها
اقسام طاعات بجا آرند شایان می سزد و سبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب عصیان بکدام پایه میرسد

افاده ۳ - در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه والتفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم الٰهی وتعظیم امر وی تعالی می ماند وانتظاری میکشد واستعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین وچنان یعنی روزه نماز تراویح وقرآن را خواهم نمود ودرین انتظار واستعداد وخلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند وحسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود وبجهت این انتظار تمام سال مشابهتی بزکوة وارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هرچند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق تم است که برین امت مرحومه فائض است نظر بضعف بدنی وکمی عمر وقلت همت وتوفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف ولیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف وشب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از ان شود ودر هر سال یکبار ملکه کوبی قوی بر نفس میکند که اثر آن تمام سال میماند وشهوت وغضب وحرص او را اصلاحی پدید می آید گو هر انسان را بر آن آگاهی نشود ❊

افاده ۴ - الحج پس بمنزلۀ آنست که بادشاهی مقامی معین کند وآنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد وهر کرا در آن مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد ودر اقران او معظم ومعزز کند حتی که اگر کسی بدون طلب هم دران مکان داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم در اقران خود حاصل شود واو را خالی محض از اعزاز وعنایات ندارد والقصه آن مکان را خوان یغما کرده باشد پس هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز ومنعم سازد وهر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال وبوجه من الوجوه معزز ومنعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه واطراف او را که مسمی بحرم است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است ومثل خوان یغما برای هر کس وناکس مبذول ساخته پس هر که بنا بر طلب آنجا حاضر شود وآن بنی آدم اند پس بانواع نعم آلهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند وهر که بدون طلب درین مقام متحقق گردد مثل حیوانات ونباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن پاک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز واکرام تصور کرده عظمت حج در دل خود راسخ گرداند ❊

افاده ۵ - باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام میرسد مشابه باران که منفعتش نبات و حیوان و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مؤمنین مطیعین و کفار متمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه چنانکه تجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخا و جود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه مثل نزول باران بروقت و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایات آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و کمال بیش از پیش متحقق میگردد همچنین شمول آن بلکه صد چند از آن بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین مؤمنین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار بظهور میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که سنه یکهزار و دو صد و سی و سوم است که اکثر درین ایام دار الحرب گردیده بحال آن ولایت که پیشتر ازین دو چهار سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مؤمنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان نامدار مستغنی از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب عالیه بریاضات یسیره است و اما بنسبت علما پس انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین دین و فوز علمای دین بمراتب احتساب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بمنصب امامت با طنطنه یعنی بعزت و عظمت ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول غلبت انبیای کرام بسبب اشاعت عقاید حقه و احکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس فور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف اجر جماعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما بنسبت عوام مؤمنین پس حدوث نیت صحیحه در اسلامات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و الطاف جوانمردان و نقبا و دور رسوم شرکیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کرمای سخاوت شعار و انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان

بسبب متبع بودن قوانین شرعیه ست اما بنسبت فساق و فجار پس حصول قرب یعنی حدوث کراهت در قلوب
ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام
بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف
لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات ست اما بنسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت
اهل ایمان و ذلت اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات
سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیاء عظام و علمای کرام انعکاس انوار و نفوذ مواعظ این
بزرگواران در قلوب ایشان ست اما بنسبت کفار اهل ذمه پس فراغت معیشت بسبب نزول برکات سماویه و نفاق مکاسب بسبب عدالت سلاطین
و طمینان از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث رغبت بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و نصرت سموم ایشان
بسبب ملاحظه انتظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع ست و اما بنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه
در جهاد از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه اکثر در محاربات مقتولین اقل قلیل بنسبت
فارین میباشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان مقتول شدند باعث تخفیف عذاب و
تقلیل عقاب ست چه اگر مقتول نمی شدند لیتبه برکفر خود تا مدتی باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزاید میشد و هر قدر که
کفر متزاید میشود باز در آن عقاب متضاعف میگردد اما در حق ذراری ایشان از نساء و صبیان پس ازینکه ایمان ایشان
از سبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست می آید لیتبه حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون بلکه متیقن
این ست پاره از ذکر منافع جهاد اما تفصیل آن پس احاطه اش درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان
و امر باقامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع مشابه انزال غیث و اجرای انهار ست در کارخانه
تکوین اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند
و راه مخالفت خیرات و مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره خبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد چنانچه باران ست
که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی ست با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول از ان تلف میشوند

خاتمه در فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده + ۱ + باید دانست که استماع غنا بی مزامیر و اختلاط امارد و بدون شهوت اگرچه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن اشتغال این امور در حق سالکین راه حق خصوصا در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم
نباید فهمید بیانش آنکه اشتغال این امور سم در حق مبتدیان است و هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان
پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند برآنکه سالکین راه حق را ایفای حقوق نفس
ضرورت است و اتباع حظوظ آن مضر لا سیما حظوظی که لذات آن در دل نفس راسخ گردد و حلاوت آن
سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن تمام سرگردان گردد و ظاهر است که اشتغال این امور از قبیل حقوق
نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پیدا نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین
گاهی بسبب ترک آن اختلال حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت
و همچنین گاهی بسبب ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمی گردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه اشتغال
این امور را هیچ از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس اشتغال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان
حظوظ که طالب را اجتناب از آن اوکد است چه صوت خوش و صوت دلکش از همان قبیل است که لذت آن
در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور والاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را در طلب آن هیجانی و سرگردانی
فرا میگیرد و علاوه برین آنکه اشتغال این امور از جنس مباحاتی است که من وجه اتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات
بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان میبرد و مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع
مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران
پوشیده نیست و اجتناب از اشتغال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره صحاح ثابت
و کسی که بتقوی و صلاح خود معتمد شده قدم بر اشتغال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام اِنَّ الشَّیطَانَ
یَجرِی مِنَ الاِنسَانِ مَجرَی الدَّمِ در ازاله اشتغال این ظنون شافی و کافی است اما در حق منتهیان پس اعتیاد استماع
غنا منجر بمضرتی دیگر میسازد و تعلق قلب با آن بمضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمات است

بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود یافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکهٔ شجاعت
امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باہم متجانس و متماثل میباشند مثلاً ضرب و قتل از عروض غضب هم
سر میزند و از ملکهٔ شجاعت هم صادر میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال ازان
بی انتظام و ثانی از ملکات راسخه است صدور افعال ازان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است
و ثانی از ملکات محموده پس طریان غضب و صدور آثار آن اگرچه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه بسبب آن
لیکن غلبهٔ آن کیفیت و تسلط آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هرچه غضب او تقاضا کند بعمل آرد
خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه بلکه شجاعت ابی رونق می سازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین
میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه ذهن نشین شده پس در اصل مقصود کمال تعمق باید
نمود و نظر غائر بکار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب سماع صوت خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه
فی نفسه از امور قدسیه الٰهیه نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سائر حیوانات
وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و طاعات و آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک گونه تائید سالک راه
حق را در بادی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض معدود میگردد و مادر جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمثابه هیجان کیفیت
غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه فتیله آتشی از زیر پارهٔ زر یا سیم می افروزند و بسبب تیزی آتش و آن
پاره تغلغل حادث میشود حتی که مثل آب شده کفهائی او هویدا میگردد و خلاصهٔ او در ته می نشیند پس امر مرغوب
فی التحقیق همان است که در ته نشسته است و این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ همچنین بسبب سماع غنا هیجانی که بر روی کار می آید
تمام باطن مستمع را می انگیزد و او را از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه رهانیده بانوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است
و احکام و آثار حب ایمانی در ته او مختفی گشته و این هیجان اصلا و رأساً معتد به و کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای
نظارهٔ تماشائیان ملکوت بروی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتنا و باسباب تحصیل آن ذوق مقامات حب ایمانی می
چه کار صاحب ایمانی سراسر اطمینان است و تسکین و تمکین و وقار و کار ارباب وجد سراسر اضطراب و هیجان
تعلق قلب باو. دیگر بیانش آنکه اگرچه میل بحظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن سنخ حب که

در سویدای قلب به نسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب با رواج این قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد
چنانچه بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره از اکابر سالکان راه حق مثل انبیاء و صحابه چیزی از
امثال این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بزرگان که اهل فطانت هویدا میگردد نوعی اجتناب و
استشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر مهره اهل حدیث پوشیده نیست و اما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال
این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور بیچ مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست با وجود بالکلیه
بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار آنها در طوایف انام اجتناب ازان از جمهور انام دشوار متصور و پس اگر
نهی صریح از امثال این امور در شرع وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیت شرعیه بجمهور اقوام
برین امور لازم می آمد و گشته امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشد بنا علیه بر استشعاری بکراهیت امثال آن
اکتفا کرده شد پس طالب حق را باید که با امثال این امور اعتنا و فور نورزد و آثار [illegible] سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب امثال آن
سرگردان نگردد و التفات صمیم قلب بسوی آن نماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این امور پیش آیند مجانبت
بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا نشود غلو فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر برخلاف خود
بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضا جوئی حضرت حق چست بسته باشند اظهار کراهیت این امور نمایند آن ارشاد کنند
حسن و اولی تر است اما آنانکه امثال این امور از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل نمایند
ایشان بلاشبه اهل بدعت اند

افاده ۲۰ : آنچه درین کتاب از تحلیه و تخلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب الیمین است
بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه بدست آورده و امید
اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه اجتناب نورزد مثلا در فراهم
کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و منال سعی حتی المقدور بکار برد اگرچه در ادای نفقات
واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل نه نماید و علی هذا القیاس پس مع این شخص مشکور و حسنات
بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت برحسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه
سابقین است بیانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمایند بلکه اخذ بعزائم بمعالی همم می فرمایند

وقطع تعلق از ماسوی الله چنان باید حتی که از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه
می باشند و همه را از آن منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشمارند مثلاً دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی
پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سائر اسباب نیز از آن حضرت حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی
بران نمی کنند و در صرف آن بر مرضیات او سبحانه دریغ و قصوری نمی نمایند و سوای آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد
گذشت هرگز در خیال ایشان نمی گذرد و مثلاً اگر ایشان را احتیاجی شدید بسوی طعام میدارند و صرف آن زر در جهت
مولای حقیقی خود مستند باشند در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند حتی که مشاقی و مساعی که در تحصیل رضای
مولای خود بجا آورده اند آنرا از اسم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری عطا
فرماید یا بسبب حبط نماید هرگز حرف گله و حکایت و شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما را بیگان
گرویده و حیف که از آن ما بود که از دست ما رفته بلکه دانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور
هیچگونه علاقه نیست بلکه نسبت ما در آن اعمال از دست ما بشابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک
اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا با آن چیز علاقه نه مثلاً اگر مالکش همگی آن چیز را بر باد کند هرگز صندوق
را محل اعتراض نه بلکه بعضی این بزرگواران را مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام آن مقام همین است که نزول حسنات انعام
رحمت بانی و خیرخواهی جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان بر این مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را
به بعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده حال بدمآل ایشان به بهی آمده
البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن عصاة از مهالک موبقات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی
بهم رسد بنابر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی
شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات
مضمون این بیت را ادا فرموده ٭ بیت ٭ چه بودی که دوزخ ز من پر شدی ٭ مگر دیگران را رهائی شدی
القصه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی در خلال دل او جا بگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند
و فنای اراده بالکل دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بشابه حلیه خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی
محبوبان از سائر رعایا تمیز داده بحلیه خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه حلیه خاص ماذون مطلق در تصرف امتعه

آقرشه مولائی خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت نماید مثلا چیلهٔ خاص بادشاه هندوستان را میرسد که گوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه را بان مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند این کبار اولی الایدی و الابصار را میرسد که تمامی کلیات آنچه خود نسبت نمایند مثلا ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ماست و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولائی ماست و ما را باهمه چیز نسبت متساوی است با هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم بالصواب ؛

افاده ۴۳ ؛ حالات و مقامات و فضائل که مندرج زین رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاملین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب حال هریک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه منفصل نیست پس ادای تعظیمش بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نمی‌سنجد و ادای کنه کمال آن نمی رسد و جه وصول بپایان نیست و ثانیا حال آنکه از انجام خود را ملاحظه کرده از زلهٔ تحقیر مبرا شده تحقیر خلق نماید چه هر کس در بدو خلقت لا یعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را بقطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر او در یک لحظه فائز بنعمت ایمان فرماید و تمام فوق او نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را بعمر دراز و بعد محن شدیده نعمتی عطا شده نپندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که بهزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید

افاده ۴۴ ؛ باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخلی از رذائل و تحلی به فضائل و اصلاح اعمال و عبادت مفصلا بیان شده اهمیت برای کسی است که طالب رضای حق تعالی باشد و با رضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار بارگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید و مدار نجات بر این امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بعد کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا وغیره از وی صادر شود

پس هر که تصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که معتقد و مصدق
مضمون کلمه خواهد بود لا بد که قبائح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان از آن خواهد شد گو بالکل از آن ترک نکند بلکه مرتکب
آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور مختلفه دارد و ارتکاب گناه باین صورت که گناه کننده
در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم داند و همین دانستن موجب جرأت و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور
ارتکاب معاصی است چه باین صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا به حضرت حق جل شانه کردن است
معاذ الله من ذلک و این صورت مورث توجه غضب الٰهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی که در وقت گناه خود را هالک
و از کار رفته و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد
و تعیین نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که مکفر تمامی سیئات
و ماحی همه خطیئات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت وی دهد یا
آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده به بهشت رساند

افاده ۵ — چونکه محیا و ممات فرد مسلمان مطابق سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام بودن علامت
کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده بدست زنده هر چه اغیار خواهند
میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و منغض بدعت را باید که در وقت مظنه آثار احتضار توبه و استغفار نموده
ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هرچند الله تعالی معین هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را
تفویض ایمان خود بالله تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصاً درین وقت که وقت طریان
غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن خود وصیت کرده مقید بتعلیم ساخته نگاهدارد و متبرا از آن
آگاه سازد که هر که خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة در تکفین و تجهیز و دفنم عمل خواهد آورد و خود او خفته روی
روز قیامت خواهم کرد و دامنگیر او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز و غیره رایج باشد نفی آن باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور
و تجصیص و تکلف در مقبرها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمارند
اعاذنا الله تعالى وجميع المؤمنين من البدعات ورزقنا اتباع المصطفى في جميع الحالات

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است

فصل اول

در بیان اشغال طریقه قادریه ✤ و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید - خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغیری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت در آن هویدا گردد درین فصل محرر کرده شد و از بسکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لابد این فصل بر دو هدایت منقسم گردید

هدایت اولی در بیان طرق ذکر

و آن مشتمل بر چهار افاده است

افاده - ۱ - اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقش آن که دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر برآورده پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ این لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از دهنش برآمده و چونکه ضرب تمام شود آوازنے دراز بطور آواز گهڑیال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد اصدار آواز بجهر و شدت می کند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید

و آن جنبش را بصورت خیالی توان گفت و هرگاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل از آن که دم بجای خود آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند انسداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز متخیل پس این را زیاده تر کشند و همراه کشیدن آن آواز متخیل را دراز تر و بمنزله تشکل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را از سر تا قدم بآن احاطه کند باز از آن آواز متخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین نحو لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید

افاده ✤ ۲ ✤ بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست که دو زانو نشست

نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر در زانوی راست ضرب کند و باز امتداد صوت
متخیل را بآهستگی تا به شانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجانب تمام
و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همه نور نشسته است باز بعد
سکوت کند و در آن سکوت نشستن همین نور بجای آن اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای
آن اعضا خوب بنشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت
و جهر ضرب کند و چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری
سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام تن این شخص ساری گردید

افاده ۳ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو نشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق
مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید

افاده ۴ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و
دیگر در جانب چپ و سومی در قلب و چهارم رو بروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه همراه این
برآمده از تحت احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص دران مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور گردید

فائده ۵ نهایت این ذکر با بطریق مذکوره آنست که اثر ذکر اسم ذات بر تمام تن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت
بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود
و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آثار او کار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی پیدا گردد بفکر مشغول نماید

هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر

وآن مشتمل بر هفت افاده است

افاده ۱ مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له
همین اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را سه صورت متخیل میگردد
اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند
هر دو طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرده صورت سوم که مراد درینجا است آنست که وجود

او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص پیدا کرده کوزه را بلفظ هست فارسی و بهی و رهندی تعبیر کنند هر جا موجود است عین آن هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی از آن نیست

افاده ۲ بعد استقرار و استحکام مراقبهٔ وحدانیت مراقبهٔ صمدیت کند و آن را دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدا عبارت از ملاحظهٔ احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً و استغنای وی از همه چیز هست پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهائی آن کند و آن عبارت از ملاحظهٔ احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلاً ممزوج بغایت محبت و الفت بنهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچ کاری بدون عنایت وی سر انجام نمی شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و این مراقبه ورای الفتی و محبتی وراء بجناب کبریائی متحقق گردد که بر هر سر فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار مزید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی آبا عن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل بادشاه رو داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سر انجام آن را بجان بازی هم فخر خود میداند و ازین مراقبه معنی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه یک فاعل و یک مؤثر که ذات فاعل حقیقی است مصدر هر فصل و هر جنبش و هر سکون هویدا می گردد

افاده ۳ بعد این مراقبه شغل و ذکر کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و علیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع و آن را از ناف که مقام لطیفهٔ نفس است بوسط سینه که مقام لطیفهٔ سر است برآرد و چنان داند که روحش که مدرک و دریابنده هر چیز و روح است تمام مجتمع شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که در بدن اوست از هر دو اسم یعنی الله سمیع حاصل است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آن است پس با تمیز بر انتقال روح همراه آن انتقال او پیدا گردد و باسم مصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بلطیفهٔ خفی که مقامش در مجری کام است سامع و الله قدیر تا خفی تا مقام روح خود تا بالای سر و همراه آن برساند و باز الله علیم از آنجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را الله تعالی بعرش برساند

مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد و نیم گهری
یا یک گهری هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را چپ و راست دائر و سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها دشوار
می افتد بلکه مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکه در وقت صعود روحی بطور روزنها در آسمانها متخیل خاطر
شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنها و راه را بسی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز بهمان طریقه
از عرش مجید تا لطیفهٔ نفس بترتیب وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از
آسمان چهارم تا لطیفهٔ خفی و بذکر الله بصیر از خفی بسر و بذکر الله سمیع از سر تا به نفس آهسته آهسته این ذکر را تکرار
کند تا که ثمرهٔ آن پدید آید و از آثارش نورانیت روح ذاکر است و ملاقات با رواح انبیاء و اولیا و ملائکه و سیر جنت و نار
و امکنه سموات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور و غیره و لوح محفوظ و کشف وقائع آنجا و بنا بر همین امور روح را در
آسمانها متوقف کردن و دائر و سائر نمودن میباید و دیدن عجائب آنجا مختلف می شود هر کس بموجب قوت
ادراک و استعداد و مناسبت حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه و مکالمه با ایشان میشود و احیاناً بر حقائق
نیک که مقصد راه سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاهی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی و
بیگانگی از جسم حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هرچند
روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرقهٔ او شده پس جائیکه طاقت رسیدن
نمیداشت ببدرقهٔ مذکوره میتواند رسید ۞

افاده ۞ سوم ۞ بابت شغل نفی نیز بگیر و بیانش آنکه بمقتضای اشارهٔ اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ -
انوار الهی در همگان موجود است بشابه وجود و هستی که هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدت واضح گردیده
و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه جا انوار متحقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طرح احاطه
انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار هر جا موجود است لیکن قوت ادراک انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه
ظلمانیه که اجسام فلکی و عنصری است ادراک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت
خلل حجب که عبارت از انوار است حجب و خلل آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچه ارباب فطرت
عالیه را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح

نمی کنند پس برای ادراک آن قوت مدرکهٔ خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الٰهی مدرک شود همچنین که آئینهٔ قوت مدرکهٔ او از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردد پس انوار هرجا موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن نیست. **شغل نفی** کنند و خلاصهٔ شغل نفی نیست کردن اشیاء است از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صاف کردن مدرکهٔ خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هرچند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم برابر است اما تا خالی کردن خیال خود از پرپشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت است بنا بر علیه نفی را دو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری اول آنست که قوت مدرکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پری مانده دریافت غیر خود حیا تا میشود در نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت مدرکه خود منع میکنند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آنرا اخراج می نماید پس فرق که مابین ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت دوم بسیار آسان است یا باین طور فرق توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان است از نفی باران مرکسی را که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتند و بنا بر علیه در نفی خود نفی جسد اسهل جائیکه بران قرار وارد و دشوارتر میشود و گاهی نفی سرکه مقام ادراک و منتها است گران می نماید و بعض را که بر نفس بو آمد و رفت دم آگاه نزدیک باشد نفی حلق و سینه سخت میشود بالجمله هرچیزیکه آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اول نفی تمام عالم کرده و نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یکبارگی نفی خواهد شد و اسهل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده به همت خود متوجه شده اتفاق فرماید و ابتدای شود اثران بر مبتدی این کار بصور مختلفه میباشند گاهی خلای به مقام سینه و شکم اول معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی پا هر دو دست می پندارد و گاهی تصور میکنند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت و جثه متخیل میشود گویا قصبه است از جسم که دم بدم در رادو

باریک میشود و اصل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند بمشابه آنکه گوله توپ از یک طرف تا بطرف دیگر رسیده آن تمام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ‌تر و کشاده‌تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت‌ترین صوری آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پارهٔ خوفی سست رسیده پاش پاش شود متلاشی سازد و گاهی بطور هم تصور میتوان کرد که جانش بر آمده یا گوشت پارهٔ دل از وی بر آمده منعدم گردیده و جسم بیجان بی دل باقی نمی ماند پس آن جسم بیجان شده مضمحل گردیده هر چند نزد وقت این کار بیان این صورتها تطویل لا طائل است لیکن بسا است که از معنی مجمل نفی تعیین صورتی از صورتها بر بزرگی از ذی الذکاء هم میسر نمی گردد و احیانا با وجود دریافت صور کثیره غبی غافل از صورتی دیگر باوری آن صورت پیدا آید بالجمله دریافت اختلاف صور مثالی از فائده نیست مبتدی ضعیف که ابتدا ایش نمود گردد و آن اعوجاجی در خیال خود گرفته در مرتبه آن اتمام رسد تا آنکه نفی تمام من بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمهٔ لا موجود الا الله و لا فاعل الا الله را هر جائی که نفی آن صعب نماید معنی این هر دو کلمه فهمیده بوقت خیال بر سر جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برائے و کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بو نسبیکه اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطور بی که در خلائی میگذرد و همچنین از میان وی خالی میگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل که گرد اگرد او تابشی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی نیکو ممتزج بتاریکی می باشد بمشابه سر شعله آتش که بسبب اختلاط بخاراتش تاریک و کمدری نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نیز نفی می نماید و این شغل نفی را بحولی منزلوت باید کرد که شغل طالب از سور کمدره که بمشابه خس و خاشاک است بهمین شغل صاف میگردد و سالکین را اکثر احیان این شغل حاجت می افتد

فائده + در ایام اشتغال شغل نفی شغل یاد داشت هم بایکرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بیچگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات نگردد بمشابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی گرا نشیند پس در عین اشتغال

بحوائج ضروریه و اعمال معاشیه ولش کما ینبغی بسوی حق امر توجه می باشد چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یاد حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممتنعات عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آن را سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست که چنانکه بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل می باشد لیکن ایشان را بحصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر وقت عروض امری که مشعر بحصول یادداشت آن چیز باشد مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی تن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن مگسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یادداشت حق حاصل می باشد و شعور بحصول آن نه مگر نزدیک عروض غفلتی. اسو مجمله امر یادداشت و بعد ملکه یادداشت حق یادداشت دیگر هم آن ضم باید کرد و بیانش

مفصلا در باب دوم گذشته

افاده: ۵ + چون نفی خود و تمام عالم انجا بودی طالب آمد نفی النفی و فنا الفنا از سر گیرد یعنی چیزی که آن را بسبب نفی وجود خود و سائر موجودات میکرد آن را هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی فی الحقیقت محض است علامت آن غفلت در بودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتی که اگر درین شغل کمال ملازمت نماید بدن او معدوم شود و اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آن بنده را کار آمدنی است که آن را مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی همین است که درین شغل دور کردن ادراک و دریافت هست و چونکه ادراک نه بهیچ معلوم نمی شود و دل تنگی انسان بسبب ادراک است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور میکند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دل تنگی نمیگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند همچنین در نفی هم انس می شود بخلاف نفی النفی که مدار آن نیست دران مقام باقی نیست ٭

افاده: ۶ + بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد و مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان می برد و تصویرش این طور نموده می گیرد که بدنش را فراخی و پهنائی متخیل می شود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه می رسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است در از تمامی جوانب میگردد و همه عالم را در خود می نگرد و افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود می داند و درین حالت اطلاع بر امکنه افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود اطلاع

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود اتی الواقع کل تمام عالم نمایند بل این خیال
مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کنند و دریں حالت توقف بکنند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند این
باشد فاما دور تر از راه راست صورت صعوبت سیر و اشتد آنست قصد انتقال ازاں بانوار کنند که حجب ذات پاک اوست
و گاهی انوار زنگارنگ بنظر می آید و همیں صورت راه حصول مقصود طالب است و آں انوار حجب ذات بحت حق
جل و علا است و طی نزاد تی متعذر نیست اگر عنایت الٰهی شامل حال باشد در یک لمحه هزارها طے میگردد لیکن سبب
عادی برائے انتقال سالک از حجابی بحجابی دیگر آنست که هر یک را ازان انوار به قوت خیالیه خود بجدی وسیع کنند
که احاطه تمام عالم کرده متجاوز از قید مکان بفضائی لامکان نماید بعد ازاں همت انتقال از دل خود بر آں صرف
استمداد عامی ایں امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود دراں نور بجدی غور کنند که نوری دیگر از صلب آں نور
نمایاں گردد و آں را هم بطریق نور اول وسیع کنند و ازاں بنور ثالث انتقال ورزد هلمّ جرّاً و بسا که انسان در هر
حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخریں حجب حجابی است لطیف بی لون
که اناں به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند اینجا هم گاہے توقف رو میدهد و احیاناً بعضی طالبین همیں را مقصود
اصلی می پندارند و همیں جا متوقف میشوند ؛

افاده :- هر کرا بعنایت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد
دراینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوبیکه در اینجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند
که درآں مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر وقت شان جدا
ازاں ذات پاک جلوه گر میگردد و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصیرت او
نمایاں می گردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام که دل آدمی به منزله پاره پریست که
در صحرائی صاف باد آن را زبر و زیر میسازد و دل انسان را قرار نیست پس ظهور شیونات را هم ازاں طرف سکون
و قرار نه بلکه دمبدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الٰهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات
بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی دارد طویل و عریض که تحریرش دریں اوراق دشوار است اما کسے
که متعارف و منضبط کتب مصنفه ایں فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد

فصل دوم در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت آثر و سرعت ظهور فوائد در ازمنهٔ قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید

و آن مشتمل بر دو هدایت است ◆

هدایت اولی در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه

و آن مشتمل بر پنج افاده است ◆

افاده ◆ ۱ ◆ اول طالب را باید که با وضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و غیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از نیاز و دعای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با جزم خواند و بقوت تمام از سینه بر آرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را نا اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند که نوری از سینه اش بر آمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار دوم از همانجا برآمد بسبب قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دهنش بر آمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل همین قدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است نخست این اسم مبارک از اسمای پاک و منزه وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق است که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس باید ذاکر آن قدر کند که آن نور شکل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت تو بر تو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و بیرون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد ◆

افاده ◆ ۲ ◆ چون این معنی بخوبی حاصل شود و شوق و علامت آن بوضعی رو دهد که هر وقت بلا کلفت همین طور بکند و بقا بوی ذاکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الا الله است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تخت در میان بر و فرا نوی خود ضرب کند و نور را همان قدر

که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر ببالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی بمنزلهٔ یک ستون نورانی که بدنش دران گم شده باشد ثابت گردد ٭

افاده ۳ ٭ باز بملائمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر لفظ اول حرف لفظ الله بگوید چون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود دران نور که بجای بدنش هم بهان است گردش بدهد تا جاروبی مصقله که اگر کدورتی دران از خیال من بن خود یا غیر آن باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن نور صافتر و درخشان تر گردد ٭

افاده ۴ ٭ چون این نور انچنان مصفی گردد که شعاع آن از هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آن هم بتقاضای ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس لا را بخیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته اله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش روی خود مسند و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده بلفظ اِلَّا اللّٰهُ بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لَا اِلٰهَ نفی معبودیت هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیاء کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور چنت مستحضر و مستحکم سازد و در ضرب اِلَّا اللّٰهُ اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بشابه دریای ذخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم دران گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول لفظ جسم ذاکر گم شده بود و باین طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصود کافی است فهم درست باید و این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج شغلی دیگر نخواهد شد ٭

افاده ۵ ٭ طریق انتقال ازین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائض شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم نه از لحاظ نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور بالطرزی در تقاضای خود آرد که اول بدون لحاظ نور هم نفی خود نفی تمام کائنات از روی آسان شود گو که نفی از ان نور منفک نمی شود لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی با توحید صفاتی هویدا خواهد شد با ظهور انوار و طریق ثانی راه مطلب

یابی است پس بطریقیکه در فصل اوّل مذکور شد ازان حجب نورانیت تجاوز کنند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همین که دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است تحقق خواهد گردید ‌÷

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

وآن مشتمل بر دو افاده است ÷

افاده - ۱ - برای انکشاف حالات سمٰوات وملاقات ارواح وملائکه وسیر جنت ونار واطلاع بر حقائق آن مقام ودریافت امکنه آنجا وانکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یَا حَيُّ یَا قَیُّومُ است یا حی را بذکر خیالی از درمیان سینهٔ خود تا لب آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه برآرد و از لب تا تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ بلفظ اوّل واقع میگردد لابد که اثر این هردو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا همراه تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هردو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح درمیان هردو اسم ماند روح را بالای عرش رساند و دران جا رسیده توقف نموده سیر دو نماید و در سیر دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه وبعد عرصه بیداری خبر داری این عالم خواهد باستعانت همین هردو اسم انتقال از اعلیٰ باسفل نماید بذکر خیالی یا حیّ تا انتقال از انجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجاً بمکان خود رسد و در نزول سمٰوات را جداگانه ملحوظ دارد ÷

افاده - ۲ - برای کشف قبور سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ مقرر است طریقش آنکه باسم اوّل یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفهٔ اخفی رسد و باسم دوم یعنی قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه بقبر گردد و اگر دعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن بحضور و توجه والتجا وزاری کوشش کند و امید واثق از فضل الٰهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الٰهی اندیشند و فی الحقیقت صورتش دور نیست

فصل سوم دربیان اشغال طریقه نقشبندیه

وآن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید - لطائف ششگانه که در انسان است مواضع آنها معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر درمیان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی ودر مقام منتهای سوهای سر که شروع پیشانی از انجا است و بسبب سجده همان جا نشانی می شود و لطیفه اخفی بمقام کام درمیان مقدم سر بجائیکه جنبش دماغ در سر کودکان محسوس می گردد +

هدایت اولی دربیان اقسام ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است

وآن مشتمل بر چهار افاده است +

افاده - ۱ - لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه خود بذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام انتقای آن ذکر در لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطهٔ دعا و التجا محض از فضل الهی جوید بقوت همت توجه نماید و ادنای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل ازان غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله مے گوید و حضوری و نسبتی بمسمای این نام مقدس پیدا کند پس ازین اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی باز همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول بآن تواند شد و مطلق نگه بازدیاد آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یکے از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک را بنور او منور می نمایند هر چند این تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را مشاهده میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن مے تواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام مے پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف با بوان انوارش در ابتدا بمنزلهٔ تعلیم تقاریر سکندرنامه
است کریما خوانرا پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال نموده وقت را سیف قاطع
دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح توقف نمایند ◆

افاده - ۲ - من بعد بحبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو رو بقبله نشسته دم خود را بند
کرده و زبان را بکام چسپانیده لا را از لطیفهٔ نفس کشد و بر لطیفهٔ سر ادنی توقفی کرده باز بر لطیفهٔ خفی هم
توقف نموده بلطیفهٔ اخفی رسد بالجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد حرکت در مقام
لطیفهٔ سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساختن بنا بر امتیاز آنها قراری کنند و الا الله را از لطیفهٔ اخفی کشیده بلطیفه
روح متوجه گشته الا الله را در لطیفهٔ قلب ضرب کنند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری بر هیچ عضوی از اعضا حتی که
سر و دهن و قلب و زبان بالکل نشود و بعدد طاق آنرا بعمل آرد یکبار ذکر کرده نفس خود را بگذارد و بعد
اطمینان و قرار نفس باز دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زیاده شود در عدد ذکر مزیدی کند ادنی مراتب مزید آن
بست و یکبار است چونکه به بست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار بصد
خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و ازین ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله
جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین مستد گردیده ◆

افاده - ۳ - بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است
او را وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن بنا بر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جداگانه
از تمام کل پس آن جزو بوجهی مشتمل بر سائر اجزای انسانی است بنا بر آن زبانی هم او را مقرر است بموجب ارشاد
حضرت حق تبارک و تعالی وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
همه آن اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که ادراک
تمام اجزای خود را بنوعی باز ادراک دریافت کند و بران آگاهی و اطلاعی حاصل نماید سبیلش آنکه هر جا را از
تمام بدن خود بالعموم و الشمول بمنزلهٔ لطائف ششگانه پندارد چه بر ظاهر است که نظر مردم مقامات
لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر و شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت

همان طور از تمام بدن ذاکر شود پس یقین را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثر مش
گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن می شود بحدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل مے
گردد و احیانا رعشه وار حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریره معلوم میکنند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و
خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری می شود که در وقت اشتداد گرمی
او را سردی محسوس می گردد و سبکی آن چنان می شود که گویا آلایش را از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه
کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان الذکر از
اندرون صفائی می یابد و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و کرامت
مخصوص است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهرا بلا اشتباه بگوش صاحب
سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب سلطان الذکر
را محسوس می شود - **فائده** - طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر لطائف
بسلطان الذکر وغیره را در طالب آن است که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت
هر چه در خود یابد و اند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در صاحب تلقین هویدا شود
همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید

افاده - سه - چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقا بر آید و بر وقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند
و همراه شغل نفی شغل یادداشت ضم کند بعد از آن شغل نفی نفی بعمل آرد پس لا بد بر سالک یا توحید
صفائی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس
سالک را باید که از آن حجب به طریقیکه در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت
مزاولت کند تا که با آخر حجب که مسمی بنسبت بی رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریقه را بآب دریا که
صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل
تعبیر مدرک نمی شود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت دست دهد و سلوک متعارف باختتام
رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبه رو دهد و مرشد یکه

بحضورش طالب رسیدنی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود

فائده - حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند **بیت**

اول ما آخر هر منتهی است　　آخر ما جیب تمنا تهی است

طالب صادق را باید که تجسس همان امر باشد که آنجناب بلفظ جیب تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و مجلس خالی شدن طالب را ازارادات و عزائم خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است

افاده - ۱ - برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند و طریقش در فصل اول مفصلاً مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامی که از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی معلوم می گردد

افاده - ۲ - باید دانست که برای کشف وقائع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند اولی و احسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت بجا آرد و ادعیه ماثوره که برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض و السموات بخواند و بعد ازان صلوة التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگزارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیئات و التجای عفو خطیئات بجناب خالق البریات در قلب ملحوظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل ظن عفو خطیئات و قبول توبه پدید آید و پس همان وقت بشغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشته باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش وی بصر بصیرت خود جستی دارد که همگی همت او بسوی انکشاف آن واقعه متوجه گردد و امید واثق از جناب حضرت حق آن ست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از ته قالب متحقق گردد و فرق درمیان ورود وساوس و نزول الهام آن ست که الهام

امر نیست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت
آن بسبیل سعین نیست بطور دزد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی
است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و باز و دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید
که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو همه چیز دانا میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف
فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بزبان کسی از بندگان خود کلام جاری بکن که از آن مطلب خود
دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب صواتیکه از مردم در قوم با تفق صادر می شود متوجه سازد و بطریق
فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور
یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف واقعه مطلوبه گذارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار
آیت الکرسی و پانزده بار سورهٔ اخلاص بخواند بعد از آن سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یک صد و
یکبار کلمهٔ یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ بنیت استکشاف بگوید بعد از آن دعای استکشاف نموده در خواب رود و انشاء الله
تعالی در منام نجوی از انجا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحةً خواه اشارةً +

فائده + از جمله اشغال مبتدعه شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعض اکابر هم
بران مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی به
تعیین و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود با ادب و تعظیم تمام همگی همت خود متوجه آن صورت میشوند که گویا با آداب
و تعظیم بسیار رو بروی شیخ نشسته اند و دل بالکل آن سو متوجه می سازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم
می توان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره معظمه است و نگاه کردن بران خصوصا به تعظیم و توقیر البته حرام و قول
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیْلُ الَّتِیْٓ اَنْتُمْ لَهَا
عَاکِفُوْنَ باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است نشسته
یا ایستاده به تعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنهگار است تفاوت
در عمل آن آثم و گنهگار و شغل این سالک طالب حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس مشخص می
خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شعار و خط و خال در صفحهٔ خیال خواهد بود و هر چند بظاهر

صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آن قدر دقائق تصویر احکایت
نمی کند که صورت خیالی میکند باوجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی تصویری صورت خیالی ازید است از صورت
قرطاسی چه فرق درمیان هر دو نمی تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل راه می یابد و
در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمی رسد لیکن همچنانکه بنسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است صورت
دوم ازید از صورت اولی است پس باین وجه جبی باید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ نقصان را
بصورت اول می رساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اہل صورے کنند بروی آن تصاویر
بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست
پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام بنابر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی
مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنابر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب درست
بود پس دقیقیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش
گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هرکه بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر
استفتای این امر دران زمانه میسر گردیده البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد٭

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله اسرار امامها۔

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قدس الله
اسرارهم باین طور است که مقام لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ و لطیفهٔ روح محاذی لطیفهٔ قلب زیر پستان
راست و لطیفهٔ سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفهٔ خفی بالای پستان راست
بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفهٔ اخفی درمیان سینه و لطیفهٔ نفس در مبدأ پیشانی است بجائیکه لطیفهٔ خفی نزد جمع
ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب
مؤدب باوضو بخضوع و خشوع و التجای تمام روبروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات
دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته اول اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگویاند و

مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست القائی آن در لطائف طالب نماید و چون ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه نفس توجه بسیار نماید از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل می شود و بعد از اکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر بحدیکه غفلت روند بذکر لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی میدارد لا بد اولا نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا اله الا اللّٰه متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی هر دو از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا اللّٰه را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الا اللّٰه مقام لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ ننماید و بهر اولت و تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش ان شاء اللّٰه تعالیٰ راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتیکه شغل نفی در جذر خیال طالب مستحکم میگردد معاملات و واردات رو بظهور آرد خصوصا انکشاف دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقه متصور نیست و هر قدر که نفی بکامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آنچه مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند وقتیکه بکمال و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن برائے انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این اکابر بامثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری می شد پس بمجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید

واللّٰه اعلم بحقیقة الحال ؁

مقصد — در تعبیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل و دوائر از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات
مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب برآورده متوجه
بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذراند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب
که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
جوهر آن نور همان اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش
در همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول
نصف دائره است و تجاوز از آن امارت تمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت
و فراخی بوضعیکه مبدا و منتهی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره متحقق نبود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف
پهن شود و عالم را فرا گرفته متجاوز از عالم امکان کند اندازه و حدش نماند و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب
میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جائی وی میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند به ستون دائره اول
تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی نمی ماند تا آنکه قلب مضمحل
و متلاشی گشته انوار محض باقی ماند الا نادراً بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره
و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره
تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل همان قدر است که مانند ستون از
قلب بالا رفته و سائر دائره از قبیل شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور صاف و اصلی است
که از قلب برآمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط
که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب
کثرت است در نظرش مضمحل می نماید و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب بالکل
مضمحل میگردد و نور صرف باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک

قوس است و در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کنند و باین طور شروع نماید که ذات پاک او را با وجود
بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت نزدیک و همراه خود داند و خود را از وی دور و غائب نپندارد بلکه شریک
و شامل در کارهائے خود انگارد و معیت را اقربیت لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود
قرب اعانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو اقرب
بود و ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت کرده
پس ظاهر معنے قرب و معیت را متحد یا متقارب پنداشته بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده و لیکن
فی الحقیقت اقربیت در سلوک پیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبۂ اقربیت اول می باید و معنے معیت صرف نزدیک
و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ رنگین شدن مفهوم می
شود و طرفه آن است که لفظ همراهی در فارسی و ساتھی در هندی هم ازان خبر می دهد و آیات کلام مجید شهود
عدل برین معنی کافی است اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِیْنَ قال اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ قال اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا
حضرت موسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرموده اند پس هویدا شد
که اعانت در معیت مقرر است و اقربیت بدون اعانت متحقق میگردد پس مراقبۂ اقربیت بیشتر از مراقبه معیت
باید در هر حال همین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد
و علامت کمال رسوخ آن است که وی در خلوت خود را تنها نداند مثلاً اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتے
پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده می گردد بحدیکه طاقت گناه نمی یابد و اعضاء و جوارح خود بخود از جنبش
بسوی معصیت باز می آیند و سست می گردند همین طور از لحاظ قرب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و
انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگرے پیش می آید و آن انجام حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا
متفاوت میباشد مثلاً شخصے بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه منجم شود یا آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم
یا پادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انجام رود پس هر کس می داند که در انجام اول و
ثانی تفاوت بیشمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس
پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را

باد وصاف نمی اصلاشنی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر
تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد
پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس
اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین ملکه
اقرب از همه چیزها به نسبت خود بحدی مدنظر خاطر خود یابد که سراسر انست و الفت یابد و اثری از وحشت و تحیر
نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنے معیت شاکر شود و این معیت در قسمے علامت ولایت
کبری است که در این دائره شغل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات بیشمار
همراهش باشد و حقیقت آنست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند که آن ضروریست پس بتکمیل
و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره شغل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش
بموجب بیان سابق واضح شود با محبت وغیره در دوائر دیگر اکمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی
است بس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار
دوائر حاصل نمی شود و حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر بهر دو چیز است اول انکشاف و ورود یافت
انوار دوم حصول آثار که قرب و معیت و محبت وغیرها است و صاحب هر دائره موافق عزت و سعی خود
مطلب یاب میتواند شد لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلاً
هرچند صاحب دائره قلبی بمطلبی رسد فاما بشانیکه صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد
بعد از ان مراقبه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗ است یعنی محبت خود بذات پاک وی سبحانه و محبت او سبحانه خود را
و درین مقام دو دائره و یک قوس یعنی نصف دائره است وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدائی
محبت است بمنزله ابتدای آشنائی و دوستی که فیما بین مردم میباشد و در ابتدائی محبت محب نفع و
فائده خود در رضا و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه میکند و پاس خود و پاس محبوب هر دو از دست نمی دهد
و این دائره اول است چون محبت ترقی کرد و جانب محب اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی

دائره اول و شروع دائره دوم گردید ولابد درین دائره ترجیح جانب حق بجانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد
شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیح حبی ست
که از ته دلش فوارهٔ صفت جوش زند و چونکه اضمحلال و فنا بمرتبهٔ اعلی رسیده و نشانی از جانب محب تماماً نمانده انجام
دائره دوم و شروع قوس است و همین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محبوب انضمام و اصلاحیت
تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنائی جانب محب نسیاً منسیا گردد پس کمال قوس محبت است در
همین مقام فناء الفنا حاصل میشود بعد آن مراقبهٔ اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است
ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذوات پاکش موجود هر قدر که عرفان دقیق تر
شناختن مظاهر وافی تر است باز مصادیق در ذوات پاکش بیشتر و کامل تر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال
و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا میگردد و کارخانجات که تعلق برزاقیت اوست مظهری ست از مظاهر
آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق
کلمه پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر ضلال از خلق ابلیس گرفته تا سر و
سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات
گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دهشت که بنیکوکار و بدکار در خواب پدید میشود بالجمله مظاهر اسم
ظاهر ملاحظه کرده تمامهٔ این اسم مبارک که ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و
مراقبه کنند و نه اندکه این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت
تیز تر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که
سُبحانَ اللهِ عَدَدَ خَلقِهِ سُبحانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ سُبحانَ اللهِ مِدادَ کَلِماتِه
از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره
چون عارف وسیع المعرفت باشد و بلحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد بخلاف
غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را فراوانی کما ینبغی کنند و قتیکه موارد فیوض این
مراقبه که لطیفهٔ نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از هستی خود و نسبت اضمحلال
و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفهٔ نفس در ورود فیوض
این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن غیر از کشف و الهام راه نمی‌یابد و از بسکه محل لطیفهٔ نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی باید بفیوض مراقبهٔ اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام
حرکات و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر او چنین خواهد شد که غفلت از
تاثیر واحد هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد
شد و غیر او را اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمنزلهٔ قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت
کریم الطبع را صرف بسبب محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار تذکر و
ابتهاج مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بمرتبهٔ او نرسیده است لبعض آثار بسبب محبت و لبعض
آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای کُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد
گردید و درین دائره هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات و در انوار هم پدید آید چنانچه
سابق مشروح شد و اگر این دائره مقدم بر دوائر محبت میبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیم می‌بخشد
در دوائر محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد و بیانش
آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق‌تعالی است شانه و مثالش انتظام
مملکت است که بظاهر هویداست و باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فراخور ادراک خود باید که مظاهر
بطون را دریافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت
علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است و مراد از ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الٰهیه اند
بحکمیکه نفاذ میباید داد و لا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عالم اجسام و ارواح
مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است
از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت

مورد فیضش این سیر است بعد از آن تبدل آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت محو و متبدل نمی شود بلکه بمقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش برضامندی حق ظاهر میگردد مثلاً مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند و گاهی تا باله در سیر سانید ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الٰهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر مرضیات الٰهی و متنفر شدن آن از زخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش کسالت است از معاصی و افتادگی ببارگاه الٰهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر روی نمایند و اتمام این سیر هم باوجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دوامی آنست که تجلی است مستقر و ثابت مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بیشمار است لیکن از دوامی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ آنکه منشا کمالات انبیاء است علیهم الصلوٰة والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما راه نبود و یعنی در انبیاء علیهم السلام علی الدوام متحقق میبود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزلهٔ چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا انتشار کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نبود و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود و مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا انسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر
خاک هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این سر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است در انسان و مقصود از این
تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در امتثال اوامر مالک خود بر اعدای او
نوعی از تعلی متحقق شود و تسفل که بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی
تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع بر وقت امر است جدید که پیش می آید بخلاف
تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان
عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت
جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است و آنی منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی
احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در بیان
اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و نه آنکه
اخلاق نداند پس دانستن آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و حکم
شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در وادی اضلال جهل مرکب می ماند و این خجلت و نقصان
حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب جوش زند نه آنکه بزور بر خود بندد و بنابر اتمام این
تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیه کمالات رسالت
است خصائص رسل را فهمیده انتقال بمنشأ آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیه آن مراقبه نماید و منشأ
رسالت از نبوت بظهور وساطت و ایلچی گری است در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن و کوشش بلیغ
در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مر رسل را لازم است بخلاف انبیاء
ایشان را لمقابله لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است و چنین
ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون تقریری می فرستند نقش و حق القدوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی و دیدن
مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوا العزم و امتیاز اولوا العزم از سائر رسل بجهت
قوت همت در باب هلاک کفره و صلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل نیز دخلی دارد

بس قوی بخلاف غیروی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی به نسبت اراده مرضیه
الهیه که با اهلاک کفار مترحبه میشوند نمی باشند بخلاف اولوالعزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه و شاید این حال رسل
صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول و اولوالعزم در وساطت برابر بوده دوم آنکه اصل ملک بوده و
انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا
است صلی الله علیه و سلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز نصیبی وافر از این
خصیصه بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شد یا بجمله انبیا از رسل و انبیا امتیاز اولوالعزم از رسل بخصائص آنها بنا بر ترقیات
این سیر و حصول آثار آن ضروریست و قدری کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام موعود
آنست که سه چیز لابد است اول تبدل انوار که مکرر ذکر کرده شد دوم تبدل صفات چنانچه اسم مبین شده
و تازه اینست که منجمله تبدل صفات هست حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه دران کرده شود پس هر که مراقبه
ذات متصف با صفات کمالات نبوت خواهد کرد البته ورا بعضی از معانی نبوت که ادنی آن خوابهای نیک است
فائز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر وفائض خواهد شد و تفهیم و تعلیم و مناظره غافلان و
جاهلان و معاندان باهم خواهد گشت و از درجه سوم همت قویه در اهلاک عصاة و متمردان و انعام و اکرام مطیعان
و مخلصان او را خواهند بخشید و این در عارا باعموم باید دانست هر اسمی از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی
از ان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه اکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر
خواهد شد و چنین کمال کرم آن کریم مطلق است عادت کریم است که هر که وقت طعام خوردن مثلا روبروی
ایشان میشود و دیده طمع بر اوی دوزد البته لقمه با و خواهند داد و همین تمثیل بی مقصود این کلام باید یعنی
هر که مراقبه اسم محیی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه آنست که البته
از شان احیائی اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده برگزیده چون
کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان بود لیکن
بمنزله مزد و لیست و مترتب بر انکار و مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که سببش خوشنمائی سولاست
انسان چون بآن فائز میگردد و دو امتیاز هر دو کما ینبغی می نماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن یا وجاهت

در ملأ اعلی وغیرهم پذیرفتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کارآمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالیٰ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی رویت
است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض دو درجه اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصری و لطیفه در ورود این
فیض خصوصیت ندارد و سرّش این است که منتهای کمالات رسل و اولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات است
و اصلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد
فیض این دو درجه هیأت وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت
حضرت ذات است مر خلائق را و این معنی پر هویدا است و اثر مناسب این مراقبه در سالک این سیر معظم بودن
است بحقانیت و اهل حق او را تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی او تعالیٰ دانند و از همین است که بخاطر
بعض اصحاب گذشته بود که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه
خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران
بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشا آن مبدأ
وسعت بیچونی اوست اولا تصور وسعت بیچونی باید کرد طریقش آن که وسعت ذات پاک باعتبار ظهور
افعال یا بطرزی دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که در عوالم
ظاهر می شود همان است محرک بحقیقت پس اگر پای مورچه جنبش می نماید از وست و اگر فلک الافلاک گردش
می کند به تحریک او می کند و اگر سبیل و طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز آنکه بیچون و بیچگون گوئیم
و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را فرا گرفته
همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید و این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی او ثانیاً اثری از وسعت بیچون هر
کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش می کند و
بسبب آنکه اثری از خواص محکی عنه در وی یافته نمی شود بیچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق
عالم و مهیمن بودن وسعتی دارد بس عریض و طویل که علم بشری به منتهای آن رسیدن متعذر است چونکه ظهور حقیقت
انزل از وسعت بیچون است و از بیچونی اوست که باوجود تالیف وی از حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب

یک جمله مشابه آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد بسبب آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون مر بیچون موضوع
فرمود که هزارها بلغا و فصحا تکلفه آن نمی توانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است یعنی ابوالبشر بهمین صفت
معزز تمام ملائکه گردید هرگاه او لاجرم یک جمله نظیر آن ناچار و درمانده شد غیر او را که مقابل وی اعجم و اخرس
میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند کرد و تا لتشادیه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید
مشتمل بر غایات و نهایات است لیکن شروع معرفت را سبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری عبد اتمام مناصب
بادشاهی است از بخشی گری و وزارت و صدارت و امارت و غیرها لیکن همین نوکری است که وزارت می باشد و
همین نوکر است که خدمتگاری می شود همچنین در قرآن مجید ابتدائی وسعت بیچون هم هست و انتهائی آن نیز لهذا
مناسب مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد حقیقت از مبدأ وسعت بیچونی که منشا حقیقت
قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و
ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد و از آثارش صفائی و نزاهتی
است که واصل این سیر در خود می یابد و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی منشا حقیقت بیرنگی
نیایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکنند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت
قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقب است پس در عین
تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه است
قطع نظر از معبودیت مقیده که در ارکان نماز می یابند و تصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی و حاکم تحقیقی
بر ما فرض فرموده و از حتم بآن نموده معبودیت مقیده است و نظر باین که بعین ذاتش مستحق این تعظیم است
معبودیت صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی سبب
بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی
است و سخن مجمل درین این است که هر کامل را نظر بجمال خود با خود دلبستگی میباشد تصویرش آنکه صاحب
کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی ورزد در خود
مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس میباشد یا بطور دلبستگی که جناب حضرت حق را با خود هست تصور کنند

ومنشای کمال ابراہیمی را علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام کہ آن انست حضرت ذات بذات خود ہست ملاحظہ کردہ مراقبہ
نمایند وچون این مراقبہ بکمال خواہد رسید اثری از خلت در صاحب این مراقبہ منکشف خواہد شد و دیگر آثار کہ
مرقوم شدہ بجا باید دانست بعد ازان مراقبہ حضرت ذات ہست بلحاظ منشایت حقیقۃ موسویہ علی صاحبہا
الصلاۃ والسلام وآن محبیت ذات ہست ومحبیت را ہر کس میداند در ابتدا کہ مراقبہ محبیت بود بلحاظ محبیت
سالک مرحق تعالیٰ را ومحبیت حق تعالیٰ این سالک را ودرین سیر مراقبہ محبیت ذات ہست مر ذات را ہمین ہست
منشای حقیقت موسویہ باید دانست کہ خلت عبارت از علاقہ ایست کہ درمیان دو شخص می باشد ومحبیت از
یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت می باشد پس خلت بمنزلہ آشنائی ہست کہ ہر یک را از ہر دو آشنا بر دیگرے
اعتماد کلی ہست وعزت ووجاہت ہر یک در دل دیگر راسخ است واین خلت موجب توسط کارہائی عمدہ می بود
مثل وزرا وامرا بہ نسبت بادشاہان ومحبیت را سہ مرتبہ ہست اول آن کہ محبیت صرفہ بود وبسرحد محبوبیت نکشد
این محبیت باعتبار عزت ووجاہت دون مرتبہ خلت ہست وباعتبار قرب ودوام حضور زیادہ تر ہست مثل
خواص کہ نہایت خیرخواہ ودلسوز ودر خدمتگاری بود لابد او را دوام حضور وقرب نائد بہ نسبت امیر کبیر خواہد
بود دوم محبیت کہ بسرحد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیدہ وباعلای درجہ محبیت واصل شدہ اگر ازان
مقام کہ نہایت محبیت ہست پیش قدمی کند بہ محبوبیت رسد این محبیت ہم خلت است سوم محبیت کہ
بہ محبوبیت رسیدہ باشد این خود بلند تر از خلت ہست بلا ریب وآن منشا حقیقت محمدیہ ہست علی صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام چنانکہ بیشتر می آید وچونکہ درین مقام بیان مراتب ولایت ہست ومدار ولایت بر قرب ودوام
حضور ہست واین معنے در محبیت زائد از خلت ہست گو کہ در سرانجام کارہا وواسطہ شدن امور عظام خلت زائد
بود لہٰذا محبیت را بعد خلت فرمودہ اند واگر این وجہ تقدم محبیت بنا شد پس حقیقت ابراہیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویہ ہست بعد ازان مراقبہ حضرت ذات ہست بلحاظ محبیت ومحبوبیت ممتزجہ کہ منشا حقیقت
محمدیہ ہست علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بعد آن مراقبہ حضرت ذات ہست بلحاظ محبوبیت محض بے امتزاج محبیت
کہ حقیقت احمدیہ ہست بعد آن مراقبہ حب صرف است بدون تعلق آن بہ محبوب یا محب بعد آن مراقبہ لاتعین است
باین معنی کہ ذات پاک ورا مرتبہ ایست کہ تعبیرات وبیانات ہمہ دون وہستند ہیچ تعبیر وبیان بآن نمی رسد

والله اعلم بحقیقة الحال

تکمله در بیان سلوک ثانی راه ولایت

وآن مشتمل بریک تمہید ویک مقصد است

تمہید۔ طالبان نافہم چون بمقام معرفت ذات می رسند وسلوک متعارف را باختتام می رسانند میدانند که ما نیز ہم پایہ وہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم وحضرت خواجہ بزرگ نائب رسول الله حضرت خواجہ معین الدین چشتی وحضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی وپیشوائے شریعت وطریقت حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند وحضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی وغیرہم قدس الله تعالیٰ اسرارہم اجمعین شدیم واین مغلطہ ہیست صریح وعقیدہ ایست نہایت قبیح زیراکہ درین مقام ممکن کہ اہل خذلان وبطلان ہم رسند وچون درین مقام رسائی آنان ہم باشد بچہ طور این مرتبہ را منتہای کمال اساطین بارگاہ قبولیت ایزدی وسلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید شعر ؎ وَسَوْفَ تَرَىٰ إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ ٭ أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارٌ ؎ ہرچند سلوک متعارف بوجہیکہ درین کتاب محرر شدہ اہل خذلان وبطلان را درین رسائی میسر نیست زیراکہ اکثر اشغال آن ممزوج بآداب شرعیہ وتعظیم شرع شریف ہست لیکن این جا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیہ ہست پس حقیقت این ہست کہ بلاریب وصول بمعرفت ذات حاصل شدہ لیکن رد وقبول چیزی ہست ورای این وصول مردودان درگاہ الٰہی را باین مقام رسانیدن بمشابہ آن ہست کہ قزاقی مساعی بکار بردہ در ارک شاہی رسیدہ نزدیک ہست کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب نہ شود وزوال اثر بغی وعناد کہ مقابل حکم سلطانی کردہ مبرہن محکمہ عدالت سلطانی نہ گردد ہمیں ہست حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیدہ آری چیزی عظیم وامری فخیم ہست در حق طالب متشرع کہ فی الحقیقت ابتدائی ترقی وکمال ازین مقام ہست واین مرتبہ بمنزلہ ابجد خوانی ہست ومراتب کہ از ابتدای ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب مقصود ہست معدود نمی تواند شد وحقیقت این امر در ضمن تمثیلیکہ مندرج افادہ آئندہ ہست باحسن وجوہ ان شاء الله تعالیٰ واضح خواہد گردید پس لابد کہ این

اساطین بارگاه قبولیت ایزدی راسوای سلوک متعارف ترقیاتی ومقاماتی هست که بسبب آن ترقیات ومقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان درهمان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوک ثانی مسمی می کنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات متقرر ست منتهای آن قطب ارشاد ست که وسطه افاضت رحمت آلهی بود و هرچه فائز بود بواسطه اش باشد واکثر نا واقفان که امتیاز در سلوک اوّل و ثانی نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که بتمامی سلوک اوّل کمال تمام می شود و نمی دانند که انتهای اوّل ابتدای سلوک دیگراست که مقصود اصلی همان ست احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر سلوک اوّل بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفرازی باشند نمونه آنها این ست که شخصی صاحب عقل و همت راکه از حضور بادشاه درست اوامر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن اوامر چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و فدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا ولشکریان شده مغبوط بسیارے از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اوّل را حصول آن متعذر ست واحیاناً در سلوک اوّل مدارج سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اوّل سالک اصطلاحی صوفیان ست باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت ست که پیش از ین شمه از ماجرای او رفته و بسبب خلوص نیت وصفائی طویت بموجب شرع شریف ست که اشغال سلوک اوّل را محض تعبداً و تشرعاً و ابتغاءً لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که بیشتر درین کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث ست لیکن بطرز اوّل منضبط نیست بنا بر علیه بطرز منضبط ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی وحسن توفیقه + +

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت و سلوک مترتب ست اوّل منضبط و مربوط مدون ست و ثانی منضبط نیست باوجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک ست علی الدوام اہل ولایت آن سلوک کرده اند آنرا سیر فی الله نامند واحیاناً بنا بر نا واقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه میشود و هر یک ممتاز از دیگری نمیدانند بنا بر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب موقوف بر

سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافت دور است شوق مصاحبت بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته ساعی در فائز شدن به حضور بادشاهی گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است مکنون داشته حضوری را مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را پیش از رسیدن به حضور بادشاهی مخفی و مستور می دارد و بنا بر مفاسدی که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن به منزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد و از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجائبی که هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها وغیره گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچنان مشغول به سیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا به منزل مقصود نرسد تمام عمر خود را درهمین سیر و سیاحت برباد دهد و این قدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست منحرف نشده و منزل به منزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافت روز بروز نمودار شده مژده قرب و حصول مطلوب به گوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص بدار الخلافه اند مثل فیل خانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسید بوجهی وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بآرام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید آن مکان را نظر به تجمل و آرایش حسب حال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت یافت و من حیث به حضوری بادشاه فائز گردید باز به حضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب اول ظاهری گردیده به تجسس طریق حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی است و تطبیق این تمثیل سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس مرشد و طریقه از طرق اولیاء

اقدس الله تعالی اسرارهم تا مرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنهاست و اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویش و تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است و انحراف بچپ و راست بمنزله استغراق در کشف توحید صفاتی است و احیاناً در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق می شود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوری وصول در همان وقائع مانده و از آن نه بر آید و بدشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و براه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات دار الخلافه بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیچگونه است و این حجاب اختصاصی زائد بآن ذات پاک میدارد بنا بر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب است و مثالش از پرده های دروازه های مکانات بادشاهی معلوم می توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نه پندارند و در آمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی و بیابات از جوانب و اطراف هم مثال آن توانند شد پس نسبت بیرنگی را بهمین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم بپادشاه پر ظاهر است و اما انتهائی نسبت بیرنگی پس مشاهده و وصول ذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی بعمل آرد و او را لازم است که حضار در بار را از هر کاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمة الخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار گرم

وچالاک ماند و درآمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نه ورزد مبادا بداغ کاهلی وران دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی منجر باخراجش ازان مقام گردد و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت می باشد ارضای وی تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که هندوی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال وابسته سرکار بلا حیله و تکرار ادا کرده باشد و چونکه باین مقام رسد پس ارضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضر باشی را مراتب است مثلاً ساکنان دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس در و دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و آنانکه روبروی می باشند فوق ایشان و کسی که بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلی را اختیار کرده آن قدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه جاگیر و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب فدوی من است و باین سیله دولت اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم ازوی رضامند خواهند بود ماندن او در ان مقام جائز خواهند داشت بعد اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده باشد و وقائع و اخبار که در دربار می گذرند آن را هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه متغیر می شود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات را سپرد قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعام یا بتعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بندوبست که از حضور بادشاه صادر گردد آن را هم دریافت کند و درین وقائع و اخبار همه کاهای خرد و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زور آور صاحب ملک و از غارت شدن روستائی در صحرای دور

درازتا ہجوم دشمن بر قلعہ خاص بالجملہ احاطہ آنرا قصد کنند و بسا چیزہا می باشد کہ بران جزای یا سزای واحد مترتب
میگردد و بنا بران تغیر چہرہ بادشاہی در آن چیزہا متفاوت نمی شود پس نہ پندارد کہ در ہر خبر و واقعہ تغیرے جداگانہ
خواہد بود بلکہ اگر دو بار تغیر و چہرہ یکسان یابد معلوم کند کہ این ہر دو چیز یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن
نیست بر ہمین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا کہ حسب ذکاوت و فطانت وی ملکہ مرضی شناسی بادشاہ در وی پیدا شود
و بر مراد بادشاہ در وقائع و سوانح آگاہ گردد و این آگاہی بحدی رسد کہ از تغیر چہرہ مراد بادشاہ خلاف معنی لغوی
اصلی کہ در کلام بادشاہی است دریافت وی شود مثلا گاہی بادشاہ میفرماید کہ خدمت گزاری این دزد بخوبی باید
کرد و غرض آنست کہ این را کما ینبغی تعزیر باید داد و ہرگاہ ملکہ مرضی شناسی حاصل کردہ کاری را از کارہای سلطنت
سرانجام خواہد کرد عنایت شاہی اضعاف مضاعف از انچہ سابق بود بر وی بجوشش خواہد آمد و سعی و سفارش
اہل دربار مددگار او خواہد شد لابد بحدی منصبی بادشاہ او را خواہد نواخت و اصل مطلوب خود کہ تمام این نشیب و فراز
و محن و متاعب برای آن کشیدہ بود انشاء اللہ تعالی فائز خواہد گردید و من بعد حسب حال خود بر ہمان خدمت مستمر خواہد
ماند یا ترقیات کردہ از منصبی انتقال نمودہ بمنصب اعلی خواہد رسید ہم چنین ہست حال سلوک دوم سالک را
لازم است کہ بعد رسیدن بمرتبہ مشاہدہ و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک ہست احتیاط
عزائم شرع در ہر باب از مامورات و منہیات توضیحش آنکہ اتباع شرع شریف لازمہ ایمان است و سالک را لازم
کہ مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاہی از دل می بود و گاہی از جوارح مثلا ادب مصحف این قدر کہ بی وضوء مس
نکند لازمہ شرع شریف ہست ہر مسلمان را باید کہ بی وضوء مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائدہ باید و
آن اینست کہ در وقت گرفتن مصحف متوجہ بکار دیگر نشود و بوضع با ادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الہی حاضر
ساختہ و از ان بعظمت مصحف انتقال کردہ و طہارت و نظافت خود را تخیل نمودہ قدر این نعمت عظمی را بشناسد کہ در دست
من بیچارہ و نخسیس این چیز معظم و مطہر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیدہ و اگر نہ از خود ہرگز لیاقت این نعمت
نداشتم و باین قسم تصور سینہ اش از فرحت مالا مال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وے گردد و این
چنین معانی اگر خود بخود در ذہن وی آید از ہمہ اولی و اصل مدعا والا بتکلف این معانی را در ذہن خود آرد و علی ہذا القیاس

عظمت هر هر سوره بنفسه و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد
و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و تعظیم کعبه و انبیا و رسل
علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار و ادای زکوة بشروطه خود بر هر مسلمان فرض است
و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه مبنی است که سالک سلوک ثانی را لازم است که اهتمام نوافل تمام مثل
تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات و هم بوجهی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از ارباب عزیمت شود مثلا در سوء
زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام
منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس
دعای خیر است پس بتوقع دعای خیر که کار آمدنی در ان مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان کند و همه
حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف سودمند می شود چنانچه بنزدیکی دانسته شد و قرآن و
سور آن و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و مرتبه
رضای این مقام از بیان سابق واضح گردیده و اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله متشابه
صفت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای کریمه
أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند بیقین داند که این
نعمت عظمی مر او را محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و روی بسوی وی آورده که این نعمت
او را حاصل گشته و الا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده بود و
خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور حق تعالی
گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه جسیمه مگر محض بفضل شامل و رحمت
کامله او جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت هر چیز
که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
پس هر چیز از افلاک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای او ست و خصوصیت باو سه دارد باوجودیکه استعد

وسعی وخواهش او را هرگز دران دخل نیست پس در نعم الٰهیه خوض کند وعلی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الٰهیه بر تربیه که بیان آن متعذر است بلاسبب وبلاجهت بحال او متوجه است وتمام انام از بحار رحمت فائض اند وهیچ کس نیست که مورد نعم متکاثره موجود نیست واگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید واعلا وارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس حالات آنجناب را صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بی عد واحصا محض از دریاے بی کنار رحمت الٰهیه چه قسم بلا درخواست ودعا وبی استحقاق واستعداد وبی سعی وسفارش احدی چگونه بر آنجناب فائض می شد به مجرد تولد چه قسم برکات عنایات با وجود با جود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد وموجب محبت واعتقاد می گردید واین نعم که در طفلی وصغر سن بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد باوجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم جلیله فخیمه را تصور کند که این همه بلاسبب وبلاوجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله نسبوی نیده می شود بهمین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق وبلا استدعا ودعا فائض می گردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است از شیون رحمت الٰهیه که بلا سببی بی جهتی بی سابقه استحقاق واستدعا وتقاضا ودعا وشفاعت وتوسل مقتضی ومفیض انعامات جلیله متکاثره می گردد ومراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است واصل آن انعامات ایجاد است از کتم عدم واین معنی وجه الله عام وشامل تمام موجودات است فاما جهت تفاوت وتفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده می باشد وگمان نبرند که درین صورت عبث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد وعبث سفاهت است وذات الٰهی جل شانه ازان منزه وپاک زیرا که حکم ومصالح افعال الٰهیه چیزی دیگر است واستحقاق واستدعای این کس که بروی انعام می شود چیزی دیگر اگر فی الواقع حکم ومصالح منظور است پس در پیدائش حق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلاً خلق ارباب دانش وکمال نظر بحکم ومصالح منظور آن حکیم حقیقی است فاما اگر غیر این کس را علم ودانش عطا می فرمود بلکه حیوانات این کمال می داد هیچ کس وهیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه ازان سو مصروف ساخته باین سو متوجه ساخته واین نعمت عظمی با ایشان رساند پس عنایت محضه ورحمت صرفه است که هر کس را بانعامات باهره متکاثره نواخته وبسیاری از

نعم هر یک را تخصیص فرموده این شان اکرم تعمیم رحمت کامله لاالغرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم
ظاهره و باطنه اند که لاالغرض خالص شده اند و وجه الله نامیده آثار شناخته می شود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو
آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی
عبادت حق می کند و او امر او بجا می آرد اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت و اما عالی همت پس بنا بر
تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمره اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملازمان خاص
و ذوی الاعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقینا مترتب می شود بلکه از
توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان انسلاک
در سلک خاصان است و بس پس لابد رفته رفته هر یکی ازین هر دو فریق انسی و الفتی با خالق خود حادث می گردد
و روز بروز افزون می شود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از دلش
محو و منسی می گردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می نشیند که او امر را بجا می آرد و حصول
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمی گذرد و هرچند حصول عزت و اعتبار بران قطعی
و یقینی است چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار فاما در ادای او امر از خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار
و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منهیات پرهیز می نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد و هرچند محفوظ ماندن
از ذلت در ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مقرر بران مترتب فاما این بنده
را هرگز متخیل نیست محض رضا و نارضا حق تعالی مقصود وی گشته همینکه می داند که در بجا آوری او امر حق رضای
اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات و مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد
و هرگاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور می کند آن نارضامندی را بدتر از هزاران ذلت یعنی سقوط
از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اولالهالکه بدتر از هزاران عذاب دوزخ می پندارد پس چنانکه
وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لاالغرض همچنین وجه العبد رو آوردن بنده است بسوی خدا تعالی
محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
جنت و نجات از عذاب نار و همانا که بهمین مضمون اشارت است درین آیات الم یجدک یتیما فاوی و وجدک

ضَالًّا فَهَدٰی وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَاَغْنٰی این هر سه آیه اشارت است بوجه الله تعالی و هر سه آیه اخیر اشارت
بوجه بعبد و چون وجه الله با آثار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن اینست که نظر خود را بهمان شان که
منشأ رحمت لا لغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد
که هرگاه این قدر نعم جلیله برمن یا بر غیر من بی استحقاق دهنده عام رحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما
هرچند جلیل و خطیر است و من نهایت نالائق و عاجز اما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر نیست
و این مراقبه گاهی بلاجهت می باشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور میگردد
و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حالش می شود و عنایت خاصه را صورت
خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده اما چون عنایت خاصه
در خلق حضرت آدم مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست و بهمین خصوصیت اشارتست در قول
حق تعالی که خَلَقْتُ بِیَدَیَّ و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین به معراج و اختصاص حضرت
موسی بکلام برکوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه ایزدی زیاده تر ازوی راضی میشوند
و از مقام وی را آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جا می دهند پس برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف
و ارضای عظمای بارگاه الٰهی مواظبت و مداومت ورزد و این مشابه بارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه
است اما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال و مآل کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر
باشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بمجرد تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بدطینتی و خیانت و خباثت آن شخص بمنصبی
او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که
علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در ان بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت
کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری
مقدس ازلی که در ازل نصیبه هر مومن مقدر شده بوی مرحمت می شود و آن نور تخم عقل است و عقل شجره آن
و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور
مثل ستاره تابان از دور نمایان می گردد و آهسته آهسته نزدیک می شود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسید

نور تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان و اضواء است خاصهٔ آن نور دریافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریقش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغیری نمایان در تجلی که محاذی کمال وست پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از آن رضا یا نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان می باشند که معاملهٔ ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشان را از همان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازند مثلاً هرگاه قصدی می کنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا می شود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سآمت و انقباض و نفرت و رمیدگی لاحق حال آنها می گردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است بمقامات عالیهٔ رفیعه رسیده اند پس ایشان رضای و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک حق جل و علا از آن منزه و مبرا است تفصیلش آنکه آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر می شود در آن آثار تغیری اصلا نمی شود چنانچه الآن کما کان وصف اوست همچنان در نسبت آن آثار بریک وصف است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغیر نیست اما بنسبت امور خاصه پس تغیری می شود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بریک وضع و بریک جا است و آثارهای آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمی شود در روز رستخیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل خواهد گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل تغیری می شود و این تغیر در ذات پاک وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور در تجلی آن را صورت خاصه می باشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب می گردید همه مبدل می شود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می باشد بواسطهٔ این جسم عنصری مستور و مخفی گشته و با وی اتحاد پیدا کرده که معامله با جسم می شود و منسوب بآن حقیقت می گردد مثلاً می گویند که زید نزد فلان رفتم و پیوسته با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

بهر حال، خروج هیچ حکم از احکام مزبوره بر آن جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته
بادی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیچگون همچنین در صورتی و لباسی متستر شده نمایان میگردد این قدر فرق است
که حقیقت انسانی مقید بجسمی می باشد پس نمی تواند که بواسطهٔ جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق
جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بلکه علی الاطلاق خود باقی است بهر صورت که می خواهد کلام می فرماید در همان صورت
تغیری می شود و الغرض چون واضح شد که بنده مطلقا فانی خود بسا ما الا اینکه خصوصیت خصوص او درپیش می آید فاما از آن ذات
معتبر می باشد پس این بنده بکمال از رضا و نا رضای حق تعالی در هر امر معلوم می شود و مفهوم نگردد که احکام شرعیه
بتفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام شرعیه همان طریقه است که از شارع ثابت شده و این رضا و نا رضا در
امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این امر خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است
و بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود منجر بنا رضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در همه امور و این تعبیر
حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و
سالک را چون این کمال دست میدهد بمرتبهٔ مکالمه فائز می شود و وی در وجه کلیم اللهی بود گو کلام حقیقی
در میان نباید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است گاهی بکلام حقیقی هم می شود خلاف
مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کار حسب
آن رضا سرانجام خواهد داد و کارگذاری او بر منصهٔ ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الٰهیه بوفور و بکثرت بحالش
بجوش خواهد آمد و عظمای آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و اهل و بیکار گذاشتن شخصی کار آمدی مخالف
حکمت است مقرر او را بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود و من بعد او را توقف
و استقرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در این
مقام اهل ولایت را پرتو نبوت دست می دهد اگر برسانیدن اموری که بر ایشان منکشف می شود مامور نباشند اگر
برسانیدن مامور شوند پس به پرتو رسالت ترقی مینمایند و اگر باوجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولو العزمی معزز
میگردند و در این مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاری که از دست

خلیفة الله سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنانند فاما آن دیگر خلیفه نمی باشد آری صاحب خدمت بلا ریب می بود و مثالش بظاهر آن ست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آن خواص هرچند کار وزارت را سرانجام داده فاما وزیر نشده و این مقام نهایت راه ولایت ست در راه ولایت بعد آن هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم

باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

وآن مشتمل بر شش افاده ست

افاده ۱ طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق وملکات قلبیه ادائی عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزی که لابدیست رسوخ قدم در مقام توبه ست تفصیلش آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال خواه از قبیل اخلاق وملکات خواه از قبیل افراط وتفریط در عبادات این همه را از کتاب و سنت تنقیح وتفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب وسنت ست فبها والا از علمائے محدثین استفسار کند بعد از ان انعام حضرت حق وتربیت جواد مطلق که در باره این ذره بے مقدار مبذول شده بار بار بملاحظه چست وتصور درست در ذهن خود مستحکم سازد وکمال عجز واحتیاج خود را بسوی آن بے نیاز روبروی بصر بصیرت خود مرة بعد اخری پیش آرد بعد ازان در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی وبی نیاز تحقیق در حق مثل این عاجز بی مقدار که از سرتاپا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است واین معنی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او قرار گیرد حتی که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را حالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امری شود که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد حتی که قبح این منهیات عقل وقلب او را فراگیرد ودر باطن او بنسبت آن منهیات خوفی ووحشتی پیدا آید حتی که صدور آن منهیات را از خود بجائے وقوع خود در تهلکه جان ومال وآبرو از ته دل شمارد بعد ازان عظمت قرآن مجید وفرقان حمید را تصور نماید واز صمیم قلب خود ملاحظه کند که این صفتی است از صفات ازلیه ربانیه که آنرا بعالم امکان هیچ گونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل وعلا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی همان وصف

ازلی وکمال ذاتی خود را انزال فرموده همون را واسطه فیما بینه وبین العباد گردانیده بمشابه آنکه بادشاهی عظیم القدر دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه که هرگز لیاقت التفات بادشاهانه نمی داشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی و مرا بهمین وجه بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله مسافتی ورزیده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه بظاهر دست آن فقیر بیک جانب دستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت وست القصه عظمت این کلام پاک در ذهن او بجدی متمکن نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف می کند و تعلق آن کلام پاک را بآن مصحف ملاحظه می نماید بصر او از نظر آن مصحف خیره می شود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاش پاش میشود و باز اگر این ملاحظه می کند که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود نهم البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمشابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره می شود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را بر آن یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن او کماحقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که یومی را از ایام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاح و نیاز بیش از بیش بجناب رب العلمین بجا آرد که بارخدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه چیز قادر توبه که قدم اول راه تو است بمن عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است شعر

تو چون ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند * بقدر بحر باشد سعت آغوش ساغرها *

بعد ازان صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه قلب با کمال عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه متوجه دارد و بعد ازان بهمان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پدید آمد

و ظاہر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و وہم او در ہمان حالت فرو رفت فبہا والا این امر را بر روز دیگر
حوالہ کردہ مرجعت نماید باز روز دیگر ہمچنین کند تا کہ ہمان حالت رو دہد بعد ازان در اثنای ہمون حالت عظمت
کلام مجید و وثاقت ارتباط او را و در میان خود و در میان رب العزت ملاحظہ نماید و وقتیکہ عظمت آن کلام
پاک و وساطت او فیما بین الرب و عبادہ سینہ او را مالا مال سازد و سرور و ابتہاج بملابست آن کلام پاک
کاسہ سر او را پر سازد پس نظر کہ ممزوج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید کہ بار خدایا این کلام
پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیلہ خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم
شریعت و اجتناب منہیات آن بہ نسبت این طالب کہ تمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جملہ منہیات
است مجملا ملاحظہ کردہ عقد توبہ کند تصویرش آن کہ چنانکہ شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمہ
خود می کند و بجہت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد می کند مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق تبارک
و تعالی یاد می کند و اگر احب اشیا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم ہمون چیز یاد می کند
و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد می کند البتہ نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ ہمتی بر ایقاع آن
فعل یا اجتناب ازان امر از تہ دل او مثل میخ فولادی ملی خیزد و با کلام او مختلط می شود کہ او را
عقد یمین می گویند ہمچنین ہمت قویہ از تہ دل خود بر آوردہ و بقرآن مجید توسل کردہ بزبان خود بگوید کہ
بار خدایا بر عنایت تو توکل کردہ اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و مال
و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض
عاجزم و بر عنایت تو توکل کردہ التزام این امر عظیم بر ذمہ خود کردم پس بمحض کرم خود این عقد
را باتمام رسانی بعد ازان او را علی الدوام بمراعات عقد توبہ التفات ضرورست کہ در حضور ملک الاملاک
کہ قادر علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را
منعقد کردم مبادا کہ سر موئے ازان تجاوز کنم و داغ نقض عہد بر جبین من علی الدوام باقی ماند
بمثابہ آنکہ شخصی در محکمہ بادشاہی عالی شان صاحب قدرت و انتقام مچلکہ دادہ باشد کہ فلان

چیز خواہم کرد و فلان چیز نخواہم کرد و را البتہ در حرکت و سکون و ہر قول و فعل ملاحظہ آن مجملہ می ماند یعنی
ہرگاہ کہ قصد ہیچ فعلی یا ہیچ قولی یا ہیچ حرکتی یا ہیچ سکونی در دل وخطور می کند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد
کہ این موافق آن نوشتہ ہست یا مخالف آن بعد ازان او را بروی کار می آرد و نیز او را می باید کہ خصوصیتی
زائد و مناسبتی قوی بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکہ در طریقہ
قادریہ قصد بیعت می کند البتہ او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی عظیم ہم میرسد و وقتیکہ آن بیعت
بوقوع می آید مناسبتی زائدہ بر اعتقاد سابق او را ہم می رسد کہ خود را از زمرہ غلامان آنجناب و از جماعت
حلقہ بگوشان آن عالی قباب می شمارد ہمچنین اعتقاد عظمت قرآن اگرچہ بر ہر صاحب ایمان واجب ہست
اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمدہ بعد ازان ہمین توبہ را بر دست عزیزیکہ در اتباع
کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد اظہار نماید پس قرآن مجید را
شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاہری پس لابد کہ اتباع قرآن را اصل خواہد دانست و اتباع آن عزیز را
فرع آن و پر ظاہر ہست کہ چون فرع و اصل باہم متعارض می شوند فرع از درجہ اعتبار ساقط می گردد اینست
تصویر مقام توبہ بر وجہیکہ مناسب این طریق ہست و در عقد توبہ باین وجہ فوائد بس عظیمہ و منافع بس جلیلہ است
و از عمدہ آن حصول استقامت در توبہ ہست تفصیلش آنکہ بتجربہ صحیحہ محقق شدہ کہ وقتیکہ طالبی بر دست عزیزے
بیعت می کند عنایت یزدانی بسبب وجاہت آن عزیز بسوی این طالب متوجہ می شود و او را از مواقع ارتکاب
معاصی و مظان ملابست منہیات بانواع لطائف غیبیہ و حیل قدسیہ باز می دارد و این امر بدو وجہ متحقق میشود
یکی آنکہ آن عزیز باوجود وجاہت عند اللہ کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا ہمان
عزیز را بر وقوع آن طالب و مظان منہیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز تدبیری
از تدبیرات خواہ در منام خواہ در تیقظ در میان آن طالب و آن قبائح حائل گردد و دیگر آنکہ حق جل و علا بسبب
عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفہ بروی کار آرد کہ موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفہ بوجہ من الوجوہ

منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بنه حال طامع حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب والممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است علاقه که درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ این طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره بحسن من الوجوه در منام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود یا بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب کثرت توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود

افاده ۲۰ * چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر لسانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر لسانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها والا این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی والابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب اول التفات نورزد و به موشگافی متعمقین فنون ادب که خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام را مقصود زنند مغتر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین راه که تو میروی بترکستان است بعد ازان خلاصه این معنی و تفاصیل این مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم

ساز د و ہمراه این ملاحظه تلاوت قرآن باذکار و ادعیه ماثوره بزبان مابین الجهر والاخفاء در اکثر احیان شروع
کنند و اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مفید میباشد و اعتبار بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر
مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین ناس در محافل
اہل ادب و مجالس اہل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاہده
نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان حدوث ہمان حالت ہست که در باب اول مذکور شد پس ما دمیکه آن حالت
متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید
شمرد و بالجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر رو بملال آرد و به خمول و کسالت انجامد بلکه تدریجاً
نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و
ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب قدرت آن قادر مطلق ہست لیکن ہیجان سرور و ابتهاج و دید قصور
و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبه صمدیت ہست در مبادی احوال
بسبب ملاحظه نعم مشترک و تاثیرات عادیه حادث نمی شود مثلا انزال غیث و انبات زرع ہر چند از نعم جلیله ہست لیکن
از بسکه درین نعمت ہمه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر مشخصه عامی را حالت مرقوم الصدر حادث
نمی تواند شد و ہمچنین خلق سموات و ارض و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاہره و آثار
حکمت باہره و علامات عظمت قاہره ہست لیکن چون این امور مذکوره پیش روی انسان در اکثر احیان مے نماید
ازین سبب بملاحظه این امور ذہن او را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمی گردد لہذا بر طالب لازم ہست که نعم
خاصه که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه
نماید و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری بگوش ہوش خود بشنود و آنرا بار بار روبروی بصیرت
خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر
سازد و تا رشته مراقبه صمدیت بدست آید و چون مراقبه صمدیت بروجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد
ذہن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد و اگر ممکن باشد در اثنائے ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی
اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر اہم داند و از ذکر ایمانی مراقبه

صمدیت را مویداتی هست که بسبب آن مویدات ذکر و فکر رونق می یابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مویدات و اقوای او خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذوالحاجات و خبرگیری مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسی که از تحصیل حوایج خود فرو مانده و دروازهٔ حصولِ مطالب بر روی او مسدود گردیده و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی است باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم می شود که ذکر و فکر بکمال خود رسید

افاده ۳ : چون حب ایمانی بکمال خود می رسد لابد که طائر بلند پرواز همت طالب بر اشهر اعلام این راه و اظهر علامات این طریق که فنائی ارادت است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حب ایمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل نفی است و در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و پر ظاهر است که خود را مثل سنگ و چوب در دست مولا خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن قصاری مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیا امر می فرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت خود می داند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد درین وقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب را بر خود مسدود ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود در ان فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی برهم نشود پس اگرچه شرعاً محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد که علامت نصیحت و خیرخواهی است وجاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت میان بندهٔ نادان و جاهل و درمیان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال

پیمودن خود را در مظنهٔ هلاک و عصیان انداختن است و درینجا نکته ایست که دانستن آن درین مقام پر ضروریست
و آن اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین راه
ولایت میباشد عبارت از ابطال خواهش و ارادت است بیانش آنکه انسان بسبب کمال رسوخ در مقام
فنا رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس
ایشان خود را مثل چوب یا سنگ در دست تقدیری دانند و مثل جماد از خود رفته می باشند پس گویا که خود را
فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبهٔ سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن
ارادت خود است مر ارادهٔ حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضاء رغبت و خواهش و شهوت خالی
نمی گردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمی شود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش
آمدن امور مکروهه از دل ایشان می جوشد لیکن بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضاء رغبت و کراهت
و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز
استعمال نمی نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن خط آن کسان
است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار
ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانی
منکشف می شود یعنی از ته دل خود شناخته اند که آنچه انسب و اولی است همون را حکمت الٰهیه تقاضا می کند
و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمی گذارد و مثل ما بندگان منقاد را رحمت الٰهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت
بلکه آنچه انسب و اولی در حق ما بندگان است در همان امر ما را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز ما را مامور خواهد ساخت
لهذا عقول و ارادات خود را در کارخانجات الٰهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمرهٔ
بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او
دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد بلکه مثل خدمتگار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او شناخته وانمارد و بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر در دوام او بوده باشد تا هر امری که از جانب مولای او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد۔

افاده - سم - چون فنای اراده بکمال خود میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمرهٔ محدثین و شهدا مراقبه عظمت پیش گیرد بیانش آنکه چنانکه سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یاد داشت می کوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملکه یادداشت در صلب نفس ایشان مے نشیند آن را بعض صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صدور کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه باین طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یادداشت صفت سلطنت و حکومت را مضموم نماید و مضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه کند و معیت و قرب علمی را پیش نظر خود دارد و انبساط لبساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و بحر و بر و عمران و خراب و بسیط و مرکب درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از و یا از غیر او صادر شود بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل او این مضمون سر بر زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه دو علی الدوام شخصی می ماند که آن شخص را بنسبت آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض اینقدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمی کند بلکه این هم باید دانست که آن شخص مے بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول می فرماید و تحسین و آفرین بر آن می کند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بر آن عطا میفرماید و او را از زمره خاصان خود می شمرد و عصیان عاصی را رد می کند و بر ان لعنت و نفرین می فرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت در دنیا نصیبه او می شود و او در او زمره کافرین نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص و رشد تمام

انقیاد باشد می کند وحبط طاعات جلیله با دنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید بالجمله نکته گیری
و نکته نوازی شان اوست بدانی که مقصود ازین کلام آن است که طالب راه نبوت را لازم است که این مضمون را
تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چیکار مے برآید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب در
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است لازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظه انبساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط
از عیان محقق نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجے از امواج بحر
زخار می درخشد و ناظر را شکل دریائے نور که متلاطم الامواج است متخیل می گردد همچنین تجلی بیرواحد فیض رحمانی که بر جمیع
کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علویات و سفلیات مجموعا و فرادی
نمایان گردد و مثلاً بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد که شخصی دست
او را گرفته محاذی دریای زخار در جهاز و بخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند آنرا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و دیگر
هوا را می بیند همچنین می داند اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد پس سبب ثبات خود غیر از آن
شخصے چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است معضرت
هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمی تواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس از تمامی
عالم مهالک من است چه بر هر موجے از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ سوئی را از امواج احتیاج
نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بر آن حمله آرد یا عدو آن شمشیر بر
بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از
من برنداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگر چه در بادی النظر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید وقتیکه آن حافظ مطلق
دست محافظت از سر من برداشت هر چوب پامال و خس بمجال متعرض کار من شود و در اهلاک من کفایت مے
کند و لهذا پیشوایان این طریق که بکمال صدا این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین
جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون
مشهور و معروف است بدانی که مقصود ازین کلام آنست که بران طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قبے یا سبابیه

امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمی شود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت درین دار
دنیا الا انبیا در حق طالبین راه نبوت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست که
خوفی و اطمینانی که لازمه دل سر بر نزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد
آن طاری نمی شود بخلاف خوف و اطمینان طبعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبعی
بدون تمثیلی حاصل نمی تواند شد پس می گوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی
چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لابد مادامیکه آن
چوب بعید از چشم او ست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم می گردد یک گونه تغیر
در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند می گردد حالانکه در صمیم قلب او درمیان قرب و بعد آن چوب
هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب
و تشویش دل او را فرا نمی گیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمی کند پس همچنین این طالب صادق همه کائنات
را مثل چوب و سنگ در دست حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او می شناسد اگرچه خوف و اطمینان
طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه بر و طاری شود آیا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید
نشنیده که حضرت ایشان باوجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند
و در اثنای طلب آنجناب را هیچ گونه استبعاد حصول ولد باوجود موانع عارض نشده و الا صدور دعا چگونه از صمیم قلب بر میزد
از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان
ایشان سر برزد که اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ وَّکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا

افاده ۵ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول مذکور
شده بدستش آید و بعض ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل می شوند مراقبه الوهیت پیش گیرد
تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بے شمار است منجمله آن شان حلم است که باوجود شدت مخالفت
مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات بافحش قبائح و اکبر معاصی
مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جرمیه
قبیحه را نسیا منسیا می سازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث
و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف دران اشتراک میدارند
و دریای رحمت او همه را فراگرفته کہ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن و منجمله آن شان وسعت است
که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست ازان بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کامله بشریه در مرتبه قصوی
از مراتب وسعت صدر واقع می شوند که از هجوم امور شتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل تنگ و
پراگنده خاطر نمی شوند بلکه بهر هر امر توجهی مبذول می سازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک
کارخانه را بحدیکه شایان اوست میدارند نه بحدی افراط می کنند که در یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده کارخانه
دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان
مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریط می ورزند که آن کارخانه بے رونق شود و اهل آن
چادر ذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل بنشینند و هم چنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه
دارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه و متغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند
که شایان اوست و معاملتی برروی کار می آرند که بپیمانه استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند
که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگر چه اعلیٰ و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند
حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید
که قدریکه فرق درمابین کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کامله است همون قدر فرق درمابین وسعت الهیه و
وسعت حوصله این اکابر است و هر کسی معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ و
معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم
اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن جواد مطلق و مشاقت آن منعم حقیقی و مخالفت
اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود
خود را برروی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق برایشان نعم متتالیه افاضت میفرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا مر اکثر جهان بمشابه تادیب پدر شفیق پسر عاق خود راست که اگرچه آن پدر شفیق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور هست و بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود درینمقام آنست که این تادیب را بوجهی نیکند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاص و یرا هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود از ان مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات از ان مهلکه برو هویدا گردد و اصل این همه شیون علو ذاتی است که پرتوه از ان بر نفوس کاملہ می افتد و بعلو همت مسمی میگردد چه هرکسیکه در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این امور خسیسه دنیا را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب ششتم زوال در دل سلاطین عالی همت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن که از این زوال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الٰهی را باعتبار انشراح آن بشیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو ذاتی را بمشابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب راه ثبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشند که تخلقوا باخلاق الله اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً ریاستے قومی باو مسلم شود یا معاملات مشتبه برو هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای آن شان الٰهی محض تشبها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب او در نشست و برخاست و زی لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالامال کرده و در تمام بدن او سرایت نموده است مثلاً وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید بهمان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از ان جلوه گر

می شود هم چنین اخلاق الٰهیه در صاحب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید

فائده: باید دانست که آثار مراقبات به سه طریق ظهور می کند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبهٔ آن می کند لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف می خورد و مفلس گرسنه دیدهٔ سوال بران غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمهٔ ازان غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیدهٔ بصیرت خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الٰهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه که درمیان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلّت و محبوبیت می دوزد البته چیزی از لوازم آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس می گردد مثلاً اگر مراقبهٔ عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلیٰ بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبهٔ الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابلهٔ سیئه بحسنه و ملکهٔ عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبهٔ خلّت کرده و بره بعضی معاملهٔ خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا می گردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلیٰ و ملأ سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شده و طریق ثالث نوافل عطایا است مشابه آنکه مفلسی دیدهٔ خود را بر اطعمهٔ لذیذه و فواکه با مزه و البسهٔ فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا هم باو عطا کرده و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرموده مثلاً آن مفلس دیدهٔ طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان شده بود و مالک آن طعام لقمهٔ ازان غذا هم باو عطا کرده و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوائج ضروریهٔ خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضے احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیدهٔ طمع خود را بران دوخته بود نمیدارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را باعطای چیزیکه از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعة الحصول را نوافل عطایا می نامند هم چنین چون طالب حق مراقبهٔ شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا منضبط در قاعده یا منطبق بر قانونی که عقول

بشریت آن را ادراک کنند نمی تواند شد چه تعیین عطیه ناظر بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اوان طلب که نوبت مراقبه عظمت را مزاولت نموده پس آثار آن مترتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت نیدارد و همین سبب اکثر طالبین راه حق باشغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثار این را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر می شود حالانکه نمی فهمند که شاید از برکت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور عقل ایشان بتحقیق کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبهٔ این راه که قصص ماضیهٔ اہل کمال می شنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری از آن کمال در خود نمی یابند در بادیهٔ تعجب سرگردان می شوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند و گاهی در قصور شرائط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله اعلم بالصواب هو الهادی الی طریق الرشاد

افاده ++ چون مراقبه الوهیت بکمال خود رسید آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام کمال و تکمیل باو مسلم شد و مرتبهٔ خلافت عن الله نصیب او گردید بعد از آن بعضی الکملین را مقامی رو می نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قد تصور او کوتاه و نازیبا است این مقام مقام انکشاف وجه الله است که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مزینست بسوی آن یعنی غامض هرچند ایضاح این مرام بتقریر و کلام مقصود نیست

ع لذت می نشناسی بخدا تا نچشی * لیکن تخیل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن می تواند شد مثلاً احساس انوار شهادیه بنور بصری می شود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل می شود و هم چنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور که بین التجرد و التعلق

است بقوت واہمہ کہ بین العقل والحواس است بدست می آید و ہمچنین ادراک کلیات عقلیہ و جزئیات مجردہ بقوت
عاقلہ کہ مماثل این امور در تجرد و بساطت است متحقق میشود و برہمین قیاس سائر لطائف انسانیہ مثل ادراک
تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفہ سر و ادراک وجود منبسط بلطیفہ خفی کہ لب لباب حقیقت جامعہ انسانیہ است کہ اورا
قلب هم نامند پس ازین جا تعقل باید کرد کہ دریافت ذات بی کیف بیچون بی چگون بی شبہ بی نمون متعالی از تمامی
تجلیات حق کہ از تجلی اعظم کہ اصل ہمہ تجلیات است و معرا از ہمہ تنزلات حق کہ از وجود منبسط کہ اشمل تنزلات است
و منزہ از مماثلت جمیع موجودات در ہیچ صفتی از صفات یعنی دریافت آن مرتبہ ذات کہ اورا مجہول المطلق و ممتنع
التصور قرار دادہ اند بجز نور قدسی الہی ممکن نخواہد شد چنانچہ در حدیث شریف إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِي
ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ اهْتَدَىٰ وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ اشارتی
باین معنی رفتہ پس ہمان نور قدسی را در عقول سعداء بدو فطرت ودیعت نہادہ اند پس آن قطرۂ نور حق بمثابۂ
نور بصر است کہ در مجمع النور مکنون است و چنانچہ سبب ابصار فی التحقیق ہمان نور است و تمامی پردہ ہای چشم
بلکہ خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاہرہ مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و ماہتاب از مؤیدات آن چہ اگر
آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نہادند ہر آئینہ آن شخص در زمرہ کوران معدود می شد و کور را از جرم چشم
و از انوار ظاہرہ ہیچ منفعتی نہ پس اگرچہ عوام الناس در بادی نظر چنان خیال می کنند کہ ما بوساطت چشم
یا بسبب نور آفتاب و ماہتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تأمل کنند البتہ دریابند کہ آلہ ابصار فی التحقیقہ ہمون نور
بصر است اما چون آن نور از راہ چشم مے بر آید سببیت را بچشم ہم نسبت می توان کرد و چون انوار ظاہرہ مؤید
ہمون نور بصر است باین جہت این انوار را ہم اسباب ابصار می توان گفت حالانکہ خود ادراک این انوار بوساطت
ہمان نور است چہ جای ادراک امور دیگر ہمچنین آلہ ادراک ذات بحت و سبب توجہ الی اللہ ہمان قطرہ نور
قدسی است کہ در اوائل ظہور ارواح نصیبہ اہل سعادت گردیدہ و بعد از خلقت اشباح در لطیفہ عقل مکنون
شدہ و شعاع او در لطائف باطنہ انسانیہ بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظہور فرمودہ مثل ظہور
شعاع بسیط آفتاب در شیشہ ہای مختلفۃ الالوان و الاشکال و بانوار قاہرہ غیبیہ مثل نزول کتب سماویہ
و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای عظام انبساط و انشراح یافتہ تا آنکہ تحقیق این انوار غیبیہ

سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی می شود بلکه آن نور قدسی از ازل الازال در نفوس مودوع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفهٔ قلب یا بلطیفهٔ سر یا بلطیفهٔ خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بتحقیق پی برند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی است که در ازل الازال نصیبهٔ ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا را بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسی که در ازل الازال از ان نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب در حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنهٔ انسانیه نفعی نمیرساند و مثل کور خلقی در عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در رنگ لطائف انسانیه ظهوری فرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در ان راه می یابد و هر لطیفه نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب آن لطیفه است می بخشد و در لطیفهٔ دیگر نوعی دیگر ازین امور مذکوره بروی کاری آرد و این لطیفهٔ نورانیه را بحجر بحت ملقب می نمائیم پس حجر بحت را در حجر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان می شود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیهٔ آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسهٔ گوناگون برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب منطمس می شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبهٔ اصلیه منطمس می شود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد و همچنین چون پرتو نفس کامله بحجر بحت بی پرده می افتد تمامی البسهٔ لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس از حجر بحت سر بر میزند و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بحت می گردد بمشابه آن که در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت دیده وا گردد و این حال غیر آن حال است که سالک راه ولایت را در مبادی سلوک طاری می شود که قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان در آن گم

می شود پس همه وجود ایشان قلب می شود چه این حال در جنب انبساط حجر بحت حکم قطره به نسبت دریای خضر هم
نمی دارد چه غایت این حال آنست که تمام وجود سالک آلهٔ ادراک تجلی قلبی گردد و مآل آن حال آنست که تمام باطن
آن صاحب کمال واسطهٔ ادراک فوات بحت شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب
شخصیکه تمام باطنش حجر بحت شده چه رتبه داشته باشد چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگران را
باعث کدورت و قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه
می کند و همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره می شود مثل حدوث پردهٔ
رو بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچگونه در کار او خلل نخواهد انداخت نیست آنچه از تصویر این مقام و حیطهٔ تحریر
و نطاق تقریر گنجایش می تواند کرد اما کنه آن مقام فَوۡقَ وَرَآءِ الۡوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءِ الۡوَرَآءِ +
فائده + الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب ایمانی و رسوخ فنای اراده از نقوش امانی
منهیات و محرمات گردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین در حیز قلب
ایشان استقرار نمی گیرد و التفاتی بسوی زخرفات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان سر بر نمی زند حتی که یکبار اسم
مبارک الله که بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت
یسیره منعمای کونین ترغیب نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود القصه صاحب این حال همه
اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجای آرد و بس وَ الَّذِیۡنَ یَدۡعُوۡنَ رَبَّهُمۡ بِالۡغَدٰوةِ وَ الۡعَشِیِّ
یُرِیۡدُوۡنَ وَجۡهَهٗ بیان شان اوست و چون ارباب این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج
عالیه ترقی می فرمایند در مناصب رفیعه قائم می گردند در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمهٔ طبیعت از مرغوبات
کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافرهٔ طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث می شود لیکن نه باین
وجه که بمقابلهٔ طاعات خود مستدعای مرغوبی یا ازالهٔ مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را
از آن خود نمی دانند حتی که بمقابلهٔ آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای بادشاه عالیجاه در طلب
استرضای او مدتی دائم و سرگردان مانده در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن
انتقالات و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند

یافته و بتجلیهٔ خاص ملقب گردیده پس وریخیال او را پایهٔ طلب مرغوبانی که زیر حکومت مولای او موجود و در مملکت او
متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش مے تواند کرد نه باین وجه که آنچیز را
بدل علاقه چاپاگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب در حق او عیبی است بس قبیح
که خود را از مرتبه عالی فروتر آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این علاقه همین است
که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات است مستدعا از مولای خود نماید پس هم چنین
وقتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز می شوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیبهٔ ایشان
می گردد و بلحوق رفیق اعلی فائز می گردند و به بندهٔ خاص و عبد باختصاص ملقب می شوند البته میلانی بسوی
امور مرغوبه از این بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگرچه بس
رفیع و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان حادث می شود نه بر وجهیکه آن امور
را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد لهذا طلب حظوظ نفسانیه
در حق ایشان موجب ازدیاد قرب می باشد نه مورث بعد ✣ **نظم** ✣ موسئے اندر درخت آتش دید ✣
سبز تر می شد آن درخت از نار ✣ شهوت و حرص مرد صاحب دل ✣ این چنین دان این چنین انگار ✣
القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال می رسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه سه فریق می گردند و می
بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین و مصائب
و مشکلات دارین را از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرار از مکروه و ازالهٔ مصائب و
استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب
بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور مذکوره و الحق که پایهٔ ایشان بس بلند است از آنکه بامثال
این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بآن مناصب اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب
نماید اگرچه او را پایهٔ عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعاے او واجب
الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و
طلب مرغوبات و استرداد مکروهات سعی در شفاعات بنا بر استحکام علاقهٔ عبودیت و اظهار حاجت شعار بندگی

و بنا بر رحمت بر اہل اضطراب و الحاجات چالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر ہم مشرب فریق ثانی میباشند کہ در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود لیکن بسبب کمال تادب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطہ علم ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور بلسان حال اکتفا کردہ زبان قال را در اکثر احوال معطل می دارند کہ حسبی من سؤالی علمہ بحالی بیان شان امثال این اعیان است و حق جل و علا البتہ دعای حالی ایشان قبول می فرماید و حوائج قلبیہ ایشان را انجاح می نماید باین وجہ کہ مقتضای قلبی ایشان را خود بخود و بلا تقریب بر روی کار می آرد و ایشان را بلکہ سائر عظمای محافل قرب اطلاع می سازد کہ ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیدہ و این امر باعث مزید اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان می گردد و ایشان را وجاہتی بس رفیعہ بسبب این معاملہ در امثال و اقران خود بدست می آید ⁂

فائدہ - اگرچہ تفضیل یک فرقہ ازین فرق ثلثہ بر فرقتین اخریین من جمیع الوجوہ غلط محض و خطا صریح است ع ہر گلے را رنگ و بوی دیگر است ⁂ لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاہ در ملا اعلی بر قوم ثانی تفضیلی کہ ہست بر ہیچ یکی از اہل فطانت پوشیدہ نیست و ہمچنین قوم ثانی را بنظر ظہور مقتضیات علاوہ عبودیت و حصول مقام وساطت فی ما بین ارباب خلقہ در وصول فیوض غیبیہ بجمہور ناس بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول تفضیلی کہ ہست بر ہیچ یکی از عقلا پوشیدہ نیست والعلم عند اللہ ⁂

خاتمہ - در بیان پارہ از واردات و معاملات کہ حضرت ایشان را در اثنای سلوک ہر دو طریق پیش آمدہ

اگرچہ نفس این کمالات ہدایت آیات کہ این کتاب مستطاب بر آن مشتمل شدہ بحقیقت خود حجت قاطع و برہان ساطع است لیکن از بسکہ درین جزوی از زمان اکثر ناس قال را بحال می شناسند نہ حال را بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی کہ در حق متکلم آن کلام تقلیدا بہم رسانیدہ اند میباشد حالانکہ اہل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بہم رسد لہذا این کتاب مستطاب بر پارہ از کلام کہ مبین ماخذ مضامین او باشد مذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذ آن کہ حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کردہ و از کہ استفادہ فرمودہ اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست کہ حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و فور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی
وسیئات در خردسالی بر ایشان ظاهر و باهر بود الغرض آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادات که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی
طریق نبوت و طریق ولایت باعانت آن کشاده گردد حضرت ایشان را بدست آمد و آن تحصول ملازمت جناب
هدایت مآب قدوة ارباب صدق و صفا زبدة اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجة الله علی العالمین وارث
الانبیاء والمرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقائه واعزنا و
سائر المسلمین بمجده و علائه است و حضرت ایشان از آنجناب ایشان در طریقه نقشبندیه شرف بیعت حاصل
شد و ازین حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود که بسبب آن وقائع عجیبه
کمالات طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بود به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوه جلوه
گردید اول و افضل آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب را صلوات الله وسلامه علیه
در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و بعد ازان که بیدار شدند در نفس خود اثری ازان رویای
حقه ظاهر و باهر یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد ازان روزی جناب ولایت مآب
علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بخواب دیدند پس جناب علی مرتضی
حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوب شست و شو کردند مثل شست و شو
کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباسی بس فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند
پس بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و اجتبای ازلی که در ازل الازال مکنون بود
بر منصه ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقائع
متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود
گرفته و چیزی را از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین داده ام
و چیزهای دیگر خواهم داد تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام

علی العموم اخذ بیعت نمی کردند بنا بر علیه التماس این شخص را هم قبول نفرمودند آن شخص بیش از بیش الحاح کرده که حضرت
ایشان بآن شخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد
باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو استدعا
می کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته هر که درین عالم دست کسی را می گیرد پاس دستگیری همیشه
کند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس درین معامله چه منظور است ازان طرف حکم شد
که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکھها باشند هر یک را کفایت خواهم کرد القصه امثال این وقائع و اشباه
این معاملات صدها در پیش آمد تا این که کمالات طریق نبوت بذروهٔ علیای خود رسید و الهام و کشف
بعلوم حکمت انجامید اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت واما طریق استفاده کمالات راه ولایت
پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات
معین کرده اند و هر یکے ازین امور در نفس طالب اثری احداث می کند و بسبب توارد ثمرات اشغال یک
امری مستقر در نفس طالب حادث می شود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط می دارد و همان
امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائماً در نفس طالب موجود می ماند و بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد والا در جوهر نفس او کامن می ماند و
این امر را در عرف قوم نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانشمندی یا صنائع دیگر مثل موسیقی
یا حدادت یا صباغت می کند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که از ملکة الصناعة
میگویند و آن ملکه دائماً در نفس آن شخص مستقر می ماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این
شخص بآن ملکه التفات می کند و او را بر روی کار می آرد آثار آن بر منصه ظهور میرسد والا در پرده کمون مخفی می ماند
چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادت الله برین قانون جاری شده که نسبت بعد
تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت
بعضی نفوس کامله را اولاً نسبت حاصل می شود و بعد ازان مبادی آن مثلاً عادة الله برهمین قانون جاری شده است
که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس کامله را بطریق خرق

عادت اولا بر ایشان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی می خوانند و آن فنون ادبیه
بدست ایشان ثانیاً می آید بلکه احیاناً در تحصیل مبادی باساتذه این فنون محتاج می شوند در مثل [illegible] ایشان
دیگر بلکه احیاناً از مبادی عاری می مانند القصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه
قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه بسبب برکت بیعت دمین توجهات
آن جناب هدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند (۱)
متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
ایشان مانده زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمامه بسوی
خود می فرمود تا اینکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر
حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یک پاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجه
قوی و تاثیر زور آور می فرمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت هر دو طریقه نصیب حضرت ایشان
گردید و اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خواجه (۲)
خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان
مراقب نشستند درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان
توجهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مرور مدتی ازین واقعه
روزی در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن آفات الزمان در جماعه از مستفیدان
خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک عتبه بوسان آن محفل هدایت منزل منسلک بود (۳)
همه حضاران محفل سر بجیب مراقبه فرو برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه ها فرمودند بعد
انقراض آن مجلس ملائک مانس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل و علا بمحض عنایت
خود بلاتوسط احدی اختتام نسبت چشتیه بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه
بازوی همت کشادند و تجدید اشغالیکه این کتاب مستطاب بر آن محتوی گردیده فرمودند نسبت
طریقه استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سایر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه و امثال آن پس

باید دانست کہ کمالات راہ نبوت دیدہ بصیرت ارباب کمال را بکحل قدسی می گرداند و بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی مے پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم دیگر دو چشمے کہ ایشان
بہر چیز یکہ التفات کنند دقائق در دقائق آن چیز را کما حقہ فراخور استعداد خود دریابند پس گویا کہ جمیع
نسب ولایت در کمال سالک راہ نبوت مجملاً مندرج میباشد ہمیں کہ او نامی التفات بسوی چیزی متحقق شد
حقیقت آن چیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر گردید نہ آنکہ مقصود ازین کلام تفضیل سالک
راہ نبوت است بر ائمہ طرق ولایت بلکہ مقصود ازین کلام آنست کہ در نفس سالک راہ نبوت نوری قدسی
حادث می شود کہ بسبب آن نور ادراک نسبت ہر صاحب نسبت گو کہ افضل و اعلی باشد می توان کرد چنانکہ
در مجمع النور قوت باصرہ نہادہ اند کہ بسبب آن قوت ادراک ہر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود می کند
اگرچہ اشراق آن جسم اعلی و اقوای از نور بصری باشد واللہ اعلم ❊ واما اخذ مبادی پس باید دانست کہ تعیین
اشغال و اذکار و مجاہدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسی کہ در مقام قرب الفرائض قائم می شود
اگر آن عزیز از قسم انبیاء ی باشد لابد کہ صاحب شریعت مجددہ می شود و الا تعیین اوضاع طرق موصلہ الی اللہ از
جذر طبیعت او فوارہ صفت می جوشد دران تعلیم و تعلم را گنجایش نیست ❊

فائدہ ❊ درین کلامی چند کہ مشتمل بر اشارات اجمالیہ معاملات حضرت ایشان است فوائدیست بس جلیلہ و منافع
ایست بس عظیمہ از ان جملہ است آنچہ در صدر کلام مرقوم شد و از ان جملہ تحدیث نعمت اللہ است کہ امتثال امر
وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دران صورت می بندد و از ان جملہ ایقاظ غافلین است کہ ہر کسی کہ طالب حق
جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آوردہ او را ہدایتی بسوی مقام مطلب یابی خود
متحقق گردد و از ان جملہ تنبیہ جہلاء اہل زمان است کہ ولایت از ممتنعات عقلیہ شمردہ و منحصر بر اوائل این امت
داشتہ قائل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوة شدہ اند والسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی والحمد
لِلّٰہِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ

تمّت

برائٹ پریس لاہور

فہرست مضامین صراط مستقیم

صفحہ	مضمون
٢	حمد و نعت و تمہید و سبب تصنیف
٤	بمقدمہ و آن مشتمل بر سہ افادہ است
٨	باب اول در بیان ثمرہ و تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است
٠	فصل اول در بیان وجوہ تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چہار ہدایت است
٨	ہدایت اولیٰ در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افادہ است
٩	ہدایت ثانیہ در بیان مویدات حب عشقی و آن مشتمل بر سہ افادہ است
٦	ہدایت ثالثہ در بیان آثار حب عشقی و آن مشتمل بر پنج افادہ است -
١٢	ہدایت رابعہ در بیان حب عشقی و آن مشتمل بر سہ افادہ است
١٣	فصل ثانی در بیان وجوہ تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چہار ہدایت است
١٣	ہدایت اولیٰ در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سہ تمہید و دو افادہ است
٢٠	ہدایت ثانیہ در بیان مویدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو تمہید و سہ افادہ است
٢٣	ہدایت ثالثہ در بیان آثار حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افادہ است
٢٩	ہدایت رابعہ در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افادہ
٣٤	باب دوم در بیان اجتناب از بدعات طریق ادائی طاعات الخ
٣	فصل اول در بیان اجتناب بدعات آن مشتمل بر سہ ہدایت است
٣	ہدایت اولیٰ در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط ملحدین مشرکین صوفی شعار الخ
٥٠	ہدایت ثانیہ در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط رفضہ در جمہور انام الخ
٥٢	ہدایت ثالثہ در ذکر بدعاتیکہ بسبب التزام رسوم فاسدہ در عوام الخ
٦٦	فصل دوم در تہذیب اخلاق و آن مشتمل بر دو ہدایت است
٦٧	ہدایت اولیٰ در ذکر اخلاق محمودہ و مذمومہ اجمالاً و آن مشتمل بر نوزدہ و پنج افادہ
٧٣	ہدایت ثانیہ در بیان معالجات اخلاق رذیلہ تفصیلاً و آن مشتمل بر یک تمہید و یازدہ افادہ است
٨١	فصل سوم در ذکر مخلات عبادات و آن مشتمل بر دو ہدایت است
٩١	ہدایت اولیٰ در ذکر مخلات عبادات اجمالاً و آن مشتمل بر دو افادہ است
٩٣	ہدایت ثانیہ در ذکر مخلات عبادات تفصیلاً و طرق معالجات آن
٩٧	فصل چہارم در بیان تحقیق ادائے طاعات و آن مشتمل بر یک تمہید و پنج افادہ است
٩٨	خاتمہ در فوائد متفرقہ و آن مشتمل بر پنج افادہ است
١٠٢	باب سوم در بیان طریق سلوک راہ ولایت و آن مشتمل بر چہار فصل و یک تکملہ است
١٠٣	فصل اول در بیان اشغال طریقہ قادریہ و آن مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت است -
١٠٣	ہدایت اولیٰ در بیان طرق ذکر و آن مشتمل بر چہار افادہ است
١٠٣	ہدایت ثانیہ در بیان اقسام ذکر و آن مشتمل بر ہفت افادہ است
١١١	فصل دوم در بیان اشغال طریقہ چشتیہ مشتمل بر ہدایت و کیفیت و قوت اثر آنہا
١١١	ہدایت اولیٰ در بیان اشغال طریقہ چشتیہ و آن مشتمل بر پنج افادہ است
١١٣	ہدایت ثانیہ در بیان فوائد متفرقہ و آن مشتمل بر دو افادہ است
١١٣	فصل سوم در بیان اشغال طریقہ نقشبندیہ و آن مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت
١١٣	ہدایت اولیٰ در بیان اقسام اذکار ذاکر در طریقہ نقشبندیہ رائج است
١١٦	ہدایت ثانیہ در بیان فوائد متفرقہ و آن مشتمل بر دو افادہ و یک خاتمہ است
١٣١	فصل چہارم در حل اصطلاحات طریقہ مجددیہ و آن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است
١٣٢	تکملہ در بیان سلوک ثانی راہ ولایت و آن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است
١٤٣	باب چہارم در بیان طریق سلوک راہ نبوت و آن مشتمل بر شش افادہ است